



آینده زمان نیست، بلکه طرز فکر ماست

برای تغییر آینده، باید طرز فکر مان را تغییر دهیم...

فرهنگ گم شده

در صنعت ساختمان

مؤلف: محمد شعبی

سرشناسه	: شعیبه، محمد، ۱۳۷۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: فرهنگ گم شده در صنعت ساختمان / مولف محمد شعیبه.
مشخصات نشر	: تهران: فرحوش، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۹ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۵-۹۹۷-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: ساختمان‌سازی -- ایران -- صنعت و تجارت -- جنبه‌های اجتماعی
موضوع	: Construction industry -- Social aspects -- Iran
موضوع	: معماری ایرانی -- ترکیب، تناسب و غیره
موضوع	: Architecture, Iranian -- Composition, proportion, etc
موضوع	: فرهنگ ایرانی
موضوع	: Culture, Iranian*
موضوع	: ساختمان‌سازی -- صنعت و تجارت -- مدیریت
موضوع	: Construction industry -- Management
رده بندی کنگره	: TH۱۴۵
رده بندی دیویی	: ۶۹۰/۰۲۵۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۲۵۵۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

فرهنگ گمشده در صنعت ساختمان

محمد شعیبه

ناظر فنی: سمانه قاسمی

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۵-۹۹۷-۱

چاپ و صحافی: انتشارات فرحوش

قیمت: ۱۵۰,۰۰۰ ریال



کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر است

آدرس: میدان انقلاب - ضلع جنوب شرقی - ساختمان مترجمان - پلاک ۱۷ - طبقه ۱

انتشارات: ۰۹۱۰۷۸۹۲۷۴۷ - ۰۹۱۰۷۸۹۲۷۴۷ - ۶۶۴۰۱۱۶۱ - ۶۶۴۰۱۱۶۱ - ۶۶۴۰۶۳۰۹ - ۶۶۴۰۶۳۰۹

دورنگار: ۸۹۷۸۴۵۵۸ www.farhoosh-pub.com

فهرست مطالب

ب	مقدمه	۱
۱	فصل اول: فرهنگ چیست؟	۱
۲	واژه‌شناسی فرهنگ	۲
۵	اجزای فرهنگ	۵
۸	عوامل اصلی فرهنگ ایرانی	۸
۹	فرهنگ عام	۹
۱۱	فرهنگ سیاسی	۱۱
۱۹	تمدن (شهرآیینی)	۱۹
۲۰	ارکان تمدن	۲۰
۲۷	آینده تمدن‌ها	۲۷
۲۸	فروپاشی تمدن‌ها	۲۸
۳۰	مخالفان تمدن	۳۰
۳۴	جمعیت‌شناسی (دموگرافی)	۳۴
۳۶	تاریخ انسان	۳۶
۳۹	ایران در دوره پارینه‌سنگی	۳۹
۴۰	مهم‌ترین آثار دوره عصر حجر در ایران	۴۰
۴۱	دوران نوسنگی و کشاورزی در ایران	۴۱
۴۲	تمدن‌های اولیه	۴۲
۴۲	شهر	۴۲
۴۲	شاخص‌های تفکیک شهر از روستا	۴۲
۵۴	عصر رمانتیسم	۵۴
۶۳	اصطلاحات فرهنگی (جعبه ابزار برای مقابله با فرهنگ‌گریزی)	۶۳
۶۳	تنوع فرهنگی	۶۳
۶۳	مبادله فرهنگی	۶۳
۶۴	امپریالیسم فرهنگی	۶۴
۶۴	تهاجم فرهنگی (تضاد فرهنگی)	۶۴
۶۵	اروپامحوری	۶۵
۶۵	استعمار	۶۵
۶۷	دوره اول استعمار	۶۷
۶۸	دوره دوم استعمار	۶۸
۷۱	تکثیرگرایی	۷۱

۷۱	تکثیر گرایی علمی
۷۱	تکثیر گرایی علمی از طریق سوال ساخته شده
۷۱	تکثیر گرایی علمی از طرق فرضیه
۷۲	تکثیر گرایی علمی از طریق پیش بینی
۷۳	تکثیر گرایی علمی از طریق آزمایش و آزمون
۷۳	تکثیر گرایی علمی از طریق پروسه
۷۳	تکثیر گرایی دینی
۷۸	تکثیر گرایی سیاسی
۷۹	تکثیر گرایی فلسفی
۸۰	تکثیر گرایی مکتب چندگانه گرایی
۸۰	جامعه
۸۱	مفهوم جامعه در علوم سیاسی
۸۲	مفهوم جامعه در جامعه شناسی نیک آیین
۸۲	گروه‌های شکارچی - ک
۸۲	گروه‌های قبیله ای
۸۳	گروه‌های سلسله مراتبی (کاست بندی شده)
۸۳	گروه‌های متمدن
۸۳	تقسیم بندی جوامع بشری
۸۷	زندگی
۸۸	اندیشه یا فکر
۸۹	تولید اندیشه یا فکر
۸۹	انواع روش‌های اندیشیدن یا تفکری
۹۴	مهارت‌های زیربنای تفکر انتقادی
۹۸	اندیشیدن یا تفکر اجرایی
۹۹	اندیشیدن یا تفکر راهبردی
۹۹	اندیشیدن یا تفکر جانبی
۹۹	اندیشیدن یا تفکر شهودی
۱۰۱	اندیشیدن یا تفکر سیستمی
۱۰۲	خلاقیت
۱۰۴	تئوری خلاقیت
۱۰۷	خصوصیات افراد خلاق
۱۰۹	ایدئولوژی غیر خلاق
۱۱۰	راه‌های پرورش خلاقیت
۱۱۱	موانع خلاقیت در ایران
۱۱۳	آموزش
۱۱۴	تاریخچه آموزش بشری
۱۱۶	آموزش در ایران
۱۱۹	آموزش تطبیقی

۱۲۱	فصل دوم: صنعت فرهنگی
۱۲۱	گروه‌های صنعت
۱۲۲	رابطه صنعت با فقر
۱۲۴	تاثیر معماری و صنعت ساختمان بر فرهنگ
۱۲۵	سبک‌شناسی معماری ایران
۱۲۷	معماری شهرهای ایرانی
۱۳۳	بررسی تاثیر معماری در فرهنگ ایران
۱۳۵	آسیب‌های معماری نوین (آپارتمان نشینی)
۱۴۲	خانه خوب چه ارتباطی با سلامت جسم و روح دارد؟
۱۵۲	تاثیر رنگ در معماری
۱۵۷	فصل سوم: توسعه بی فرهنگی

دنیا محل زندگی همه مردم جهان است و ما تنها به قسمتی کوچک از آن به نام وطن دل بسته ایم. فرهنگ مثل خون در رگ های هر کشوری در جریان است، این فرهنگ باید دربرگیرنده انسان دوستی، آزادی خواهی و مهر به گیتی باشد و ایران مهد همه خوبی هاست. فرهنگ نماد بیرونی نیز دارد که آنرا تمدن می نامند، تمدن مثل ابر برای آسمان، مثل رنگ برای گل و مثل ماهی برای دریاست. مردم برای تماشای تمدن به جای جای دنیا سفر می کنند و آنچه تمدن ایران را متمایز می سازد، فرهنگ دیرینه اش است که سال های سال است اقوام مختلف در تلاش برای نابودی آن هستند اما هیچوقت درنیافتند که این فرهنگ با تار و پودی از اعتقاد و اعتماد به نیرویی بافته شده است که به این سادگی ها گسستی نیست زیرا دین عقیده مقدس، وطن خانه مقدس و امید زندگی مقدس ملت ماست و فرهنگ این خاک تنها میراثی است که هرگز نمی توان آن را خارج کرد، هدیه داد و یا فروخت. دشمن باید بداند که هیچ نیرویی نمی تواند در برابر فرهنگ و هنر، ایستادگی کند. بزرگی و عظمت یک مملکت منوط به وسعت خاک آن نیست، بلکه بستگی به وسعت و گستردگی فرهنگش دارد.

"فرهنگ گمشده ما در صنعت ساختمان" عنوان کتابی است که پیش روی شماست و من به عنوان نویسنده سعی دارم تا در آن یادآورم شوم که اولاً فرهنگ ایرانی چیست، سپس به تمام دست اندرکاران صنعت بزرگ ساختمان این نهیب را بزنم که آسمان خراش های سر به فلک کشیده و آپارتمان هایی که انگار بر روی دستگاه کپی تکثیر شده اند و مثل قارچ سر از زمین بر آورده اند، برای کودکان این مرز بوم (که امروز نهالی کوچک اند و فردا روز قرار است به درختی تنومند تبدیل شوند) محل مناسبی نیست. باید یک نفر یادآور شود که واژه مسکن شاید امروز بار سنگین صنعت را به دوش می کشد اما یادمان نرود که این صنعت قرار است محل زندگی و بالندگی من و شما را فراهم کند. نقاش این تابلوی زشتی که امروز در شهر ها و روستا ها شاهد آن هستیم، همین مهندسانی هستند که در دانشگاه یادشان رفت بپرستند بجز استاتیک و مصالح و مقاومت آیا فرهنگ نیز لازمه ورود به این صنعت هست یا نه؟ سال هاست که عطای فرهنگ را به لقای صنعتی شدن بخشیده ایم منظور من از این حرف ها این نیست

که به غار بازگردیم اما می‌خواهم علم معماری را در کنار دانش معماری اصیل ایرانی به فعالان این حوزه یادآور شوم، زیرا مسکن با خوابگاه متفاوت است و محلی است برای رشد و تعالی. بشر در طول تاریخ سعی داشته تا سکونت گاه خود را زیبا و با معانی متعالی بسازد اما امروز دوباره در تلاشیم با مینیمال سازی به دوران ما قبل تاریخ برگردیم و می‌خواهیم انبوهی از خوابگاه‌ها را برای مردم احداث کنیم تا تنها چند ساعت را در آن بگذرانند و مجدداً صبح قبل از خورشید مثل آدم آهنی با هزاران مشکل، که همین صنعت ناکجا آبادی در وجودشان کاشته به سرکار بازگردانیمشان، این دیو صنعتی در طول مسیر هم دست از سرمان بر نمی‌دارد و همه جا همراه ماست. اما در این میان افرادی هستند که در تلاشند تا فرهنگ غرب و شرق را در هم آمیخته و رنگ جدیدی به این دیو دو سر بزنند و خانه‌هایی در شان ایران و ایرانی بسازند، این کتاب برای این افراد و افرادی است که می‌خواهند این هویت از دست رفته را برگردانند اما نمی‌دانند از کجا باید شروع کنند؛ تا انتها با این کتاب همراه شوید و در کوچه پس‌کوچه‌های فرهنگ ساختمان سازی ایرانی قدم بردارید و دوباره عطر افاقیا و صدای آب روان را در ذهنتان بازسازی کنید.

در آخر می‌خواهم از همه عزیزانی که مرا در تهیه و تألیف این کتاب یاری رسانده‌اند تشکر ویژه‌ای داشته باشم و این کتاب را به پدر و مادر عزیز تازه در گذشته ام تقدیم کنم، زیرا هرچه که تا به امروز به دست آورده‌ام را مدیون آنان هستم.

تابستان

۱۴۰۰

فصل اول: فرهنگ چیست؟

فرهنگ یک مفهوم گسترده است که شامل رفتارهای اجتماعی و هنجارهای موجود در جوامع بشری ای همچون «دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، قوانین، آداب و رسوم، قابلیت‌ها و عادات افراد» در این گروه‌ها می‌شود، فرهنگ را می‌توان مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد به‌عنوان عضوی از جامعه خویش فرامی‌گیرد دانست. هر منطقه از کشور می‌تواند فرهنگ متفاوتی با دیگر مناطق آن کشور داشته باشد؛ در حقیقت فرهنگ به‌وسیله آموزش، به نسل بعدی منتقل می‌شود؛ درحالی‌که ژنتیک به‌وسیله وراثت منتقل می‌شود، همچنین فرهنگ راهکارهای شایع موجه در یک جامعه است برای رفع هرگونه نیاز واقعی یا غیرواقعی، فرهنگ همواره نرم‌افزار جامعه است و تمدن، شامل آن و سخت‌افزارهاست. فرهنگ، راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان در یک جامعه است؛ فرهنگ دربرگیرنده سازگاری کلی با نیازهای غریزی و فطری و اقتصادی یا محیط جغرافیایی پیرامون؛ سازمان مشترکی که برای فرونشاندن نیازهای اجتماعی و سیاسی که از محیط پیرامون برخاسته‌اند، پیدا شده است و مجموعه مشترکی از اندیشه‌ها و دستاوردهاست. فرهنگ شامل هنر، ادبیات، علم، آفرینش‌ها، فلسفه و دین است.^۱

هنجار: هنجار فرهنگی رفتار قابل قبول یک جامعه را تعیین می‌کند؛ و به‌عنوان راهنمای نحوه رفتار، پوشش لباس، زبان و حرکت در یک موقعیت خاص و همچنین انتظارات در یک گروه اجتماعی عمل می‌کند.

تک فرهنگ گرایی: تک فرهنگ گرایی^۲ در یک گروه اجتماعی می‌تواند ریسک‌هایی داشته باشد، درست همان‌طور که یک گونه حیوانی واحد می‌تواند در مقابل تغییرات محیطی از بین برود.^۳

^۱ تاریخ تمدن، هنری لوکاس، جلد اول، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، فصل یکم، ص ۴

^۲ Monoculturalism

^۳ p. 203. Y. Encyclopedia of Multicultural Psychology Jackson

واژه‌شناسی فرهنگ

واژه‌شناسی فرهنگ در زبان‌های فارسی

فرهنگ فارسی معین^۴ واژه "فرهنگ" را مرکب از دو واژه "فر" و "هنگ" به معنای ادب، تربیت، دانش، علم، معرفت و آداب و رسوم تعریف کرده است. لغت‌نامه دهخدا "هنگ" را از ریشه "تنگ" اوستایی به معنی کشیدن ذکر می‌کند. واژه فرهنگ در پهلوی ساسانی به صورت "فره هنگ" آمده است که از دو جزء "فره" به معنای پیش و فرا و "هنگ" به معنای کشیدن و راندن، ساخته شده است؛ در نتیجه "فرهنگ" به معنای پیش کشیدن و فرا کشیدن است، به همین سبب است که فارسی‌زبانان فرهنگ را سبب پیشرفت می‌دانند.

با مطالعه متن‌های باستانی ایران، درمی‌یابیم که واژه "فرهنگ" از دوره پارسی میانه وارد ایران می‌شود و پیش از آن کلمه‌ای به معنای فرهنگ در این زبان وجود نداشت. در این دوره در متن‌های پهلوی ساسانی، متن‌های سغدی، مانوی و حتی ختنی کلمه فرهنگ را می‌توان بازشناخت. در متن‌های پارسی میانه، همانند "خسرو و ریدگ"^۵، "خویش کاری ریدگان"^۶ و "کارنامه اردشیر بابکان"^۷ کلمه فرهنگ به کار رفته است؛ همچنین در شاهنامه فردوسی، آثار سعدی و متن‌های دوره بعد نیز بارها به این واژه برمی‌خوریم. در آثار این دوران، فرهنگ علاوه بر دانش، شامل هنرهایی چون نقاشی و موسیقی یا سوار کاری و تیراندازی هم می‌شد. در گذشته اعتقاد فارسی‌زبانان بر این بود که بدون فرهنگ آدمی

^۴ ذیل "فرهنگ"، فرهنگ فارسی معین ۶ جلدی، امیر کبیر، ۱۳۸۸، شابک ۹۷۸۹۶۴۰۰۱۶۴۶

^۵ رساله‌ای است که در آن ریدکی (به معنی غلام یا پسر جوانی که در خدمت بزرگان و اشراف بوده) به نام خوش آرزو (لقب افتخاری) که از نجای دربار خسرو پرویز بوده به سؤالات این پادشاه پاسخ می‌دهد.

^۶ خویشکاری ریدگان ("ریدگ" به معنی کودک، نوجوان): نوشته پازند، که در آن وظایف کودکان از زمانی که صبح از خواب بر می‌خیزند و به مدرسه (دبیرستان) می‌روند و به خانه باز می‌گردند شرح شده است، این اندرزها برخی جنبه دینی دارند، مانند آداب تطهیر بامدادی و آداب دینی سر سفره یا جنبه تربیت عمومی، مانند سپردن چشم و گوش و دل و زبان به تعلیم و تربیت در مدرسه، احترام به رهگذران آشنا در راه مدرسه، اجرای کارهایی که در منزل به کودک محول می‌شود، نیاززدن پدر و مادر و دیگرانی که در خانه‌اند و خوش رفتاری با آنان و آداب غذا خوردن. متن پازند بر اساس چندین نسخه که همه متأخرند تهذیب گردیده و به فارسی نیز ترجمه شده است.

^۷ کتابی به زبان پارسی میانه که داستان زندگی اردشیر بابکان (شامل به قدرت رسیدن وی، جنگ با اردوان، شاه اشکانی، و نیز بخشی پیرامون جانشینش شاپور و پسر وی هرمزد) را روایت می‌کند.

نمی‌تواند قدمی مثبت در زندگی بردارد. از همین روست که فردوسی فرهنگ را برتر از گوهر و نژاد می‌داند.

واژه‌شناسی فرهنگ در زبان‌های اروپایی

نزد اروپاییان تعریف واژه فرهنگ پیشینه‌ای طولانی‌تر دارد، در ادبیات اروپایی نزدیک به دو‌ست تعریف از فرهنگ می‌توان یافت که نشان از اهمیت فرهنگ در این جوامع دارد؛ آن‌ها فرهنگ را از دیدگاه‌های گوناگون (از جمله دیدگاه اجتماعی، دینی و حتی اقتصادی) بررسی کرده‌اند و دریافته‌اند که فرهنگ بر تمام اجزاء زندگی آدمی تأثیرگذار است.^۸

برای مثال، در سال ۱۹۵۲ آلفرد کروبر و کلاید کلاک‌هون^۹ در کتاب خود به نام “فرهنگ: مروری انتقادی بر مفاهیم و تعاریف”^{۱۰} با گردآوری ۱۶۴ تعریف از فرهنگ اظهار کردند که فرهنگ در اغلب موارد به سه برداشت عمده می‌انجامد:

- فرهنگ، برترین فضیلت در هنرهای زیبا و امور انسانی که همچنین به فرهنگ عالی شهرت دارد.
- فرهنگ، الگوی یکپارچه از دانش، عقاید و رفتار بشری که به گنجایش فکری و یادگیری اجتماعی نمادین بستگی دارد.
- فرهنگ، مجموعه‌ای از گرایش‌ها، ارزش‌ها، اهداف و اعمال مشترک که یک نهاد، سازمان و گروه را مشخص و تعریف می‌کند.

هنگامی که مفهوم “فرهنگ” برای نخستین‌بار در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی در اروپا به کار گرفته شد، بر فرایند کشت‌و‌زراع یا ترویج در کشاورزی و باغبانی دلالت داشت، چنان‌که واژه انگلیسی

^۸ بهمردی، ریشه‌های واژه فرهنگ در دوره میانه، خبرگزاری ایبنا

^۹ Alfred Louis Kroeber انسان‌شناس (۱۸۷۶-۱۹۶۰ م)، Kluckhohn Clyde (۱۸۷۶-۱۹۶۰ م) انسان‌شناس

^{۱۰} Kroeber, A. L. and C. Kluckhohn. Culture: A Critical Review of Concepts and Definitions. 1952.

این مفهوم از واژه لاتین “کالتورا”^{۱۱} از “کولر”^{۱۲} ریشه گرفته است (که به معنای کشت، زراعت و ترویج است)^{۱۳}.

در آغاز سده نوزدهم میلادی این مفهوم بر بهبود یا پالایش و تهذیب نفس در افراد (به ویژه حین آموزش) استوار بود و سپس بر تأمین آرزوهای ملی یا ایده‌آل‌ها دلالت داشت. در نیمه سده نوزدهم میلادی برخی از دانشمندان واژه فرهنگ را برای ارجاع به ظرفیت جهان‌شمول بشری اطلاق کردند. ادوارد تایلر در سال ۱۸۷۱ فرهنگ را با تمدن مقایسه کرد و آن دو را کلیتی درهم‌تنیده دانست که شامل دین، هنر، اخلاق و هرگونه توانایی است که آدمی می‌تواند به دست آورد. فرهنگ در کل به معنای گنجینه‌ای انباشته از آفرینندگی‌های بشر تلقی می‌شود، از این‌رو کتاب‌ها، نقاشی‌ها، بناها و نیز دانش هماهنگ کردن خود با محیط و همچنین آداب و فضیلت‌های اخلاقی و دستورهای شایسته و ناشایسته، همگی جزئی از فرهنگ به شمار می‌رود؛ فرهنگ در حقیقت آن چیزی است که از گذشته آدمی به جای مانده است و بر اکنون و آینده او تأثیر می‌گذارد.^{۱۴}

در سده بیستم میلادی “فرهنگ” به‌عنوان یک مفهوم محوری و کلیدی در انسان‌شناسی به کار می‌رفت که همه پدیده‌های انسانی را در بر می‌گرفت و صرفاً نتیجه امور ژنتیکی به حساب نمی‌آمد، اصطلاح “فرهنگ” به‌ویژه در انسان‌شناسی آمریکایی دارای دو معنی بود:

- اولی به معنای ظرفیت و گنجایش تکامل‌یافته بشر برای دسته‌بندی و بیان تجربیات به واسطه نمادها و کنش پندارآبانه و نوآورانه
- دومی نیز به معنای راه‌های مشخصی که مردم بر اساس آن در نقاط مختلف جهان زیسته و تجربیات خود را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کنند و به شکلی خلاقانه دست به کنش می‌زنند؛ پس از جنگ

Culture^{۱۱}

Colere^{۱۲}

Douglas (2001). Online Etymology Dictionary, Harper^{۱۳}

^{۱۴} بهمردی، ریشه‌های واژه فرهنگ در دوره میانه، خبرگزاری ایبنا

جهانی دوم این اصطلاح (اگرچه با معانی مختلف) از اهمیت بیشتری در دیگر رشته‌ها و حوزه‌های علمی مثل جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، روان‌شناسی سازمانی و علوم مدیریتی برخوردار شد^{۱۵}

اجزای فرهنگ

اجزای فرهنگ شامل مواردی همچون علم و دانش، باورها، اخلاق، هنر (زیباشناسی)، قوانین، عادات، میراث فرهنگی و... است که به صورت کامل در ادامه درباره آنها صحبت خواهیم کرد و هریک را به صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

علم: علم ساختاری است برای تولید و ساماندهی دانش درباره جهان طبیعت در قالب توضیحات و پیش‌بینی‌های آزمایش‌پذیری^{۱۶}. دانش یا علم دانش‌شناسی با سه عنصر "داده، اطلاعات و دانش" سروکار دارد؛ به عبارت دیگر، دانش‌شناسی به بحث و بررسی پیرامون دانش و عناصر سازنده آن، یعنی داده و اطلاعات می‌پردازد.

دانش: در یونان باستان، سقراط^{۱۷}، سپس افلاطون^{۱۸} و پس از او ارسطو^{۱۹} به مخالفت با آراء پیشینیان پرداخته و اصول و قواعدی را به منظور مقابله با مغالطات و برای درست اندیشیدن و سنجش استدلال‌ها تدوین کردند. در قرن پانزدهم میلادی پژوهشگران در اروپا و خاورمیانه قفسه‌های غبارآلود ساختمان‌های قدیمی را جستجو کردند و دست‌نوشته‌های یونانی و رومی را پیدا کردند و نوشته‌هایی

^{۱۵} Levine, Donald (ed) 'Simmel: On individuality and social forms' Chicago University Press, 1971. p6.

^{۱۶} Popper, Karl (2002) [1959]. The Logic of Scientific Discovery (second English ed.). New York, NY: Routledge Classics. p. 3. ISBN 0-415-27844-9. OCLC 59377149

^{۱۷} سقراط (۴۷۰ - ۳۹۹ پیش از میلاد) فیلسوف یونان کلاسیک، یکی از بنیان‌گذاران فلسفه غرب. سقراط را نخستین فیلسوف اخلاق در غرب می‌دانند.
^{۱۸} افلاطون (۴۲۷-۳۴۸ پیش از میلاد) فیلسوفان آتی عصر کلاسیک یونان، و بزرگترین فیلسوف تاریخ که در کنار استادش سقراط و شاگردش، ارسطو، یکی از سه فیلسوف بزرگ یونان باستان هستند.

^{۱۹} ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ پیش از میلاد) فیلسوفان یونان باستان؛ یکی از مهم‌ترین فیلسوفان غربی که در هجده سالگی به آکادمی افلاطون راه یافت و به مدت بیست سال در مکتب افلاطون کسب دانش کرد، وی به سرعت چنان پیشرفتی در علوم نظری کرد که افلاطون به وی لقب "علم" داد. او به مدت ۴ سال، آموزگار اسکندر مقدونی بود.

از نویسندگان کلاسیک به دوره رنسانس رسید، مطالعه این آثار " دانش نو " نام گرفت. هم‌زمان با گرایش به نوشتارهای کلاسیک، ارزش‌های فردی مورد توجه واقع شد که " انسان‌گرایی " نام گرفت. طرف‌داران این گرایش، به‌جای موضوعات روحانی، بیش از هر چیز مسائل انسانی را در نظر می‌گرفتند (انسان‌گرایی و رنسانس از ایتالیا ظهور کردند). در رنسانس، گالیله^{۲۰} فیزیک (علم طبیعت) را سکولار کرد و آن را از الهیات (علم فراطبیعت یا متافیزیک) مستقل دانست. از آن‌پس تکیه‌گاه فیزیک، خرد انسان بود، گالیله می‌گفت:

" ... حقیقت طبیعت همواره در برابر چشمان ماست. اما برای فهم این حقیقت باید با زبان ریاضی آشنا بود. زبان این حقیقت، اشکال هندسی، یعنی دایره، بیضی، مثلث و امثالهم است."^{۲۱}

پس از آن، تحت تأثیر افکار افلاطون، جریان فکری اصالت عقل توسط ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی، رنه دکارت^{۲۲} که پدر فلسفه جدید لقب گرفته، به وجود آمد. دکارت، خرد بشری را — به‌جای کتاب مقدس — سنت پاپ، کلیسا و فرمانروا قرارداد؛ وی با این کار سوژه بزرگی آفرید. یکی دیگر از اندیشمندان این جریان فکری لایبنیتز^{۲۳} فیلسوف، ریاضیدان و فیزیک‌دان آلمانی، نخستین کسی بود که میان حقایق ضروری (منطقی) و حقایق حادث (واقعی) تمایز قائل شد. پس از جدا شدن برتراند راسل^{۲۴}

^{۲۰} گالیلهو گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲ م) دانشمند و مخترع سرشناس ایتالیایی. گالیله در فیزیک، نجوم، ریاضیات و فلسفه علم تبحر داشت و یکی از پایه‌گذاران تحول علمی و گذار به دوران دانش نوین بود. عمده شهرت گالیله به دفاع علمی او از نظریه کوپرنیک برمی‌گردد. کوپرنیک مدتی پیش از گالیله گفته بود که خورشید به گرد زمین نمی‌چرخد. ردّ فرضیه زمین مرکزی کلیسا که صدها سال بود همچون سخنی آسمانی تلقی می‌شد منجر به محکوم شدن گالیله در دادگاه تفتیش عقاید شد؛ و اگر بموقع توبه نکرده بود زنده زنده در آتش سوزانده شده بود!

^{۲۱} محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، ۱۳۱۰، ص ۱۴۹-۱۵۷

^{۲۲} رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰ م) ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی معروف عصر روشنگری

^{۲۳} گوتفرید ویلهلم لایبنیتس (۱۶۴۶-۱۷۱۶ م) فیلسوف، منطق‌دان، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، حقوق‌دان، تاریخ‌دان و دیپلمات آلمانی، او نقش به‌سزایی در سیاست اروپای زمان خود بازی کرد. و بنیادگذار دستگاه اعداد دودویی است. محاسبات دیفرانسیل و انتگرال را که در کنار معادلات دیفرانسیل زمینه بسیاری از پیشرفت‌های بشر شدند (هم‌زمان ولی کاملاً مستقل از آیزاک نیوتن) به دست آورد.

^{۲۴} برتراند آرتور ویلیام راسل، ارل راسل سوم (۱۸۷۲ - ۱۹۷۰ م)، همه‌چیزدان، فیلسوف، منطق‌دان، ریاضی‌دان، مورخ، جامعه‌شناس، نویسنده، فعال سیاسی، برنده جایزه ادبی نوبل و فعال صلح‌طلب بریتانیایی بود. وی "جنبش مخالفت با آرمان‌گرایی" را در اوایل قرن بیستم رهبری می‌کرد. او را به همراه گوتلوب فرگه و لودویگ ویتگنشتاین، از بنیان‌گذاران فلسفه تحلیلی می‌دانند.

و جی. ای. مور^{۲۵} از ایده آلیست‌ها و با پیگیری لودویگ ویتگنشتاین^{۲۶} (از شاگردان راسل)، “اثبات‌گرایی” شکل گرفت. طبق نظرات ایشان، معرفتی معنادار و مطابق با واقع است که تحقیق‌پذیر تجربی باشد. به قول آگوست کنت^{۲۷}، پدر پوزیتیویسم^{۲۸}، چون گزاره‌های متافیزیکی قابل تجربه‌ی حسی نیستند، غیرعلم‌اند. این جریان فکری توسط اعضای حلقه وین تأسیس شد و فلسفه‌ای را که به وجود آوردند که “پوزیتیویسم منطقی” نام نهادند.

باورها و ایدئولوژی‌ها: باورها یا اعتقادات مجموعه‌ای از افکارند که به زندگی معنا می‌بخشند. باورها ادراک ما از هستی را می‌سازند. چنین اندیشه می‌شود که باورها نقش فرماندهی در مغز دارند و زمانی فکر می‌کنید که امری درست است، باور شما به مغز فرمان می‌دهد تا به دنبال چیزی باشد که از اعتقادات شما حمایت کند. ایدئولوژی مجموعه‌ای است از نظرات، باورها و نگرش‌ها. این تعریف از نظر اجتماعی نسبی است^{۲۹}.

سنت‌ها و آیین‌ها: بخشی از فرهنگ را هم سنت‌ها و مراسم می‌سازند؛ آن‌ها تفکر و باوری‌اند که برخوردار از آدابی تکرار شونده‌اند. آیین‌ها و سنت‌ها اعمالی تکراری پیرامون فرهنگ‌اند، همین فرهنگ است که مرزهای یک جامعه و باورهای مردمان آن را مشخص می‌کند و هویت آنان را شکل می‌دهد و می‌سازد. گردشگر، کسی است که به منظوری غیر از کار و کسب درآمد، برای مدتی بیش

^{۲۵} جرج ادوارد مور (۱۸۷۳-۱۹۵۸م)، مشهور به جی.ئی. مور، فیلسوف برجسته و بانفوذ انگلیسی بود. او به همراه لودویگ ویتگنشتاین، گوتلوب فرگه و برتراند راسل از بنیانگذاران فلسفه تحلیلی است.

^{۲۶} لودویگ یوزف یوهان ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱م) فیلسوف نامدار اتریشی قرن بیستم که باب‌های زیادی را در فلسفه ریاضی، فلسفه زبان، و فلسفه ذهن گشود. از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۷، ویتگنشتاین در دانشگاه کمبریج تدریس کرد.

^{۲۷} ایزیدر آگوست ماری فرانسوا زاویه گنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷م) معروف به آگوست کنت فیلسوف فرانسوی بود که به عنوان واضع نام جامعه‌شناسی و بنیان‌گذار جامعه‌شناسی نوین و دکترین پوزیتیویسم شناخته شده‌است. تابلوی علوم، سیر تکامل ذهنی بشر و توجه به جنبه‌های پویا و ایستای جامعه از اندیشه‌های برجسته اوست. کنت بر این باور بود که جبری تاریخی بشریت را به سمتی خواهد برد که نگرش دینی و فلسفی از بین رفته و تنها شکل از اندیشه که باقی می‌ماند متعلق به اندیشه قطعی و تجربی علم است. در این عصر جدید تاریخ، نهادهای اجتماعی مربوط به دین و فلسفه از بین خواهد رفت.

^{۲۸} اثبات‌گرایی: هر گونه فلسفه علم بر اساس این دیدگاه است که در علوم طبیعی و اجتماعی، داده‌های برگرفته شده از «تجربه حسی» و تلقی منطقی و ریاضی از این داده‌ها، تنها منبع همه شناخت‌های معتبر است. داده‌هایی که می‌توان از راه حس‌ها به دست آورد را «شواهد تجربی» گویند.

^{۲۹} مایکل پین. «مدخل ایدئولوژی، از گریگوری الیوت». فرهنگ اندیشه انتقادی، از روشنگری تا پسامدرنیته. ترجمه پیام یزدانجو. چاپ نخست، تهران:

از یک شب و کمتر از یک سال، به سرزمینی جز محیط متعارف خود، پای می گذارد و در آن، اقامت می گیرند.

میراث فرهنگی: میراث فرهنگی، شامل آثار باقی مانده از گذشتگان است که نشانگر حرکت انسان، در طول تاریخ می باشد و با شناسایی آن، زمینه شناخت هویت و خط حرکت فرهنگی او میسر می گردد و از این طریق، زمینه های عبرت، برای انسان، فراهم می آید.^{۳۰}

عوامل اصلی فرهنگ ایرانی

عوامل اصلی شکل گیری فرهنگ ایران را می توان در امپراتوری پارس ها (هخامنشیان)، دوران ساسانیان، سلطه اعراب، حملات مغول و دوران صفوی جستجو کرد. افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، آذربایجان و حتی ارمنستان و گرجستان و همچنین کردهای عراق و ترکیه و پاکستان^{۳۱} همگی _ کم و بیش _ گوشه ای از فرهنگ ایران را به ارث برده اند. در مجموع می توان عناصر فرهنگ ایرانی را که فراتر از مرزهای جمهوری اسلامی ایران داشت و آنها را به اختصار، چنین برشمرد:

- زبان پارسی که مهم ترین شاخصه فرهنگ ایرانی است
- جشن های ملی از جمله نوروز و شب یلدا
- شخصیت های اسطوره ای از جمله رستم
- اساطیر نمونه ای همچون دیو، سیمرغ و ...
- علم و هنر
- معماری ایرانی
- دین اسلام و به خصوص مذهب تشیع

^{۳۰} ماده ۱ قانون اساسنامه سازمان میراث فرهنگی کشور، سال ۱۳۶۶ خورشیدی

^{۳۱} سرود ملی پاکستان به زبان پارسی است.

در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، در همخوانی با عصر روشنگری در اروپا، تعریف جامع تری از فرهنگ ارائه شد. حالا فرهنگ به مجموعه ای از دانش ها، عقاید و رفتارهای انباشته شده بشری اطلاق می شد که زاده آموزش اجتماعی و درک مفهومی (علمی) از پدیده های طبیعی - اجتماعی شده بود. مفهوم "ساختن فرد فرهنگی"، مورد نظر قرار گرفت و هدف جامعه، پرورش افرادی شد که دارای "گنجایش" بیشتری برای بهره مند شدن از زندگی بهتر و جدید تری هستند و آموزش و پرورش (مخصوصاً در سطوح ابتدائی) نقش مهمی در فرهنگ سازی پیدا کرد، و هدف برای ساختن یک فرد فرهنگی هم ورای منافع شخصی فرد رفته و با "منافع جمعی" فرد (یعنی با منافع واحدی که فرد در آن عضویت دارد) گره خورد و یکی شد، این مفهوم هنوز دو مشکل داشت، یکی اینکه این "فرد" هنوز اعضای طبقات متوسط به بالا است، و دیگری اینکه، منظور از "منافع جمعی" هنوز به منافع گروه های حاکم اشاره داشت. متأسفانه در جوار این خط فکری طبقاتی در باره فرهنگ، یک خط فکری استعماری هم شکل گرفت و آن مفهوم "جهانی کردن ارزش های فرد" (فرد جهانی) بود. می گویند خبر نگاری از وزیر آموزش و پرورش انگلستان در سال ۱۸۳۴ میلادی می پرسد که: "سیاست شما در هند چیست؟ جواب می دهد: "پرورش هندی هائی که قیافه هندی ولی طعم انگلیسی دارند!" این هند، از دید آقای وزیر، با فرهنگ و متمدن هستند و آماده برای پیشرفت سیاسی و اقتصادی! در واقع این فرهنگی که از آن صحبت می شود، از همه جهات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی "فرهنگ سرمایه داری" است، و از آن مهم تر فرهنگی است که حاضر و قادر است در چهارچوب قدرت سرمایه داری - استعماری انگلیس زندگی کند و سودمند باشد، نه فقط برای فرد که همچنین برای منافع نظام استعماری نیز سودمند است. برای این منظور فرهنگ بومی این هند باید تخریب و با فرهنگ فرد انگلیسی جانشین شود، که همان فرهنگ مذهب پروتستان است. و بالاخره از اواسط قرن ۲۰ به اینطرف، (مخصوصاً بعد از فروپاشی سیستم استعماری) نظریه پردازی در باره "فرهنگ" هم دچار تحول شد، حالا دیگر کمتر صحبت از

ساختن یک "فرد جهانی" می‌شد و بیشتر توجه معطوف فرهنگ‌های "ملی" و "حتی" "محلی" می‌شده، در واقع "جغرافیای زندگی" در تعریف فرهنگ مهم می‌شد. در چهارچوب این دیدگاه، "فرهنگ مجموعه‌ای از تجربیات، ارزش‌ها، رفتارها، مفاهیم، و عملکردهایی است که افراد یک ملت (شهروندان یک کشور)، قوم و یا حتی طایفه در بین خود مشترک دارند و روابط آنها را در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی تعریف و تعیین می‌شود" در واقع بحث فرهنگ هرچه بیشتر بسوی بحث در باره انسان‌شناسی برود، مطالعات فرهنگی با مطالعات انسان‌شناسی گره خواهد خورد. در همین حال، این دید جدید از فرهنگ، متاثر از گسترش مفاهیم "شهروندی"، "ملت‌سازی"، و "حاکمیت ملی" است. در چهارچوب چنین تعریفی، کشورها دارای فرهنگ‌های متفاوتی هستند و هر ملتی ویژگی‌های فرهنگی خودش را دارد. اما در این جا اختلاف‌های فرهنگی فقط مبتنی بر ارزش‌ها، آداب و رسوم و نظیر اینها نیست بلکه ملت‌ها از نظر فرهنگی متفاوت هستند، چون آنها قدرت‌های متفاوتی برای خلاقیت و کردارهای نگرشی و ابداعی و اختراعی دارند، به عبارت دیگر، بعضی ملت‌ها در زمینه‌های "خلق و نوآوری" و در بکارگیری علوم و فنون بر دیگر ملت‌ها برتری دارند. این برتری‌ها نه حاصل تفاوت‌های ژنتیکی و یا طبیعی است بلکه حاصل تجربه‌های تاریخی، چگونگی استفاده از این تجربیات، آموزش علوم و فنون و فهم بکارگیری از این فراگیری‌ها است. بدین ترتیب، فرهنگ‌ها به درجات متفاوت پویا، دمکراتیک، عدالت خواه و یا توسعه گر می‌شوند پس اجازه دهید به این فرهنگ "فرهنگ عام" بگوییم. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، این مفهوم، از فرهنگ اساس نظریه‌های توسعه "مدرنیزاسیون" یا "تجدد گرا" شد که بر اساس آن گفته می‌شد کشورهای پیشرفته دارای "فرهنگ سرمایه داری" و کشورهای عقب مانده دارای "فرهنگ ماقبل سرمایه داری" یا "فئودالی" هستند و "پیشرفت" به معنی تخریب این فرهنگ فئودالی و جانشین کردن آن، با فرهنگ سرمایه داری مدرن است. نظریه "توسعه مدرنیزاسیون" بر اساس نظریه جامعه‌شناختی "مارکس و بر" بنا شده بود که ادعا می‌کرد فرهنگ سرمایه داری در حقیقت بر اساس ارزش‌ها و آموزش‌های مذهب پروتستان بنا شده که در آن فرد به کار و کوشش اهمیت می‌دهد و ذاتاً سود جو و آزمند است، بنابراین دائماً بدنبال انباشت ثروت و سرمایه و ابداع و اختراع است، در این فرهنگ، رقابت اصل است و فرد سود جو با آزمندی خود باعث ترقی

جامعه هم می‌شود، یعنی چون همه افراد "حداکثر خواه" هستند و خواست آنها برای بهتر ساختن زندگی فردی هم هرگز سیرائی ندارد، مجموع این طمعکاری ها به افزایش ثروت و تولید وبالاخره به جامعه توسعه یافته منتهی می‌شود.

فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی یک ملت بخشی از فرهنگ عام آن ملت است که در بخش قبلی درباره آن صحبت کردیم، اما به آن بخشی از این فرهنگ نام "فرهنگ سیاسی" می‌گذاریم که خودش را در حوزه سیاسی جامعه نشان دهد. حوزه سیاسی دارای مجموعه روابط و ضوابطی است که شهروندان یک کشور در جریان‌های سیاسی، درون خود و بین خود و جامعه سیاسی (یعنی دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی) تعریف کرده اند و به آن عمل می‌کنند و یا آنها را بدون تعریف قبلی اعمال می‌نمایند. بنابراین، فرهنگ سیاسی یک کشور نمی‌تواند کاملاً جدا از فرهنگ عام آن کشور باشد اما در همین حال هم نمی‌شود این دو را یکی دانست. طبیعی است که فرهنگ عام روی فرهنگ سیاسی اثر می‌گذارد، همانطور که فرهنگ سیاسی روی فرهنگ عام اثر گذار است. از طرف دیگر، این روابط و ضوابطی که از آن صحبت می‌کنیم تماماً پیش ساخته و به ارث برده شده نیستند بلکه بخشی از آنها را ملت‌ها در همکاری و همیاری با هم طی دوره‌های متفاوت می‌سازند، مثل قانون اساسی و دیگر قوانین که اسناد "میثاق" یک ملت هستند و حاصل تفکر و درخواست و کوشش آگاهانه آنهاست. معنی این حرف چنین است که نباید به فرهنگ یک ملت فقط بعنوان یک پدیده از پیش ساخته و پرداخته نگاه کرد. فرهنگ عام و فرهنگ سیاسی جامعه دائماً دستخوش تحول است، تاریخ نیز دائماً در حال عوض شدن است، روابط عوض خواهد شد، علوم و فنون عوض می‌شوند، ارزش‌ها و آداب جدید شکل می‌گیرند و این‌ها یعنی تغییر، یک اصل مهم در یک فرهنگ پویا است، و چنین فرهنگی درهای خودش را بروی دست آورده‌ای جدید بشری به بهانه "حفظ سنت" نمی‌بندد. روابط و ضوابط بین شهروندان در حوزه سیاست بخش مهمی از فرهنگ سیاسی است. هرچه این روابط و ضوابط سالم‌تر، دموکراتیک‌تر، منطقی‌تر و علمی‌تر باشد، به همان اندازه فرهنگ سیاسی پویا تر خواهد بود. برعکس، روابط و ضوابط نامشروع و مستبدانه

و خارج از چهارچوب علم و خرد و دانش، به یک فرهنگ سیاسی ناسالم می‌انجامند. این را هم اضافه کنم که آنچه در فرهنگ سیاسی حائز اهمیت است، روابط بین “شهروندان” نیست بلکه روابط آنها با جامعه سیاسی، یعنی دولت، احزاب و گروه‌های سیاسی است. روابط درون این جوامع هم از ستون‌های اصلی فرهنگ سیاسی است. یعنی، روابط و ضوابط درون یک دولت، روابط و ضوابط بین دولت و احزاب و گروه‌های سیاسی و روابط و ضوابط درون احزاب و گروه‌های سیاسی از مهم‌ترین عوامل موثر روی فرهنگ سیاسی هستند. متأسفانه در ایران عموماً جامعه مدنی و جامعه سیاسی یکی گرفته می‌شوند و این باعث سوء تفاهات و اشتباهات سیاسی عمده شده است. اگرچه عواطف، رفتارها و اخلاقیات سنتی جامعه سیاسی ایران (و نه فقط افراد ایرانی) مانع تحقق یک فرهنگ سیاسی سالم هستند، اما در عین حال ما شاهد تحولاتی نیز هستیم که تا حدودی امیدوارکننده است. بعلاوه این عوامل بازدارنده، خود ناشی از مشکلات دیگری هستند. اولاً، تاریخ ستم‌دیده ای پشت سر جامعه سیاسی ایران است (مثلاً تاریخ جنگ‌های باخته شده، حمله قبایل عقب مانده، استبداد و دیکتاتوری چند هزار ساله)؛ ثانیاً، روابط و ضوابط جامعه سیاسی ما مخدوش است؛ و ثالثاً، مبنای جامعه سیاسی ایران بر گفتارها، پندارها و کردارهای نیک بنا نشده است. این را هم باید خاطر نشان کنم که در ایران امروز دو فرهنگ سیاسی در مقابل هم قرار گرفته‌اند. تمایل اول که غالب است می‌خواهد فرهنگ سیاسی ناسالم گذشته را با تغییراتی سطحی حفظ کند و با انتقاد و نوآوری بنیادی مبارزه می‌کند؛ و تمایل دوم که در حال جوانه زدن است، می‌خواهد خود را از تمامی قید و بندهای فرهنگ سیاسی گذشته برهاند و یک فرهنگ سیاسی نو بوجود بیاورد. طرفداران این فکر از هر نوع نقد سازنده ای استقبال می‌کنند. از طرف دیگر، نیروی کوچک بغایت بی فرهنگی هم هست که هدفی جز نابود کردن ایران و بدنام کردن اسلام ندارد. در این میان توده مردم زحمتکش و شریف ایران هم بدون توجه به این کشمکش‌ها در درون فرهنگ سیاسی کشور، در چهارچوب فرهنگ اجتماعی و ادبی بسیار غنی و انسانی خود زندگی می‌کند.

داریوش (شاه هخامنشی) گاهاً دعا می‌کرده است که خداوند کشورش را از گزند “خشک سالی، دشمن، و دروغ” حفظ کند. داریوش مثل پدرش کوروش کبیر با هوش بود و بدرستی دریافته بود که اینها آفت‌های اصلی امپراطوری هخامنشی هستند. خشک سالی و کم آبی مدیریت متمرکز برای ایجاد

منابع آب را الزامی و در نهایت ایران را اسیر "استبداد شرقی" کرد؛ این استبداد به نوبه خود باعث شکست‌های ایران در جنگ با دشمنان خارجی شد و از ایرانی‌ها مردمانی "مظلوم" ساخت که نمی‌توانند با دنیا همزیستی کنند؛ و بالاخره، برای زنده ماندن با وجود استبداد داخلی و دشمن خارجی، ایرانی‌ها هر چه بیشتر مجبور به دروغ‌گویی شدند. حتی دینشان هم دروغ‌گویی "مصلحت‌آمیز" را برای ادامه حیات آنها مشروع دانست. دروغ‌گویی، مظلوم‌نمائی، قهرمان‌پروری، و ضدیت با قدرت جزئی از فرهنگ سیاسی کشور کورش و داریوش شد! بدلیل استبداد، دشمنی‌ها و دروغ، خصلت‌های دیگری هم درون فرهنگ سیاسی ملت ایران جا باز کردند که تزویر، ریا، خدعه، بدبینی، بی‌اعتمادی، و تفکر توطئه‌از آن جمله‌اند. در چنین فرهنگی "خود - محق بینی"، بی‌اعتمادی حتی به "خودی"، اتهام زدن به غیر، و برخورد دفاعی و واکنشی کردن طبیعی می‌شود. در همین حال، شرایط مظلومیت، ایرانیان را طالب عدالت کرد و برای بدست آوردن این "حق"، آنها به "مبارزه" رو آوردند و "برانداز" بی‌هدف شدند! این ویژگی همچنین تحمل برای "همزیستی" با دیگران را در آنها کم کرد و در عوض تفکر "دشمنی" و "دشمن‌تراشی" را در آنها زیاد نمود. اما چون ایرانیان معمولاً جنگجویان قابل‌نبوده‌اند، در جنگ‌ها اکثراً با شکست مواجه می‌شوند تا این شکست‌ها در طول تاریخ ایرانیان را شاعر و عارف کرده است! این شکست‌های تاریخی و مظلومیت ناشی از آن، باعث رشد "عقده حقارت"، "غرور کاذب"، و "توهم" در ایرانیان شده است. ایرانیان معمولاً خودشان را بزرگ می‌پندارند و به تاریخ گذشته خود افتخار می‌کنند، ولی در عین حال هم از اینکه از غرب و (حتی از شرق) شکست خورده‌اند و از آن‌ها عقب‌مانده‌اند احساس حقارت می‌کنند، و برای جبران این احساس، دست‌آورد‌های کاذبی سرهم می‌کنند و بعد هم توهم برشان می‌دارد که "چیز مهمی" شده است! بی‌دلیل نیست که ما کوچک‌ترین دست‌آورد ایران و ایرانی را در بوق و کرنا می‌کنیم و این در حالی است که ما کمترین نقش را در بوجود آوردن علوم، اختراعات و تمدن جدید در دنیا داشته‌ایم. بیش از ۶۰۰ سال است که ما دست‌آورد قابل‌ملاحظه‌ای را به دنیا عرضه نکرده‌ایم! تاریخ ما فردوسی را بوجود آورد که کمی به ما در رابطه با عقده حقارت کمک کند ولی در عوض ما نژاد پرست و گرفتار غرور کاذب و توهم شدیم. ویژگی دیگر این فرهنگ سیاسی، فقر "علم و دانش" است و نبود "خرد جمعی". نتیجتاً، این فرهنگ همه چیز

را "سیاه یا سفید" می‌بیند و نمی‌تواند رابطه علت و معلول را درک کند و قادر به فکر کردن و خواندن "بین خطوط" نیست و دینامیسم لازم برای بازی در حیطه استراتژیک خاکستری را ندارد. این فرهنگ تغییر را نمی‌پسندد و هرچه را هم که تجربه می‌کند بجای کل حقیقت می‌گیرد و سعی نمی‌کند به عمق پدیده‌ها رفته و آنها را از طریق مفاهیم درک کند. در واقع این فرهنگ، عاشق گذشته است و می‌کوشد آنچه کهنه می‌نماید را به بهانه حراست از "سنت" حفظ کند. این ناتوانی در تبدیل گذشته به تاریخ و فراگیری مفهومی از تجربه، فرهنگ غیرعلمی ایران را ایستا کرده و آنرا در مقابل هر فکر نو و هر گزینه جدیدی مقاوم می‌کند. پس خلاقیت و ابداع با این فرهنگ بیگانه‌اند، و چون کم حوصله و فاقد شکیبایی و صبر، آینده‌نگری و برنامه‌ریزی برای پیشرفت را نیز بر نمی‌تابد و گزینه‌های آن برای تغییر عمدتاً "گذشته‌های طلایی" می‌شوند. بعلاوه، این فرهنگ در ذات خود دگماتیک، آرمان‌گرا و ایدئولوژیک است و توان آن برای واقعیت‌نگری و عملگرایی بسیار محدود است. این فرهنگ احساساتی همچنین بسیار "خود خواه" است و اغراق می‌کند و ثبات ایدئولوژیک ندارد و هر از چند گاهی به رنگی در می‌آید و برخوردهای تند و غافل‌گیرکننده‌ای می‌کند که نتیجه آنها تراکم بیش از حد اتفاقات پیش‌بینی نشده است. این ویژگی‌ها ناشی از این واقعیت است که ایران بدلیل جنگ‌ها و شکست‌ها اساساً یک کشور کوتاه مدت و بقول آقای دکتر همایون کاتوزیان "کلنگی" است. کمتر دوره‌ای را می‌توان یافت که در تاریخ ایران ثبات سیاسی برای یک مدت طولانی وجود داشته باشد. متأسفانه در نتیجه این بی‌ثباتی سیاسی و "خود بینی" و "خود پرستی" ناشی از آن بعنوان یک تاکتیک "صیانت از خود"، ایرانیان تبدیل به انسان‌هایی شده‌اند که قادر نیستند منافع یک رابطه دراز مدت مبتنی بر اعتماد متقابل را بپذیرند زیرا که برایشان "هیچ چیز دائمی نیست"، مگر "دشمن" که فراوان است. در همین حال، فرهنگ سیاسی ناسالم ایران بغایت "حداکثر خواه" است و به حداقل و یا حتی حدمتوسط قانع نیست و راه حل‌های میانی را با اتهامی می‌کوبد! فرهنگ یا همه چیز و معمولاً هم برای بدست آوردن همه، آن اندک را که دارد را نیز از دست می‌دهد و هیچ چیزگیرش نمی‌آید! تثبیت دست آورده‌هایی که از گذشته باقی مانده و توفیق تدریجی در تفکر این فرهنگ انقلابی و غوغاسالار جایی ندارد. در عوض تا بخواهی اعلامیه و مرثیه برای آنچه از دست داده است می‌نویسد و پخش می‌کند و برای باخت خود هم همیشه یکی را

دارد که او را سرزنش کند (دولت و فرد، خارجی یا خودی، و برایش فرقی هم نمی‌کند). این فرهنگ همچنین با الویت بندی نیازی و زمانی برای رسیدن به اهداف سیاسی، بیگانه است و شکیبائی کافی برای رسیدن به نتیجه مطلوب را ندارد. در واقع، این فرهنگ ارجی به روند نمی‌نهد و فقط به نتیجه اهمیت می‌دهد و نتیجه را هم فوری و بلاواسطه می‌خواهد. تمامیت خواهی و انحصار طلبی از ویژگی های دیگر این فرهنگ ناسالم است. این فرهنگ با فکر و عمل، همکاری، همیاری، اتحاد و ائتلاف بیگانه است مگر در مواقع انقلاب و تخریب. ما ایرانی‌ها برای تخریب معمولاً دورهم جمع می‌شویم ولی برای سازندگی نه! یعنی فرهنگ ما فرهنگ تفریق است و نه جمع! این فرهنگ همچنین برای پیشبرد کار خود و ایجاد قدرت و نفوذ از راه رهای فاسد بی نزاکت نظیر رشوه خواری، پارتی بازی، و رفیق بازی کمتر می‌گیرد و نه از رقابت، منطق و علم. روابط اصل هستند نه ضوابط، متاسفانه علم گریزی این فرهنگ باعث بی اهمیت شدن تحقیق و تفحص، دزدی ایده دیگران، و بی‌اعتنائی به ابداع گران و پیشکسوتان فکر و عمل نو می‌شود. دزدی ایده و عدم اعتراف به فکر بکر و دست آورد دیگران بزرگ‌ترین جنایت در حق علم و عالم است و دشمن درجه یک پیشرفت‌های علمی در همه زمینه‌ها منجمله فرهنگ سیاسی. در فرهنگ‌های سالم، “آپوزیسیون” به معنی “مخالف غیر دشمن” است که در مقابل گزینه دیگری به نام “پوزیسیون” به معنی “موضع حاکم” قرار می‌گیرد. فرهنگ ناسالم سیاسی ایران، غیر دشمن را هم دشمن می‌پندارد و نه رقیب. اما چون این فرهنگ فاقد یک بینش دراز مدت است و دوست و دشمن هم پدیده‌های گذرا هستند، بنابراین وفاداری، خدمت، و خیانت هم به همان اندازه بی‌اساس هستند، یعنی فرق زیادی بین خادم و خائن وجود ندارد. در چنین فرهنگی هیچ گزینه ای مقبولیت دراز مدت پیدا نمی‌کند. بی دلیل نیست که اتحاد، پدیده کمیابی در ایران بوده و در مقابل تا دل‌تان بخواهد در کشور گروه‌ک و جناح سیاسی وجود دارد و انشعاب درون سازمان‌های سیاسی امری طبیعی شده است. مشاوره نیز در این فرهنگ بغایت “کر” جائی ندارد مگر وقتی که نتیجه یک حرکت سیاسی نامعلوم است و تصمیم گیرنده بدنبال شریک جرم برای شکست احتمالی خود باشد! فرهنگ سیاسی ایران اجازه نمی‌دهد که فرد جایگاه سیاسی خود را خودش انتخاب کند. دیگران به او می‌گویند که در کجای مبارزه ایدئولوژیک یا سیاسی باید قرار بگیرد. حتی نحوه، فرم و زمان این وضعیت را هم برای او تعیین و تبیین

می‌کنند. اگر او بپذیرد برای مدتی ممکن است "همسنگر" بماند ولی اگر نپذیرد (یعنی مثل آنها فکر و عمل نکند) خائن و مزدور و "ضد انقلاب" می‌شود. این برخورد نتیجه مستقیم "سفید یا سیاه" نگری فرهنگ سیاسی ایران است و اینکه وضعیت خاکستری را نمی‌پذیرد! در چهارچوب این فرهنگ، نمی‌شود هم با یک فرد یا نیرو بود و هم از آن انتقاد کرد. شنونده فوراً گنج می‌شود و عامل، متهم به بی‌ثباتی موضع سیاسی، دوزوکلک بازی، و عدم شفافیت می‌گردد. این برخورد "یا با منی یا بر علیه من" از بزرگ‌ترین معایب فرهنگ سیاسی ماست.

فرهنگ سیاسی ناسالم ایران از یکی "مظلوم" و از دیگری "ظالم" می‌سازد و بعد هم به موقع اش ممکن است جای این دو را عوض کند! باخت‌های گذشته ما فرهنگ مظلومیت و شمر سازی را به اوج برده است همان گونه که "قهرمان پروری" و "رستم سازی" را. حال اگر شما با "ضعیف و مظلوم" به هر دلیلی نباشید با "ظالم و قدرت" هستید و مهم هم نیست که اصلاً نقشی در ایجاد این قدرت یا ضعف داشته اید و یا واقعاً در کنار آن هستید. دوگانگی در شخصیت سیاسی ما در تاریخ شکست‌های پیاپی مان ریشه دارد که طی آن هم ما که مظلوم واقع شده ایم باید قادر به ادامه حیات باشیم و از طرف آنها ظلم کننده نیز می‌بایست قدرت حفاظت از ما را می‌داشتند، یعنی تاریخ ما و به تبعیت از آن، فرهنگ سیاسی ما، ظالم را بشکل یک "شیطان واجب الوجود" درآورده است!

فرهنگ سیاسی ناسالم ایران، فرهنگ "کیش شخصیت" است، این فرهنگ هم "غرور شخصیت" می‌آفریند و هم "ترور شخصیت" می‌کند و برای هیچ یک هم لزوماً دلیلی ندارد! این فرهنگ هم از قدرت می‌ترسد و به آن کرنش می‌کند و هم با آن مبارزه می‌کند و تخریبش می‌نماید. یعنی فرهنگ ما فرهنگ فرد گرای ضد فرد است! در همین حال، این فرهنگ ضد جمع هم هست! نه اتحاد می‌شناسد و نه اتفاق مگر وقتی که هدف "تخریب" باشد، این همان خصلت انقلابی فرهنگ سیاسی ایران است. برای تخریب جمع می‌کند و برای سازندگی تفریق. بی دلیل نیست که ایرانیان دوره‌های انقلابی و تخریب را بیشتر از دوره‌های ثبات و سازندگی داشته‌اند. قهرمان پروری هم نوع دیگری از بدآموزیهائی است که این فرهنگ ناسالم ایجاد کرده است و از آن بدتر، این قهرمانان به مرور به "اسطوره"

تبدیل می‌شوند و هرگونه انتقادی از آنها حمل بر حمایت از دشمن می‌شود. این در حالی است که قهرمان یک نیرو، ممکن است خار چشم نیروی دیگری باشد، و اکثراً هم از این قهرمانان استفاده ابزاری می‌شود، چرا که برخورد ابزاری، در ذات فرهنگ سیاسی ناسالم ماست.

متأسفانه کینه توزی فرهنگی ما ریشه در عوامل گوناگونی دارد که شکست‌های تاریخی، تداوم استبداد، مظلویت ملی، دشمن‌پنداری افراطی و حس آسیب‌پذیری بغایت از آن جمله‌اند. این عوامل (و نظیر آنها) ما را نسبت به هر آنکس که "با ما نیست" شدیداً بدبین کرده و چنان فردی معمولاً در رده "حائن" قرار می‌گیرد. فرهنگ "توطئه" ما هم مزید بر علت است و کمکی به شکل‌گیری اعتماد درون ما نمی‌کند.

در این میان، قدرت‌های استعماری و استفاده آنها از مزدوران و جاسوسان ایرانی، بر بدبینی و بی‌اعتمادی ما شدیداً دامن زده‌اند. این عوامل و خصصت‌ها، در شرایط یک فرهنگ احساساتی، انقلابی، و آرمانگرا، و در چهارچوب فرهنگی که دید "سیاه یا سفید" و "مظلوم" و "ظالم" دارد، رقیب را "دشمن" تلقی می‌کند و مبنای بازی سیاسی اش، حسادت و تخریب حریف است و نه رقابت. همه این خصصت‌ها موجب فرهنگ سیاسی ناسالمی شده است که متأسفانه همچون خوره، نه فقط روح یک ملت را که جسم آن را هم دارد می‌خورد.

و بلاخره بعنوان آخرین مثال از ده‌ها نمونه دیگری که می‌شود آورد، اجازه دهید اشاره ای هم به فرهنگ "ثنویت" ما بکنم. می‌توانیم بعنوان اصیل‌ترین فلسفه زندگی ایرانی بر اساس ثنویت بود و این فلسفه در مقابل فلسفه "یکتائیت" یونانی شکل گرفته بود. روند تحول فرهنگ، ثنویت ایرانی بسوی مذهب رفت و یکتائیت یونانی به علم نزدیک شد. "مانویت" این ثنویت را به اوج خود برد و بعدها به عرفان ایرانی تحول یافت، اسلام هم که بر اساس یکتائیت شکل گرفته بود، در چهارچوب شیعه ایرانی، به ثنویت رسید.

این ثنویت که در گذشته در چهارچوب یک فلسفه و بعد مذهب مطرح بود به آرامی وارد همه حوزه‌های زندگی ایرانی شد و از وجه فلسفی - مذهبی خود پیشی گرفت. جماعت ایرانی هم تغییر می‌خواهد و هم با آن مبارزه می‌کند؛ هم قدرت طلب است و هم ضد قدرت است؛ هم قانون خواه هست و هم قانون شکن؛ هم ظالم است و هم طرفدار مظلوم؛ و هم برای اخلاق موعظه می‌کند و هم رفتار ضد اخلاقی دارد.

واقعیت این است که ایران مهد فرهنگ و تمدن دنیا بود و هنوز هم می‌تواند باشد اما متأسفانه در مسیر تحولات تاریخی خود دچار گرفتاری هائی شد که کارش را به اینجا کشاند! مشخصاً، مسائل تاریخی، فرهنگی، ساختاری، سرزمینی و خارجی از عمده ترین عواملی هستند که باعث شکل گیری این فرهنگ ناسالم شده اند. شکست‌های ایران از قدرت‌های بزرگ و استعماری؛ تسلط فرهنگ‌های عقب مانده قبایل مهاجم، مخصوصاً اعراب، ترک‌های سلجوقی و مغولان؛ سلطه دینداران متعصب و گسترش علم کلام و عرفان؛ کسادی آموزش فلسفه، علم و روش علمی؛ تداوم استبداد و دولت‌های دیکتاتور؛ عقب ماندگی اقتصادی، و ماندگاری فرهنگ قبیله سالاری از اهم این عوامل هستند. سواى این علل و مولفه‌های دیگر، واقعیت این است که ما ایرانیان هنوز هم در برزخ بین جامعه کشاورزی و جامعه صنعتی زندگی می‌کنیم و فرهنگ سیاسی ما هم منعکس کننده این دوران گذار است، بعبارت دیگر، آداب و رسوم و ارزش‌های ما قبل سرمایه داری ما هم در تداوم این فرهنگ موثر هستند. در همین حال، عوامل جدیدی ظهور کرده اند که مانع ایجاد یک فرهنگ پویا می‌شوند. از اهم آنها تداوم "مبارزه با خارج" و "انقلابی گری در داخل" هستند، و در هر دو مورد ما متأسفانه وسیله را بجای هدف گرفته ایم و به همین دلیل هم قادر نشده ایم دور تسلسل باطل سیاسی ۱۲۰ سال گذشته بین دیکتاتوری، انقلاب و هرج و مرج دمکراتیک را بشکنیم.

تمدن (شهرآیینی)

به هر جامعه پیچیده که دارای ساختارهای یکجانشینی و با طبقه‌بندی اجتماعی و شکلی از مدیریت اجتماعی و سامانه نمادین ارتباطی (مثل دستگاه نوشتاری) باشد گفته می‌شود^{۳۳}. واژه تمدن که در فارسی افغانستان به آن "مدنیت" گفته می‌شود، حالت توسعه یافته جامعه انسانی را بیان می‌کند و اشاره به تکامل و شکل‌گیری روابط بشری دارد. واژه تمدن معانی متفاوتی دارد که به جامعه بشری مربوط می‌شوند، کلمه تمدن برابر کلمه لاتینی شهرنشین بودن یا شهروندان "civis" (شکل وصفی آن "civilis") است و "متمدن شدن" اساساً به معنی "شهرنشین بودن" است.

به‌عنوان نمونه برای استفاده از واژه تمدن در علم حقوق می‌توان به این مورد اشاره کرد که در تمدن روم، قانون افراد غیرنظامی در یک کتاب بزرگ و کامل بنام "بدنه قانون مدنی (قانون ژوستینین)"^{۳۴} در سده ۱۶ برای امپراتور ژوستینیان یکم^{۳۵} جمع‌آوری شده بود که دوباره کشف شده و توسط استادان و کارشناسان قانون در اولین دانشگاه که در اروپای غربی در بلونیا^{۳۶} در سده ۱۱ تأسیس شده بود، مورد استفاده قرار گرفت.

Robert McCormick (1966). The Evolution of Urban Society.. Adams^{۳۳}

Corpus Juris Civilis^{۳۴}

^{۳۵} امپراطور یوستی‌نیانوس یا ژوستینین یکم (۴۸۳ - ۵۲۹ م) آثارش شامل، نوشتن قانون شهروندی روم و اصلاحات دیوانی و ارتشی. او امپراتور جاه‌طلبی بود و کوشید تا مرزهای پیشین امپراتوری روم را بازگرداند و این روم غربی و به ویژه شهر رم را نیز در بر می‌گرفت. فرمانروایی او به شکوفایی فرهنگ بیزانسی انجامید. او سازه‌های چندی از خود به‌جا گذارد که برجسته‌ترینش کلیسای ایاصوفیه که تا سده‌ها مرکز کلیسای ارتدکس خاوری بود، است. یوستی‌نیانوس کوشش بسیاری برای گسترش مسیحیت نمود.

^{۳۶} دانشگاه بولونیا یکی از قدیمی‌ترین دانشگاه‌های جهان که بیش از نصد سال قدمت دارد. که به اختصار (UNIBO) نیز نامیده می‌شود دومین دانشگاه بزرگ ایتالیاست. این دانشگاه در شهر بولونیا قرار گرفته و در حدود ۸۵۰۰۰ دانشجو و ۲۳ دانشکده دارد. دانشگاه بولونیا قدیمی‌ترین دانشگاهی است که بر اساس درجات و نظام دانشگاهی ساخته شده و تا امروز نیز به کار خود ادامه داده‌است. این دانشگاه در سال ۱۰۸۸ میلادی با همکاری گروهی از محققین در رشته‌های زبان و منطق تشکیل شد و با افزوده شدن محققان دیگر رشته‌ها دامنه آن در قرن سیزدهم به رشته‌های پزشکی، حقوق و دیگر علوم گسترش یافت.

از سال ۱۳۸۸ میلادی کلمه “civil” به زبان انگلیسی وارد شده این واژه در سال ۱۷۲۲ میلادی با مفهومی نزدیک به واژه “تمدن” استفاده شده است که معنی آن متضاد و مخالف بربریت بوده است. تمدن را می توان به شکل کلی آن عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن، خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود و جریان پیدا می کند.

ارکان تمدن

- ساختار اقتصادی
- سازمان سیاسی
- سنن اخلاقی
- بسط فرهنگ و هنر

در ساده ترین حالت تعریف ادبی کلمه تمدن به معنی یک جامعه ترکیبی و پیچیده است. از نظر فنی نیز انسان شناس ها مفهوم تمدن را در شمار بسیاری از مردمانی که در شهرها زندگی می کنند و غذا و خوراک خود را از کشاورزی تهیه می کنند یافته اند و یا حتی در جامعه های به هم پیوسته با مردمانی که در گروه های نمادین زندگی می کنند، همچنین در جامعه های قبیله ای با مردمانی که در گروه ها و محل های کوچک زندگی می کنند نیز واژه تمدن تجلی پیدا کرده است؛ تمدن می تواند بجز موارد ذکر شده در مردمان وابسته به هم مثل “بیابانگرد کوچ کننده” که با شکار کردن و جمع آوری مواد غذایی زندگی می کنند و حتی در قبیله هایی که با کار کردن در باغ های تولید گل و میوه و سبزیجات امرار معاش می کنند نیز یافت. البته، وقتی که این کلمه به صورت صفت استفاده می شود، فقط به بعضی از گروه های بشری اطلاق می شود و شامل جوامع و مردمان دیگر نمی شود. رفتار متمدن یا مدنی نقطه مقابل بربریت یا رفتار بد و ناخوشایند تلقی می شود، در این مفهوم، تمدن به معنی مهارت و تخصص نیز می باشد؛ به عنوان مثال، مردمی که در یک روستای کوچک کار می کنند اما دارای مهارت هایی هستند، می توانند افراد متمدن یا مدنی به شمار آیند.

از لحاظ ادبی، یک تمدن عبارت از یک جامعه پیچیده است که از یک جامعه ساده و ابتدائی تر متمایز می شود هر فردی در یک جامعه و با یک فرهنگ متفاوت زندگی می کند ولی همه افراد در یک تمدن زندگی می کنند. از نظر تاریخی، تمدن ها بعضی چیزهای مشترک دارند و همه وجوه مشترک فوق را دارند. بعضی از این وجوه مشترک توسط وی. گوردون. چابلد^{۳۷} پیشنهاد شده است:

- تکنیک های پیشرفته و جدید مربوط به کشاورزی، مانند استفاده از نیروی انسانی، چرخاندن خرمن کوب، و آبیاری می باشند. این موارد، کشاورزان را قادر می سازند که مواد غذایی مازاد بر احتیاج خود تهیه کنند که بیشتر از مقدار لازم برای استفاده و مصرف خود آن ها می باشد.
- بخش مهمی از جمعیت انسان ها وقت خود را برای فراهم کردن مواد غذایی صرف نمی کنند. این کار امکان تقسیم نیروی کار و کارگران را فراهم می کند. افرادی که وقت خود را به کار تولید مواد غذایی صرف نمی کنند، می توانند به جای آن در زمینه های دیگر مانند صنعت، جنگ، علوم یا امور مذهبی فعالیت کنند. علت این کار تهیه مواد غذایی مازاد می باشد.
- گردهمائی بعضی تولید کنندگان دیگر بجز تولید کنندگان مواد غذایی در محل های اسکان دائمی شهرها نامیده می شوند.
- تمدن ها به نوعی در برابر همه نیازهای حقیقی و زیباشناختی مردم خود مسئول اند و به سرعت خواهان تکمیل خود هستند و اگر چه درونزایی لازم را نداشته باشند خود را با تقلید و اشباع تکمیل می کنند.
- یک فرم تشکیلات اجتماعی که می تواند یک ریاست در اداره و مدیریت یک خانواده اعیانی یا اصول و قوانین یک خانواده بزرگ از مردم یا جامعه یک کشور باشد که گروه قانون گذار آن ها توسط یک دولت یا بروکراسی انجام می شود، که این قدرت سیاسی در شهرها متمرکز می شود.
- کنترل موسسات رسمی مواد غذایی توسط گروه های قانون گذار، دولت یا بروکراسی است.
- تأسیسات پیچیده و بزرگ و موسسات رسمی اجتماعی (مانند موسسات مذهبی و آموزشی) و تأسیسات غیررسمی تر در جوامع دیگر می باشند که توسعه و ترقی های بزرگ و پیچیده و تغییرات اقتصاد را شکل

^{۳۷} وی. گوردون چابلد (۱۸۹۲-۱۹۵۷ م) یک انسان شناس، باستان شناس، و استاد دانشگاه اهل استرالیا.

می‌دهند؛ این مورد شامل توسعه و گسترش تجارت می‌باشد و می‌تواند به کسب درآمد و پول و رونق بازار کمک کند.

- افزایش کیفیت مواد و وسایل موجود در جوامع بزرگ بیش از جوامع ساده‌تر می‌باشد.
- توسعه تکنولوژی‌های جدید توسط افرادی صورت می‌گیرد که در کار تولید مواد غذایی دخالت ندارند. (در تمدن‌های اولیه و قدیمی‌تر ذوب فلزات یک توسعه خیلی مهم بود.)
- توسعه و ترقی پیشرفته هنرها مخصوصاً نوشتن و تألیف.

با این تعاریف بعضی جوامع مانند یونان، به‌طور مشخصی متمدن بودند ولی جوامع دیگر مانند مردمان بیابانگرد به‌طور واضحی متمدن نبودند، اما با وجود همه اینها این تمایز همیشه واضح نیست. در مناطق شمال غربی اقیانوس آرام در کشور ایالات متحده، برای مثال صید فراوان ماهی‌ها، برای مردم غذای مازاد بر احتیاج فراهم می‌کند که آن‌ها به کار کشاورزی دیگر احتیاج نخواهند داشت. ارزیابی بعضی از تمدن‌های اخیر و کنونی مطابق موارد زیر خلاصه شده است:

- همه تمدن‌ها از وضعیت و موقعیت کوچکی شروع شده و سبک‌ها و اصول خود را با ایجاد سیستم‌های کشوری و دولتی برای حفظ و نگهداری ارزش‌ها و دستاوردها تأسیس کرده‌اند.
- تمدن‌های موفق، در یک مد و سبک افزایشی و رشد و توسعه پیدا کرده‌اند.
- این نوع تمدن‌ها سپس به حداکثر حد توسعه خود رسیده‌اند و سعی می‌کنند که ثبات و قدرت خود را برای مدت زمان طولانی حفظ و نگهداری کنند.
- رقابت بین کشورها و دولت‌ها در یک تمدن نتیجه ایجاد احاطه و تسلط یکی از آن‌ها بر دیگری شده است.
- احاطه و تسلط ممکن است غیر مستقیم یا در ساختار یک امپراتوری چند ملیتی و نژادی باشد.
- در دراز مدت تمدن‌ها یا افت پیدا کردند و دچار فروپاشی شده‌اند و یا حتی با تمدن‌های بزرگ‌تری که تمدن‌های بیشتر فعال و پویایی بوده‌اند جایگزین شده‌اند.

برخی تمدن و فرهنگ را مترادف یکدیگر بکار می‌برند^{۳۸}. گروهی دیگر فرهنگ را در نقطه مقابل تمدن قرار می‌دهد. در این مضمون، معنی فرهنگ تغییر کرده که، همه عقاید و آفرینش‌های انسانی مربوط به اسطوره، دین، هنر، و ادبیات را شامل می‌شود؛ حال آنکه تمدن به حوزه خلاقیت انسانی مرتبط با فن آوری (تکنولوژی) و علم اشاره می‌کند. فناوری و علم، عمومی‌ترین معیارهای مورد استفاده بوده‌اند؛ همراه با این معیارها، از خصوصیت‌های دیگری نیز استفاده کرده است که در مشاهده تجربی، فرهنگ‌ها غالباً با آن‌ها پیوستگی داشته‌اند: وجود شهرها، وجود ناهمگنی جمعیتی که بر اثر تقسیم پیچیده کار با هم مرتبط شده‌اند و تمرکز قدرت اقتصادی و سیاسی.

برخی دیگر تمدن را شامل فرهنگ دانسته‌اند و با این توضیح که تمدن شامل سخت‌افزارها نیز می‌شود سعی در تعریف تمدن داشته‌اند. گوردون چایلد خصوصیات متمایز کننده تمدن را این گونه توضیح می‌دهد:

“... گرد آمدگی جمعیت‌های بزرگ در شهرها، تفکیک تولیدکنندگان اولیه (ماهگیران، بزرگران، و از این قبیل) به افزارمندان متخصص تمام وقت، بازرگانان، مأموران دولتی، روحانیون و حکمرانان در میان جمعیت‌ها، تمرکز مؤثر قدرت اقتصادی و سیاسی؛ استفاده از علائم قراردادی برای ثبت و انتقال اطلاعات (خط) و همچنین واحدهای قراردادی اوزان و مقادیر، زمان و مکان که به پیدایش نوعی علم ریاضی و تقویمی انجامیده‌اند. همه تمدن‌ها، و از جمله تمدن‌های بزرگ امروزی و عهد باستان، فقط نمونه‌های خاصی از فرهنگ به شمار می‌روند که از نظر کمیت محتوایی شان و پیچیدگی الگوبندی شان از یکدیگر متمایزند، ولی از لحاظ کیفیت با فرهنگ‌های اقوام به اصطلاح نامتمدن فرقی ندارند.”

تمدن می‌تواند توصیف‌کننده هویت فرهنگی یک جامعه پیچیده و بزرگ یا فقط توصیف‌کننده یک جامعه باشد. هر جامعه، تمدن یا فاقد مجموعه بخصوصی از عقاید و آداب و رسوم است یا مجموعه خاصی از این ویژگی‌ها و هنرها را دارد که آن را منحصر بفرد می‌سازد. تمدن‌ها بیشتر بر فرهنگ تأکید

^{۳۸} فرهنگ علوم اجتماعی، گولد و کولب، ترجمه محمد جواد زاهدی، نشر مازیار، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص ۲۶۷-۲۶۸

دارند که در برگیرنده ادبیات، هنرهای تخصصی و حرفه‌ای، معماری، مذهب، رسوم و سنت‌های پیچیده‌ای است و همه این‌ها در خدمت توسعه یک جامعه خاص هستند. طبیعت تمدن چنان است که همواره می‌خواهد گسترش بیابد و افراد بیشتری تابع آن شوند. به هر صورت بعضی از قبیله‌ها یا مردم حتی امروزه غیر متمدن مانده‌اند؛ این فرهنگ‌ها “ابتدایی” نامیده می‌شوند، آن‌ها دولتی بر اساس سلسله مراتب‌های سازمانی، مذهب، سیستم نگارش یا پول ندارند.

جهان متمدن با معرفی و شناساندن کشاورزی، نگارش و تألیف و مذهب به جوامع قبیله‌ای ابتدایی گسترش می‌یابد. بعضی قبیله‌ها با میل و رضایت رفتارهای متمدن و مدنی را قبول می‌کنند، اما بعضی تمدن‌ها با زور و اجبار گسترش می‌یابند، مثلاً اگر قبیله‌ای نخواهد که از کشاورزی استفاده کند یا مذهب معینی را قبول کند اغلب با زور و اجبار از سوی مردمان متمدن و پیشرفته مجبور می‌شود که قبول کند و معمولاً این اجبار مردمان متمدن به خاطر تکنولوژی پیشرفته آن‌ها موفق می‌شود.

برای جهان غیر متمدن خیلی مشکل است که با خشونت افراد متمدن مقابله کند چون این کار به معنی مقابله با استانداردهای جهان متمدن و به مفهوم زور و خشونت مدرن (جنگ) می‌باشد. آن‌ها برای هرگونه مقابله و جنگ با جهان متمدن باید آمادگی و توسعه لازم را بیابند؛ بنابراین فرهنگ پیچیده‌ای که با تمدن همراه است، گرایش به گسترش و نفوذ در فرهنگ‌های دیگر دارد و در بعضی مواقع آن‌ها را در خود هضم و محو می‌کند.^{۳۹}

بعضی تمدن‌ها واقعاً فرهنگ‌های بزرگ و عظیم جهانی دارند که شامل ملت‌ها و مناطق بسیاری می‌شوند. بسیاری از تاریخ‌نویسان در مورد این فرهنگ‌های گسترده جهانی مطالعه و تحقیق کرده‌اند و تمدن‌ها را به مانند واحدهای مجزا تصور کرده‌اند. آسوالد اشپنگلر^{۴۰} که یکی از فلاسفه اوایل سده ۲۰ میلادی است از کلمه آلمانی “Kultur” (مترادف “Culture”) برای بیان مفهومی که ما تمدن می‌نامیم

^{۳۹} نمونه این واقعیت تمدن چینی و نفوذ آن در کره، ژاپن، ویتنام و غیره است

^{۴۰} اسوالد اشپنگلر (۱۸۸۰-۱۹۳۶ م) مورخ و فیلسوف تاریخ آلمانی.

استفاده می‌کند. او گفته‌است که پیوستگی تمدن بر اساس یک سمبل فرهنگی مجرد است، تمدن‌ها از آغاز تشکیل و در مدت حکومت و استیلا و افول و فروپاشی خود چرخه‌های مختلفی را تجربه می‌کنند؛ اغلب توسط یک تمدن جدید و با یک فرهنگ نوین قوی که بر اساس یک سمبل جدید فرهنگی شکل می‌گیرد جایگزین می‌شوند. باستانشناسی بدون گوردون چایلد شاید امروزه فاقد بسیاری از مبانی باستانشناسی بود؛ او برای تکامل تکنولوژی اهمیت زیادی قائل بود و می‌گفت تکامل تکنولوژی، کلیدی است که فهم مراحل فرهنگی و اجتماعی انسان را بیشتر می‌کند. هر مرحله‌ای تکامل و تحولات تکنولوژیک را به‌عنوان یک انقلاب فرهنگی اجتماعی می‌داند، مثلاً می‌گوید:

“... وقتی انسان از ۹ هزار سال پیش به اهلی کردن نباتات و دام‌ها پرداخت، در واقع به یک انقلاب فرهنگی عظیمی دست زده‌است، این انقلاب تولید مازاد را در پی داشته که حاصل آن رشد جمعیت بوده‌است.”

گروه دیگری از نظریه‌پردازان که از سیستم تئوری استفاده می‌کنند، به تمدن‌ها به‌عنوان سیستم‌های پیچیده یا شبکه‌ای از شهرهایی که با فرهنگ‌های قبل از شهری با هم ادغام شده‌اند و با روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و فرهنگی فی‌مابین تعریف شده‌اند، مورد بررسی و کاوش قرار می‌دهند؛ برای مثال، جین جاکوبس^{۴۱} در تئوری “شهرنشین‌ها”، شهرها را مانند موتورهای اقتصادی تعریف می‌کند که برای ایجاد شبکه بزرگی از مردم کار می‌کنند، به گفته او فرایند و عملکرد اصلی که این شبکه‌های شهری را ایجاد می‌کند جایگزینی مهم است. مهم فرایند و عملکردی است که در آن شهرهای حومه و اطراف شروع به جایگزینی کالاها و خدماتی که قبلاً از شهرهای پیشرفته وارد و ارائه می‌شدند، می‌کنند. جایگزینی موفقیت‌آمیز واردات، رشد اقتصادی را در این شهرهای حومه و جانی به وجود می‌آورد و به این شهرها امکان می‌دهد که بعداً کالاهای خود را به شهرهای کمتر توسعه یافته در فرا دریاها خود صادر کنند و شبکه اقتصادی جدیدی را به وجود آورند. بدین جهت جین جیکوبز توسعه

^{۴۱} جین جیکوبز (۱۹۱۶-۲۰۰۶ م) روزنامه‌نگار، نویسنده، روزنامه‌نگار و کُششگر کانادایی-آمریکایی بود. بیشتر شهرت او به خاطر تأثیرش بر مطالعات شهری می‌باشد.

اقتصادی را در شبکه‌های گسترده و وسیعی به‌جای هر جامعه با فضای فرهنگی مجزا و منفرد بررسی و تحقیق می‌کند. تئورسین‌های سیستم‌ها به روابط بسیار بین شهرها، شامل روابط اقتصادی، تبادل فرهنگی و روابط سیاسی، دیپلماتیک و نظامی می‌نگرند. این موارد اغلب در مقیاس‌ها و بعدهای مختلف اتفاق می‌افتند؛ برای مثال شبکه‌های تجاری تا قرن نوزدهم میلادی خیلی بزرگ‌تر و گسترده‌تر از جنبه‌های فرهنگی یا سیاسی بودند. راه‌های مهم و ادامه‌دار تجارت و بازرگانی، شامل جاده ابریشم از طریق آسیای مرکزی و اقیانوس هند راه‌های ارتباطی دریایی بودند که امپراتوری روم، امپراتوری ایران، هندوستان و امپراتوری چین را بهم پیوند می‌دادند و در ۲۰۰۰ سال قبل موقعی که تمدن‌ها به ندرت روابط سیاسی، دیپلماتیک، نظامی یا فرهنگی مشترک باهمدیگر داشتند، تأسیس شده بود. بسیاری از تئورسین‌ها درباره کل جهان که قبلاً به‌صورت ترکیبی از یک "سیستم جهانی" منفرد بود، یک فرایند و عملکردی که به‌عنوان جهانی شدن شناخته شده است، بحث می‌کنند. تمدن‌ها و جوامع مختلف در سراسر جهان به‌طور اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی وابستگی‌هایی در زمینه‌های مختلف دارند. بحث‌ها و مشاجراتی موقع شروع این ترکیب و اینکه چه نوع ترکیب فرهنگی، تکنولوژیکی، اقتصادی، سیاسی یا نظامی دیپلماتیک می‌باشد و چه نشانگر کلیدی در تعیین زمینه تمدن دخالت دارد، وجود داشته‌است. دیوید ویلکینسون^{۴۲} پیشنهاد کرده است که ترکیب اقتصادی و نظامی دیپلماتیک بین‌النهرین و تمدن مصریان در ایجاد آنچه که او آن را "تمدن مرکزی" در حدود سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد مسیح می‌خواند، تأثیر داشته‌است. تمدن مرکزی بعداً توسعه یافت و شامل تمام خاورمیانه و اروپا شد و در توسعه بعدی نیز در مقیاس جهانی با ایجاد مستعمره نشین‌هایی در کشورهای آمریکایی، استرالیا، چین و ژاپن تا قرن نوزدهم میلادی شامل شد. بر طبق نظریه ویلکینسون، تمدن‌ها می‌توانند به‌طور فرهنگی متفاوت و چندگانه (مانند تمدن مرکزی) یا مرتبط همسان و یک نوع مانند تمدن ژاپنی باشند. آنچه که هانتینگتون آن را "صدای تمدن‌ها" می‌نامد ممکن است توسط ویلکینسون به‌عنوان صدای جنبه‌ها و موارد فرهنگی در داخل تمدن جهانی منفرد مشخص شوند. نکات دیگر در مورد جنگ‌های صلیبی به‌عنوان اولین مرحله در جهانی

^{۴۲} دیوید آدام ویلکینسون (۱۹۶۳ م) وزیر روش‌شناس، الهی‌دان، اخت‌فیزیکدان و دانشگاهی متدیست انگلیسی است. وی مدیر فعلی کالج سنت جان، دورهام و استاد گروه الهیات و دین در دانشگاه دورهام است. او نویسنده چندین کتاب در مورد رابطه علم و دین است.

شدن تلقی می‌شود. دیدگاه‌های بیشتر بحث‌ها و گفتگوها درباره شبکه جوامعی است که از زمان‌های قدیم تا به حال گسترش و توسعه یافته و از هم پاشیده شده و افت پیدا کرده‌اند و در اقتصاد و فرهنگ جهانی شده کنونی نتیجه استعمار اروپایی‌ها هستند، می‌باشند.

آینده تمدن‌ها

دانشمند سیاست‌مدار ساموئل هانتینگتون^{۴۳} درباره تعریف مشخصات و ویژگی‌های قرن ۲۱ میلادی بحث کرده که صدای تمدن‌ها بر طبق دیدگاه‌های هانتینگتون برخورد‌های بین تمدن‌ها را با برخورد‌های بین ملت‌ها و کشورها و ایدئولوژی‌ها که در قرون نوزدهم و بیستم میلادی مشخص و متمایز شده‌اند، جایگزین خواهند شد. در زمان حاضر، تمدن جهانی در مرحله‌ای است که مشخصات و ویژگی‌هایی به‌عنوان جامعه صنعتی ایجاد کرده است که جامعه زمین‌داری به وجود آمده، متعاقب آن بوده‌است. بعضی آینده‌نگران عقیده دارند که تمدن در حال تغییر و انتقال است و جامعه جهانی یک جامعه بین‌المللی خواهد شد. به‌طور نمونه، تاریخ جهان در موقعیت پنج تمدن، به‌طور متوالی به وجود آمده‌اند و هر کدام با یک تکنولوژی ارتباطی جدیدی معرفی شده‌اند. تمدن در اساس با یک شکل نوشتار ایدئوگرافیکی شروع می‌شود. نوشتار الفبایی، چاپ، ضبط الکترونیکی، پخش و اشاعه و ارتباط کامپیوتری چهار تمدن باقی‌مانده را معرفی کرده‌اند و تمدن آخری در دوران اولیه و پیدایش خود است. آینده تمدن بستگی به فرآیندها و عملکردهای سازمان یافته و اورگانیک که مشابه تمدن‌های ماقبل و اولیه می‌باشند، بستگی دارد، تا یک سطح معین ما می‌توانیم آینده را با مشاهده دوره‌های تمدن‌های گذشته پیشگویی کنیم و این ارتباطات آینده جامعه جهانی را شکل خواهد داد.

^{۴۳} ساموئل هانتینگتون (۱۹۲۷ - ۲۰۰۸ م)، متخصص علوم سیاسی شهیر آمریکایی بود. وی بخاطر نظریه برخورد تمدن‌ها و پیش‌بینی کشمکش جهان غرب با جهان اسلام شهرت جهانی پیدا کرده بود. دکتر ساموئل هانتینگتون، دانش‌آموخته و به مدت ۵۸ سال، استاد دانشگاه هاروارد بود.

فروپاشی تمدن‌ها

نظریه پردازان توضیحات بسیاری دارند که برای فروپاشی تمدن‌ها ارائه کرده‌اند. کار بزرگ و گسترده ادوارد گیبون^{۴۴} درباره فروپاشی و خزان امپراتوری روم یک مثال نمونه‌ای برای خزان و فروپاشی تمدن‌ها شده که با تقسیمات تاریخی بین دوران کلاسیک یونان باستان، امپراتوری روم و موفقیت‌های دوران میانه و رنسانس از نظر گیبون می‌باشد. نزول و فروپاشی امپراتوری روم تأثیر طبیعی و غیرقابل اجتناب گسترش و بزرگی بیش از حد بوده و موفقیت کامل اصول فروپاشی و نزول قدرت را فراهم می‌کند که علت انهدام و فروپاشی با افزایش پیروزی‌ها و تسلط بر ملت‌ها و سرزمین‌های زیاد چندبرابر می‌شود و وقتی که اوضاع زمان یا یک حادثه و اتفاق، حمایت‌ها و پشتیبانی ضمنی و مجازی را از بین ببرد، بزرگی و گسترش کامل باعث رشد و ایجاد فشاری بر علیه و متضاد خود آن می‌شود.

به‌جای این سؤال که چرا امپراتوری روم منقرض شد، بهتر است که ما به این مسئله توجه کنیم که چرا آن امپراطوری عظیم برای مدت طولانی توانسته بود به حیات خود ادامه دهد؟^{۴۵}

- گیبون اظهار داشته‌است که آخرین وقایعی که باعث سقوط و فروپاشی امپراتوری روم شد، سقوط شهر قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی در سال ۱۴۵۳ بعد از میلاد مسیح بوده‌است.
- تئودور مومسن^{۴۶} در کتاب “تاریخ روم”، بیان داشته‌است که فروپاشی و انحلال امپراتوری روم با سقوط امپراتور روم غربی در سال ۴۷۶ بعد از میلاد همراه بود و او به یک آنالوژی بیولوژیکی شروع و آغاز، رشد و توسعه، پیر و فرسوده شدن، اضمحلال و فروپاشی و از دست دادن قدرت عقیده دارد.

^{۴۴} ادوارد گیبون (۱۷۳۷_ ۱۷۹۴ م) تاریخ‌نگار انگلیسی و عضو پارلمان این کشور بود. بزرگترین اثر او کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری روم است. این کتاب در شش جلد میان سال‌های ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۸ میلادی به چاپ رسید. کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری روم با ترجمه ابوالقاسم طاهری به زبان فارسی منتشر شده‌است (تهران، ۱۳۴۷).

^{۴۵} در اینجا روم باستان به عنوان یک نمونه از شهرهای باتمدن باستانی (از دید بزرگان و تاریخ‌نویسان) مورد بررسی قرار گرفته‌است تا اهمیت شکل‌گیری، پابرجایی و فروپاشی آن تمدن را بهتر درک کنیم و به عنوان یک Case Study نتیجه را به دیگر تمدن‌ها مرتبط سازیم.

^{۴۶} کریستیان ماتیااس تئودور مومسن (۱۸۱۷_ ۱۹۰۳ م) پژوهش‌گر، تاریخ‌نویس، حقوق‌دان، روزنامه‌نگار، سیاست‌مدار و باستان‌شناس آلمانی بود. وی همچنین بزرگ‌ترین نویسنده کلاسیک در سده ۱۹ به حساب می‌آید. کار او بر روی تاریخ روم هنوز برای پژوهش‌ها به عنوان پایه شناخته می‌شود. او در

- اوسوالد اسپنگلر^{۴۷} در کتاب "فروپاشی و نزول غرب" تقسیمات استعمارگری پتراچ را رد کرده و گفته‌است که تنها هشت تمدن کامل و مهم وجود داشته‌است. رشد فرهنگ‌ها که او آن را علت توسعه تمدن امپریالیستی که به‌طور فوق‌العاده‌ای گسترش می‌یابند و در آخر از هم می‌پاشند، با شکل‌های دموکراتیک رهبری دولت‌ها در قدرت و سرمایه‌داری و در نهایت امپریالیسم به حساب آورده و در مورد آن بحث کرده‌است.
- آرنولد تاینه^{۴۸} در اثر جاودانی خود "بررسی تاریخ"، اظهار داشته‌است که تعداد بسیار زیادی تمدن وجود داشته که شامل تعداد کوچک‌تری از تمدن‌های محصور شده و تمدن‌هایی که در چرخه تئودور مومسن معرفی شده‌اند، می‌باشند. علت افت و نزول تمدن‌ها که موقع یک توسعه و گسترش فرهنگی به توسعه و گسترش معماری و وابستگی شده‌اند که آن هم منجر به توسعه نیروی کار داخلی و کارگران و نیروی کار خارجی شده‌اند.
- جرد دیاموند^{۴۹} در کتاب اخیر خود "فروپاشی"، درباره اینکه جوامع چطور راه افت و فروپاشی یا موفقیت را برمی‌گزینند، می‌گوید پنج دلیل مهم برای فروپاشی و اضمحلال ۴۱ فرهنگ بررسی شده وجود داشته‌است:
 - بلایای محیطی مانند از بین رفتن زمین‌ها و محل‌های طبیعی و چین خوردگی و از بین رفتن خاک.
 - تغییر آب و هوا

سال ۱۹۰۲ جایزه نوبل ادبیات را برنده شد. وی همچنین یک سیاست‌مدار مهم در آلمان و عضو پارلمان آلمان و پروس بود. کار او بر قانون روم و قانون اجاراها تأثیر به‌سزایی بر روی قانون مدنی آلمان داشت.

^{۴۷} اوسوالد اسپنگلر (۱۸۸۰-۱۹۳۶ م) مورخ و فیلسوف تاریخ آلمانی. اسپینگلر اثر بزرگ و برجسته خود را در زمینه فلسفه تاریخ نگاشته و در آن با بررسی‌های تاریخی و اجتماعی می‌کوشد تمدن‌های جهان را از ابتدای پیدایش تا قرن معاصر تجزیه و تحلیل نماید. او می‌کوشد مسیر مشخص تمام فرهنگ‌ها را روشن سازد و از روی آن تحول‌های فرهنگها و تمدنهای کنونی را پیش‌بینی نماید.

^{۴۸} آرنولد جوزف تاینه (۱۸۸۹-۱۹۷۵ م) تاریخ‌دان انگلیسی. او در طول جنگ جهانی اول در قسمت سیاسی وزارت امور خارجه انگلیس مشغول به کار بود و در سال ۱۹۱۹م نیز به مناسبت مقام سیاسی اش نماینده انگلیس در کنفرانس صلح پاریس بود. مدتی استاد تاریخ، ادبیات، زبان‌های امپراتوری بیزانس و یونانی جدید در دانشگاه لندن بود و از ۱۹۲۵م به بعد کرسی استادی تاریخ بین‌المللی این دانشگاه را در اختیار گرفت. کتب بسیاری در مورد تاریخ یونان و سرگذشت شمون نوشته‌است. از آثار معروف او تحقیقی در تاریخ و جهان و باخترزمین است.

^{۴۹} جرد میسون دیاموند (۱۹۳۷ م) دانشمند و نویسنده آمریکایی است. او در حال حاضر استاد جغرافیا و فیزیولوژی در دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس است. او را بیشتر به عنوان نویسنده کتاب‌های علمی عامه همچون سومین شامپانزه؛ اسلحه، میکروب و فولاد و فروپاشی و آشوب (۲۰۱۹ م) می‌شناسند. کتاب آشوب در سال ۱۳۹۸ توسط نشر طرح نو به فارسی چاپ شده‌است.

- وابستگی به تجارت با کشورهای فرادریایی برای منابع مورد نیاز.
- افزایش سطح زور و خشونت داخلی و خارجی، مانند جنگ یا تجاوز نظامی
- اعتراضات اجتماعی به مشکلات داخلی یا محیطی

مخالفان تمدن

مخالفان معروف و شناخته شده تمدن، افرادی هستند که به طور داوطلبانه زندگی در خارج از حیطه آن تمدن را برمی‌گزینند. این افراد و مردم شامل انزواطلبان و مذهبی ریاضت‌کش‌ها در مواقع و محل‌های مختلفی می‌باشند، و سعی می‌کنند تا نفوذ تمدن را بر زندگی خود حذف کنند تا بتوانند زندگی و عمر خود را در مسائل مذهبی و دینی وقف کنند. درویش‌ها و راهبه‌ها که با ریاضت‌کشی‌ها و ترک دنیاها زندگی‌ای جدا از روال معمولی تمدن‌ها در پیش می‌گیرند. در قرن نوزدهم میلادی پوچ‌گراها عقیده داشتند که تمدن خیلی توخالی است و ماتریالیست‌ها^{۵۰} می‌خواهند یک جامعه عاری از تفاوت‌ها و تمایزهای شهری بنا نهند. تمدن‌ها یک ملایمت و انعطاف‌پذیری در مقابل تسلط و گسترش نشان داده‌اند. وقتی که تمدن‌ها تشکیل شده‌اند، مواد غذایی بیشتری تولید شده و تملک مادی و مالی جامعه هم افزایش یافته، اما سرمایه اصلی فقط در دست سردمداران و افراد قدرتمند جمع شده است. روال عمومی زندگی میان جوامع قبیله‌ای راهی برای حکومت روسای قبیله و رهبران آن و سلسله مراتب‌ها و وراثت فAMILI در حکومت شده است. چون سلسله مراتب‌ها قادر به تولید منابع مورد نیاز و کافی و مواد غذایی مازاد برای تأمین نیازهای سپاه و نیروهای نظامی می‌باشند، تمدن‌ها قابلیت تسلط و پیروزی بر فرهنگ‌های همسایه خود را داشته‌اند و زندگی آن‌ها را به روش‌های مختلفی تغییر داده‌اند. با این رویه تمدن‌ها شروع به گسترش و توسعه به خارج از قاره اوراسیا در سراسر جهان تا در ۱۰۰۰۰ سال قبل

^{۵۰} ماده‌گرایی، ماده‌باوری یا ماتریالیسم (Materialism)، به دیدگاهی گفته می‌شود که می‌گوید هر آنچه در هستی وجود دارد ماده یا انرژی است و همه چیزها از ماده تشکیل شده‌اند و همه پدیده‌ها (از جمله آگاهی) نتیجه برهم‌کنش‌های مادی است. به عبارت دیگر، ماده تنها چیز است و واقعیت عملاً همان کیفیت‌های در حال رخ دادن ماده و انرژی است. ماتریالیسم یک مکتب فلسفی می‌باشد که در مقابل مکتب ایدئالیسم مطرح شده است. شاخه‌های مهم آن ماده‌باوری مکانیکی و ماده‌باوری دیالکتیکی می‌باشند. ماتریالیسم مکانیک را فویرباخ بنیان‌گذاری کرد و ماده‌باوری دیالکتیک توسط ماركس بنیان گذاشته شد.

کردند - و امروز در جنگل‌های مناطق فرادریایی آمازون و گینه جدید کار خود را به اتمام می‌رسانند. بسیاری از محیط‌گرها از تمدن برای تخریب و از بین بردن محیط زیست انتقاد می‌کنند. به جهت رشد فزاینده و فشرده کشاورزی و جوامع شهری، تمدن‌ها گرایش دارند که وضعیت محیط طبیعی و ساکنان آن را خراب کرده یا تغییر دهند. این مورد بعضی وقت‌ها به‌عنوان «فرهنگ احاطه‌کننده» مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ طرف‌داران این نظریه عقیده دارند که جوامع سنتی در آرامش و سازگاری بیشتر و بهتری از افراد متمدن با طبیعت زندگی می‌کرده‌اند، مردمی که با طبیعت بیشتر از تسلط بر آن کار می‌کرده‌اند. زندگی با ثبات و پایدار حرکتی است که بعضی از افراد و مردمان متمدن را به احیای سازگاری و زیستن با طبیعت دوباره سوق می‌دهد. ابتدایی‌گرایی یک فلسفه کاملاً مخالف با تمدن است. ابتدایی‌گرایان تمدن‌ها را به محدود کردن قابلیت‌ها و قدرت‌های بشر، ظلم کردن به ضعیفان، و صدمه زدن به محیط زیست متهم می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند که به روش‌های خیلی ابتدایی زندگی برگردند که خود را در بهترین شرایط و علاقه به طبیعت و افراد بشر درآورند. رهبری این طرف‌داران ابتدایی‌گرها جان زرزان است که منتقد او راجر سندال می‌باشد. اما با وجود این، همه منتقدان تمدن در زمان گذشته و حال عقیده ندارند که روش ابتدایی زندگی بهتر است.

بعضی اظهار داشته‌اند که روش جایگزین سومی هم وجود دارد که از بسیاری جهات و جنبه‌های این کلمه نه ابتدایی و نه متمدن است. این مورد به‌عنوان شکل متفاوت رادیکال و افراطی تمدن توصیف می‌شود. کارل ماکس^{۵۱} به‌طور نمونه، عقیده داشته‌است که شروع تمدن‌ها شروع ظلم و ستم و تخریب

^{۵۱} کارل هاینریش مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳ م) فیلسوف، اقتصاددان، تاریخ‌نگار، جامعه‌شناس، نظریه‌پرداز سیاسی، روزنامه‌نگار و سوسیالیست انقلابی آلمانی بود. در لندن، او با همکاری فریدریش انگلس به توسعه اندیشه‌هایش پرداخت، نوشته‌هایش را منتشر کرد و در کتابخانه موزه بریتانیا به تحقیق پرداخت. معروف‌ترین نوشته‌های او مانیفست حزب کمونیست، چاپ ۱۸۴۸م و اثر سه جلدی سرمایه (۱۸۶۷-۱۸۸۳ م) هستند. تفکرات سیاسی و فلسفی مارکس تأثیر عظیمی بر تاریخ روشنفکری، اقتصادی و سیاسی در دوره‌های پیش رو گذاشت و نام او به شکل یک صفت، یک اسم عام و نام یک مکتب اجتماعی به کار می‌رود. نظریات انتقادی مارکس در ربط با جامعه، اقتصاد و سیاست - که مجموع آن‌ها را مارکسیسم خطاب می‌کنند - بر این پایه استوار است که جوامع انسانی از طریق مبارزه‌های طبقاتی پیش می‌روند. در سرمایه‌داری، این موضوع خود را به شکل مبارزه میان طبقات حاکمه (معروف به بورژوازی) که ابزارهای تولید را در اختیار دارند و طبقات کارگر (معروف به پرولتاریا) که با عرضه نیروی کارشان در ازای پرداخت حقوق ابزارهای تولید را به کار می‌اندازند، نشان می‌دهد. در یک رویکرد انتقادی معروف به ماده‌باوری تاریخی، مارکس پیشینی کرد که مانند سایر نظام‌های اقتصادی-اجتماعی گذشته، سرمایه‌داری هم تنش‌های درونی ایجاد کرده‌است که منجر به نابودی آن جایگزینی‌اش با نظامی جدیدی، معروف به سوسیالیسم، می‌شود.

و نابودی بوده‌است، اما باین وجود اعتقاد داشت که بر این موارد به‌طور طبیعی غلبه خواهد شد و کمونیسم بر سراسر جهان پیروز و مسلط خواهد شد. او کمونیسم را نه به‌عنوان یک برگشت به وضعیت خوشایند و بیشتر سازگار گذشته می‌داند، بلکه یک جهش بزرگ و عظیمی به جلو به یک مرحله جدیدی از تمدن دانسته‌است. تئوری برخورد همچنین در علوم اجتماعی تمدن فعلی جهان را بر اساس احاطه و تسلط بعضی افراد، ملت‌ها را توسط افراد و ملت‌های دیگر را، مشاهده و بررسی می‌کند؛ اما هیچگونه قضاوت اخلاقی در این موارد ارائه نمی‌کند. در میان مکاتب و مدارس فکری و عقیدتی مشرق زمین تائوئیسم^{۵۲} یکی از اولین مورد این مکاتب بود که ارتباط کنفوسیوسی‌ها را در مورد تمدن رد کرد.

همانطوری که در بالا گفته شد، کلمه “تمدن” تعداد زیادی معنی دارد، و آن می‌تواند باعث سردرگمی و عدم درک درست و کامل شود. اما با وجود این، تمدن می‌تواند یک کلمه خیلی با معانی عمیق و پیچیده باشد. این کلمه کیفیت‌ها و ارزشهایی در ذهن انسان مانند **تکامل، بشری بودن و آراستگی و عظمت** ایجاد می‌کند. در حقیقت، مردمان زیادی از جوامع متمدن، خودشان را در وضعیت بسیار عالی در مقابل بربریان که فاقد تمدن هستند، ملاحظه کرده‌اند. بسیاری از انسان‌شناس‌های قرن نوزدهم میلادی به تئوری که توسعه و تکامل فرهنگی نامیده می‌شود، برگشته‌اند. آن‌ها اعتقاد دارند که مردم به‌طور طبیعی از یک کشور ساده و ابتدایی به یک کشور و دولت متمدن با شرایط بهتر و عالی‌تر پیشرفت می‌کنند برای مثال:

جان وسلی پاول^{۵۳} همه جوامع را در گروه‌های “ابتدایی و بدون تمدن”، “بربریت” و “تمدن” طبقه‌بندی می‌کنند که دو تای اول مطابق شرایط او انسان‌شناس‌های فعلی را متعجب و حیرت‌زده می‌کند.

^{۵۲} تائوئیسم، دائوئیسم (Taoism) یا فلسفه تائو، روش فکری منسوب به لائوتسه فیلسوف چینی که بر اداره مملکت بدون وجود دولت و بدون اعمال فرم‌ها و اشکال خاص حکومت مبتنی است، که در قرن ۶ ق.م در چین با مجموعه‌ای از معتقدات و مناسک و اعمال مذهبی پیدا شد و بعدها با مسائلی فلسفی و عرفانی نقش بست. این اعتقاد اکنون ۲۵۰۰ ساله است و ریشه آن به کشور چین بازمی‌گردد.

^{۵۳} جان وسلی پاول (۱۸۳۴ _ ۱۹۰۲ م) سرباز، زمین‌شناس، کاوشگر غرب ایالات متحده آمریکا، استاد دانشگاه وسلی ایلینویز و مدیر بسیاری از موسسات فرهنگی و علمی آمریکا بود. وی به دلیل برنامه اکتشاف جغرافیایی پاول ۱۸۶۹ م مشهور است که سفری سه‌ماهه در پایین‌دست رودهای گرین و کلرادو بود و نخستین عبور رسمی پشتیبانی‌شده توسط دولت ایالات متحده آمریکا از گردن کنیون به‌شمار می‌رود. پاول دومین مدیر سازمان زمین‌شناسی آمریکا (۱۸۸۱ تا ۱۸۹۴ م) بود و برنامه توسعه مناطق خشک غرب آمریکا که نتیجه ارزیابی‌های دقیق وی از شرایط آن مناطق بود را پیشنهاد کرد. وی در طول

در اوایل قرن بیستم میلادی اولین شکاف‌ها در این دیدگاه جهانی در داخل تمدن غربی مشاهده شد. مثلاً جوزف کنراد^{۵۴} در رمان "قلب تاریکی‌ها" در سال ۱۹۰۲م درباره کشور آزاد کنگو اظهار داشت که بیشتر رفتارهای ابتدایی و غیر متمدن از اروپائیان سفیدپوست ناشی می‌شود. این سلسله مراتب دیدگاه جهانی توسط شناسایی مقصر در جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم و غیره به‌طور خیلی جدی بررسی کرده‌اند. امروزه بیشتر دانشمندان جامعه‌شناس اعتقاد دارند که بعضی موارد در ارتباط گرای فرهنگی، نشان می‌دهند که جوامع پیشرفته به‌طور ذاتی خوب و عالی، خیلی بشری یا خیلی کامل و پیشرفته بجز تکنولوژی و بعضی گروه‌های پیشرفته نمی‌باشند. بسیاری از نظریه‌پردازان بعد از مدرنیسم اظهار می‌دارند که تقسیمات جوامع به "متمدن" و "غیر متمدن" یک مفهوم دیکتاتوری و بی‌معنی است. در یک سطح اساسی، آن‌ها می‌گویند که تفاوتی بین جوامع متمدن و قبیله‌ای وجود ندارد که هر کدام به سادگی اعمالی را انجام می‌دهد که می‌تواند با منابع دیگری که دارد آن‌ها را انجام دهد. در این نظریه مفهوم "تمدن" برای کلونی‌ها و مستعمره‌ها، امپریالیسم‌ها، نسل‌کشی‌ها و خشونت و کشتارهای دسته جمعی کاملاً عادلانه است.

از سوی دیگر منتقدان این نظریه اظهار می‌دارند که تفاوت‌های واقعی بین تمدن و جوامع قبیله‌ای یا جوامع شکارچی - دانه جمع‌کننده (منظور همان کشاورز است) وجود دارد. بر طبق آنچه که آن‌ها می‌گویند مدهای تشکیلات اجتماعی، به‌صورت بنیادی در جوامع شهری پیشرفته و کامل که تعداد بسیار زیادی از مردم و افراد مختلف را به شهرها جمع می‌کنند، فرق می‌کنند. بعلاوه، این مسئله ابراز می‌شود که فعالیت‌های اقتصادی تخصصی و پیشرفته تقسیمات نیروی کار که تمدن‌ها را مشخص و متمایز می‌سازد، استانداردهای بهتری برای زندگی ساکنان خود فراهم می‌کنند. بخاطر همه دلایل ذکر شده در بالا، بسیاری از محققان امروزه استفاده از کلمه "تمدن" به‌عنوان کلمه واحد و منحصر بفرد اجتناب می‌کنند، و آن‌ها ترجیح می‌دهند که از کلمه "جامعه شهری" یا "جامعه کشاورزی پیشرفته و کامل"

ریاست سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده، نخستین مدیر دفتر قوم‌شناسی مؤسسه اسمیتسونین نیز بود و از فعالیت‌های پژوهشی و تألیفات زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی پشتیبانی می‌کرد.

^{۵۴} جوزف کنراد با زادنام تئودور یُرف کنراد نالچ (۱۸۵۷ - ۱۹۲۴ م) نویسنده بریتانیایی-لهستانی بود.

که کمتر مبهم است و بیشتر از کلمات ختنی و بی طرف می باشند، استفاده کنند. اما با وجود این کلمه تمدن هنگام توصیف جوامع ویژه مانند "تمدن مایان^{۵۵}" در همان استفاده آکادمیک همگانی خود باقی مانده است.

جمعیت شناسی (دموگرافی)^{۵۶}

در دموگرافیک اجتماعی برخی از شاخص های مورد توجه در دموگرافی به شرح زیر هستند:

- گروه های سنی (یا توزیع سنی جمعیت)
- تعداد نفرات یا جمعیت گروهی از انسان ها^{۵۷}
- نرخ رشد جمعیت^{۵۸}
- توزیع جمعیت^{۵۹}
- ترکیب جنسیتی جمعیت
- سطح تحصیلات قشرهای مختلف
- ترکیب جمعیت شهری و روستایی

پایه ی رشد دانش دموگرافی یا جمعیت شناسی، آمار و داده ها هستند و هر چه آمار و داده های معتبرتری در دسترس باشند، اطلاعات دموگرافیک از ارزش و اعتبار بالاتری برخوردار خواهند بود. جمعیت

^{۵۵} مایا: نام گروهی از اقوام سرخ پوست در جنوب مکزیک و شمال آمریکای مرکزی و نام تمدنی قدیمی در همین منطقه است. مایاها که از مشهورترین قبایل سرخ پوست بودند، معمولاً شهرهایشان را در دل جنگل های بارانی می ساختند. حوزه زندگی و فعالیت مایاها حدود جنوبی کشور مکزیک و نیز سرتاسر گواتمالا و السالوادور را شامل می شد.

^{۵۶} دموگرافی (Demography) را در زبان فارسی جمعیت شناسی می گوئیم. خود واژه دمو هم به معنای جمعیت و مردم و خلق است. چنانکه دموکراسی به حاکمیت مردم بر مردم تفسیر می شود. دموگرافی را زیرمجموعه علوم اجتماعی می دانند و هدف آن، مطالعه ی علمی ویژگی های جمعیت های انسانی و تغییرات آن در طول زمان است.

^{۵۷} Population

^{۵۸} Growth Rate

^{۵۹} Distribution

شناسی یا دموگرافی جوامع انسانی را مانند یک سیستم در نظر می‌گیرد و رفتارهای این سیستم را در مواجهه با خط مشی‌های داخلی و رویدادهای بیرونی مورد بررسی قرار می‌دهد. تغییر شاخص‌های دموگرافیک در اثر سیاست‌های دولتی، تغییر شاخص‌های اقتصادی و جنگ‌ها و قحطی‌ها و بیماری‌ها از جمله مواردی است که در دموگرافی مورد بحث قرار می‌گیرد. در علم مدیریت، بازاریابی و استراتژی، وقتی از بررسی عوامل دموگرافیک در یک سازمان یا در بازار یا صنعت صحبت می‌کنیم، می‌خواهیم شاخص‌هایی مانند موارد فوق را در گروه جمعیت هدف بررسی کنیم. در چرخه ما سطوح خیلی مرتبط با تولید و ایجاد سرمایه و مصرف را مشاهده می‌کنیم که نه فقط معیارهای رشد جمعیت را بالا می‌برد، بلکه معیارهای مزاد تولید را هم افزایش می‌دهد؛ در نتیجه در طی این مرحله جمعیت می‌تواند مالیات‌ها را بدون مشکلی پرداخت کند. جمع‌آوری مالیات‌ها خیلی آسان است و رشد جمعیت با رشد درآمد کشور و دولت همراه است. در طی مرحله میانی، افزایش بیش از حد جمعیت باعث کاهش تولید سرمایه و سطح مصرف می‌شود، این مسئله جمع‌آوری مالیات‌ها را مشکل و مشکل‌تر می‌کند و رشد درآمدهای دولت و کشور متوقف می‌شود، تا جایی که رشد هزینه‌های دولت به علت رشد جمعیت توسط دولت کنترل می‌شود. در نتیجه در طی این مرحله دولت مشکلات مالی و اقتصادی قابل ملاحظه‌ای را تجربه می‌کند و با آن مواجه می‌شود. در طی مرحله نهایی قبل از مرحله فروپاشی، افزایش بیش از حد جمعیت باعث کاهش بیشتر تولید سرمایه و درآمد ملی می‌شود، مزاد تولید بیشتر کاهش پیدا می‌کند، درآمدهای دولت از بین می‌روند تا جایی که دولت نیاز بیشتر و مبرمی به منابع برای کنترل رشد جمعیت می‌بیند! این وضعیت نتیجتاً به قحطی و کمبود مواد غذایی، اپیدمی، ورشکستگی دولت، فروپاشی دموگرافیک و تمدن می‌شود. ما از این توضیحات عموماً برای فروپاشی تمدن از آنالوژی بیولوژیکی افراد مقیم به درک سیستماتیک اکولوژیکی که فرهنگ‌های پایدار و باثبات در ایجاد آن موفق نمی‌شوند، استفاده کرده ایم. تمدن از نکات و دیدگاه‌ها و دلایل مختلفی مورد انتقاد قرار گرفته است. اما با وجود این، بعضی انتقادات به همه جنبه‌های تمدن بیشتر از تعدادی که درباره اثرات خوب و بد آن بحث و مشاجره کرده‌اند، تأکید داشته‌اند.

تاریخ انسان

تاریخ انسان مجموعه وقایعی است که در طول زمان برای انسان‌های روی کره زمین اتفاق افتاده است. تاریخ انسان باستان با اختراع خط آغاز شده که به صورت مستقل از یکدیگر، در بسیاری از نقاط زمین رخ داده است و امکان ثبت و انتقال خاطرات و تجربیات بشری و راهی برای ارتباط با یکدیگر را فراهم ساخت تا زمینه ساز رشد دانش شود. با این حال درک بهتر تاریخ بشری، نیازمند مراجعه به دوران ماقبل تاریخ است. تاریخ بشر توسط یک رشته پیوسته و تدریجی از اکتشافات، نوآوری‌ها و اختراعات مشخص شده است. همچنین تاریخ گاه شامل جهش‌ها و انقلاب‌هایی است که دوره‌های جدیدی در تاریخ بشری ایجاد کرده‌اند. انقلاب کشاورزی یکی از این نقاط عطف تاریخی است. بین ۸۵۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش از میلاد (در هلال حاصلخیز) انسان شروع به پرورش سیستماتیک گیاهان و حیوانات کرد. این شیوه زندگی از یک سو به سرعت به مناطق همسایه گسترش و توسعه یافت، و از سوی دیگر به صورت مستقل در نقاط دیگر زمین به وجود آمد تا سرانجام هوشمندترین زندگی‌های یکجانشینی به عنوان کشاورزی در مناطق نزدیک به آب پدید آمد. با گسترش راه‌های ارتباطی میان جوامع و پیدایش مفهوم تجارت و حمل و نقل، این واحدهای کوچک و جداگانه به مرور به یکدیگر پیوسته و واحدهای بزرگتری را تشکیل دادند. چنین رشدی در سایه امنیت نسبی و افزایش تولید ناشی از گسترش کشاورزی ممکن شد.

افزایش تولید محصولات کشاورزی به مرور باعث افزایش تقسیم کار، بالا رفتن سطح آسایش، و توسعه شهرها شد و پیدایش تمدن‌ها را ممکن ساخت. پیچیدگی رو به رشد جوامع انسانی سیستم‌های حسابداری را غیرقابل اجتناب ساخت؛ چنین نیاز و تکاملی سبب اختراع خط و آغاز نوشتن انسان شد. اختراع خط تقریباً هم‌زمان و مستقل از یکدیگر در نقاط گوناگون زمین سبب شده تا بسیاری از این نقاط خود را "گهواره تمدن بشری" بخوانند. تمدن‌ها در آغاز و به ناچار در نزدیکی رودخانه‌ها گسترش یافتند. ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، اولین تمدن‌های خاورمیانه در منطقه بین‌النهرین (حدفاصل

رودخانه‌های دجله و فرات)، اولین تمدن مصری در ساحل رودخانه نیل و دره ایندوس، و در نهایت اولین تمدن‌های چینی در امتداد رودخانه‌های بزرگ چین پدید آمدند.

تاریخچه جهان معمولاً تقسیم می‌شود به:

- عهد عتیق: خاورمیانه باستانی، دوران کلاسیک حوضه دریای مدیترانه، چین و هند باستان تا حدود قرن ۶ میلادی
- قرون وسطی: از قرن ۶ تا قرن ۱۵ میلادی
- دوران پیش مدرن: که شامل رنسانس در اروپا بوده و از قرن ۱۶ تا حدود سال ۱۷۵۰ میلادی است.
- عصر مدرن: از عصر روشنگری و انقلاب صنعتی اروپا در سال‌های ۱۷۵۰ تا کنون

در اروپا معمولاً سقوط امپراطوری روم در سال ۴۷۶ میلادی به‌عنوان پایان دوره باستان و آغاز قرون وسطی در نظر گرفته می‌شود. هزار سال بعد، در اواسط قرن ۱۵ میلادی، اختراع یوهانس گوتنبرگ در صنعت چاپ مدرن انقلابی در ارتباطات به وجود آورد و کمک کرد تا قرون وسطی به پایان رسیده و رنسانس اروپا و انقلاب علمی پدید آیند. در قرن ۱۸، انباشت دانش و فناوری در اروپا به حدی رسید که جرقه‌های انقلاب صنعتی زده شد.

ماقبل تاریخ

دوران پیش از تاریخ یا ما قبل تاریخ از پیدایش انسان آغاز می‌شود و به پیدایش خط و نگارش که یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای فرهنگی - اجتماعی زندگی آدمی است، منتهی می‌گردد. در آن دوران تجربه‌ها و دستاوردهای مردم به سرعت از بین می‌رفت و دانش انتقال پیدا نمی‌کرد و به همین دلیل انسان مجبور به اختراع خط شد تا بتواند وقایع به وجود آمده را چه در گذشته و چه در حال و آینده را ثبت و ضبط کند تا بشریت از آن استفاده کند.

دوران پارینه سنگی

پارینه سنگی یعنی “عصر حجر قدیمی”، این دوره اولین دوره از عصر حجر است که به سه دوره پارینه سنگی ابتدایی، پارینه سنگی میانی و پارینه سنگی پایانی تقسیم می‌شود.

انواع دوره‌های پارینه سنگی عبارتند از:

پارینه سنگی ابتدایی^{۶۰}: دوره‌ای در تکامل انسان است که انسان‌ها برای اولین بار شروع به استفاده از ابزارهای سنگی کردند. پارینه سنگی ابتدایی ۲۰۵ میلیون سال پیش آغاز شد. زمانی که اولین بار دسته‌ای از جانوران^{۶۱} پیدا شدند که انسان و انواع میمون‌ها جزو آن به حساب می‌آیند. انسان ماهر^{۶۲}، قدیمی‌ترین گونه در این دسته از انسان‌ها محسوب می‌شود.

پارینه سنگی میانه^{۶۳}: منشأ پارینه سنگی میانه حدود ۳۰۰۰۰۰ سال پیش است. دورانی که با دست یابی انسان به تکنیک ساخت ابزار سنگی مشخص شده است. اصطلاح انسان هوشمند اولیه^{۶۴} به‌طور معمول برای اشاره به رده انسان‌های اولیه دوره پارینه سنگی میانه استفاده می‌شود. آناتومی بدن انسان مدرن نیز در دوران پارینه سنگی میانه پدید آمد. انسان‌ها در حدود ۱۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ سال پیش از شرق آفریقا به آسیا گسترش یافتند و بعدها و در حدود ۵۰ هزار سال پیش به جنوب آسیا و استرالیا راه پیدا کردند. حرکت به سمت شمال و اروپای کنونی و به سمت شرق و آسیای مرکزی ۴۰ هزاره پیش و به سمت غرب و آمریکا حدود ۱۳ هزاره پیش انجام شد.

پارینه سنگی پایانی^{۶۵}: در حدود ۴۰ هزاره پیش با ظهور تنوع وسیع تری از آثار مکشوفه و پیدایش نشانه‌هایی از تمدن آغاز شد.

Lower Paleolithic^{۶۰}

Homo^{۶۱}

Homo Habilis^{۶۲}

Middle Paleolithic^{۶۳}

Archaic homo sapiens^{۶۴}

Upper Paleolithic^{۶۵}

در سراسر دوران پارینه سنگی، انسان‌ها به‌طور کلی به‌عنوان عشایر شکارچی - گردآورنده زندگی می‌کردند. جوامع شکارچی - گردآورنده تمایل داشتند همچنان در گروه‌های کوچک باقی بمانند و به تساوی کامل انسان‌ها اعتقاد داشتند. هرچند گاه با کسب منابع گستره غذایی یا دست‌یابی به شیوه‌های ذخیره‌سازی منابع غذایی جمعیت آن‌ها گسترش می‌یافت و جوامع پیچیده تری نظیر ریاست قبیله‌ای^{۶۶} و طبقات اجتماعی تشکیل می‌دادند.

ایران در دوره پارینه سنگی

بررسی‌های باستان‌شناسی - انسان‌شناسی در ایران امروزی برای شناسایی دوره پارینه سنگی، هم جدید و هم محدود است. به دلیل همین دو امر، اطلاعات به دست آمده نیز بسیار ناچیز و در محدوده ظن و گمان است. آثاری شامل چند افزار سنگی از منطقه‌ای واقع در آذربایجان، در مثلث بین مراغه، تبریز و میانه، نیز به دست آمده است که بنا به گزارش متعلق به دوره پارینه سنگی قدیم است. علاوه بر آن ابزار سنگی به دست آمده از منطقه "لدیز" سیستان است که قدمتی برابر با یکصد هزار سال دارند و از نظر فن ابزار سازی، آن‌ها را جزو نوع آشولین^{۶۷} یعنی جدیدترین ابزارهای سنگی دوره پارینه سنگی قدیم طبقه‌بندی کرده‌اند. شاید بتوان مستندترین آثار این دوره در ایران را در غارهای خرم‌آباد کنونی و به شرح زیر ردیابی کرد: غار همیان شامل همیان یک و دو؛ این دو غار (پناهگاه) مسکون و منقوش مجاور هم واقع شده و در محلی به نام "چالگه شَلَه" در یکی از دره‌های رشته کوه شمال کوه‌دشت به نام "سرسورن" قرار گرفته‌اند. پژوهشگران سابقه سکونت و ابزار غار همیان یک را به قدیمی‌ترین دوره موسترن (حدود ۱۰۰۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ سال ق) نسبت می‌دهند، بر اساس بررسی‌های انجام شده غار همیان دو نیز ادامه فرهنگ همیان یک شناخته شده است. در غار همیان دو علاوه بر ابزار و شواهد سکونت، نقاشی‌هایی از ادوار بعد بر بدنه غار شناسایی و مطالعه شده است، این نقاشی‌ها به گروه‌های انسانی ۱۷ تا ۱۵ هزار سال پیش نسبت داده شده‌اند.

chiefdom^{۶۶}

Acheulean^{۶۷}

عصر حجر

از دوره میان سنگی (۸۰۰۰ تا ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد) بشر به بیرون از غار آمده و غار را به عنوان پناه گاه استفاده کرد. در آثار این دوره بر خلاف دوره پارینه سنگی پیکره انسان به وفور دیده می‌شود. بیشترین آثار به جای مانده از این دوره در سواحل مدیترانه در اروپا است. از مشهورترین آن‌ها صخره‌های آداهورا در سیسیل ایتالیا است. در این دوران احتمالاً به دلیل مساعد شدن شرایط آب و هوایی انسان‌ها از درون غارها بیرون آمدند و از غارها به عنوان پناه گاه استفاده کردند و نقاشی‌های خود را بر دیوارهای کم عمق غار بر جای گذاشتند این آثار به نقاشی‌های پناه‌گاهی معروف می‌باشند. این نقاشی‌ها کوچک و فوق‌العاده زنده نما می‌باشند و انسان را در صحنه‌های شکار و رقص‌های جادویی نشان می‌دهد. از این تاریخ، ساخته‌های عظیمی از سنگ توسط بشر بر جای مانده که مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌باشد. این نوع معماری به درشت سنگ‌ها (مگالیتس) مشهور می‌باشد. این ساخته‌ها را می‌توان پایه‌های اولیه هنر معماری در تاریخ دانست. مانند اثر استون‌هنج که حدود ۱۶۵۰ سال قبل از میلاد در دشت سالزبری انگلستان به جای مانده است. نمونه دیگر این آثار در غارهای سنگی لون مین در ۱۲/۵ کیلومتری حومه جنوبی شهر لویان استان خه نان در مرکز چین در پرنگاه‌های شرقی و غربی دره لون مین قرار دارد.

مهم‌ترین آثار دوره عصر حجر در ایران

غار دوشه در کوه‌دشت لرستان، غاری است از سنگ، یخ و گدازه‌های آتشفشانی. دیوارنگاری‌های این غار مربوط به حدود هزاره هشتم پیش از میلاد می‌باشد. غار میر ملاس (کوه‌دشت)، غاری مسکون و منقوش است که در تنگه‌ای به همین نام در شمال غرب کوه‌دشت قرار دارد. تعدادی از نقاشی‌های بدنه غار و برخی آثار به دست آمده از آن قدیمی‌تر از دوره نئولیتیک (حدود ۱۶۰۰۰ سال تا ۱۱۰۰۰ سال ق) تشخیص داده شده و پاره‌ای دیگر از تصاویر و شواهد آن را به دوره نئولیتیک (حدود ۱۰۵۰۰ سال تا هزاره ششم ق. م) مربوط می‌دانند. کوه ارنان: کوه ارنان در ۷۱ کیلومتری جنوب غربی شهر یزد، در جنوب روستای ارنان قرار دارد. بر روی سنگ کوه ارنان نقش‌هایی کنده شده است که مربوط به

زندگی انسان در دوره حجر است و قدمت شهر یزد را به ۱۰ هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌رساند. این سنگ نوشته‌ها شباهت بسیاری با سنگ‌تراشی‌های انسان در اواخر دوره دیرینه سنگی استان همدان دارد.

دوران نوسنگی

دوران نوسنگی را عصر شروع کشاورزی و اهلی کردن دام دانسته‌اند. در این دوران، در برخی نواحی جنوب غرب آسیا (خاورمیانه)، انسان از مرحله جمع‌آوری و شکار به مرحله کشت و اهلی کردن برخی حیوانات مثل بز و گوسفند و همچنین سگ، انتقال یافت. باستان‌شناسان آغاز این دوره را در حدود ۱۰ هزار سال پیش دانسته‌اند. از اختراعاتی که در این عصر می‌توان به چرخ و قایق اشاره کرد. هم‌چنین یکجانشینی و پیدایش نخستین روستاها در این دوره رخ داد. انسان‌ها در این روستاها از راه کشاورزی، باغداری، بوستان کاری و دامپروری زندگی می‌کردند و به ریسندگی و بافندگی و سفالگری نیز می‌پرداختند. برخی جانوران اهلی شدند، مانند اسب. یکجانشینی نیازمند توسعه بناسازی بود و کشاورزی نیازمند آبیاری و آبرسانی بود. با افزایش تولید مواد کشاورزی، رفاه انسان بیش‌تر و در نتیجه باعث رشد جمعیت شد. تراکم جمعیت به تدریج موجب تنش‌ها، برخوردها و پراکندگی‌ها و مهاجرت‌هایی شد که مسیر تاریخ بشر را یکسره تغییر داد. هم‌چنین در مجموعه‌های به دست آمده از عصر نوسنگی، آثاری از برداشته شدن تکه‌هایی از کاسه سر و احتمالاً جراحی مغز دیده شده است. بنای استن هنج در جنوب شرقی انگلستان متعلق به همین دوره است.

دوران نوسنگی و کشاورزی در ایران

قدیمی‌ترین آثار این دوره در ایران مربوط به مکان باستانی تپه گنج دره و آسیاب در نزدیکی کرمانشاه، علی‌کش در ایلام است. عقیده بر این است که پیدایش گندم و اهلی‌سازی گوسفند و بز در ایران، گندم تک‌دانه در مصر و گاو در یونان بوده است.

عصر برنز

عصر برنز یا عصر مفرغ دوره‌ای در تاریخ پیشرفت بشری است که در روند آن انسان‌ها بیش‌تر به فلزکاری دست زدند و از شیوه‌هایی برای گداختن مس و قلع و فرایند آلیاژسازی آن و قالب‌ریزی برنز بهره‌بردند. عصر برنز بخشی از سامانه سه‌دوره‌ای در زمان پیش از تاریخ جامعه انسانی است. دو دوره پیش و پس این دوره در سامانه یادشده عصر سنگ و عصر آهن می‌باشند. در سامانه یاد شده عصر برنز پس از دوره نوسنگی آغاز می‌گردد؛ ولی در بیشتر بخش‌های آفریقا که زیر صحرا جای گرفته‌اند پس از دوره نوسنگی یکراست عصر آهن آغاز می‌گردد.

تمدن‌های اولیه

برای اطلاع از آغاز تمدن اولیه در دنیا باید با چند تعریف ابتدایی بیشتر آشنا شویم،

شهر: سکونتگاهی نسبتاً بزرگ و دائمی است. شهر، مکانی با تراکم بالای جمعیت و مرکزیت سیاسی، اداری و تاریخی است که در آن، فعالیت اصلی مردم، غیر کشاورزی است و دارای مختصات شهری بوده که از طریق دولتی محلی، اداره می‌شود.^{۶۸}

شاخص‌های تفکیک شهر از روستا، عبارت است از:

- وسعت
- تغییر مسیر وضعیت و نوع فعالیت اقتصادی
- درجه اشتغال و قشربندی اجتماعی
- درجه پیچیدگی روابط و مناسبات
- چگونگی بهره‌گیری از نهادهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی
- میزان و ترکیب جمعیت

^{۶۸} تعریف سازمان ملل متحد، در سال ۱۳۶۷ خورشیدی

تجارت: تجارت (دادوستد)، انتقال مالکیت کالا و خدمات از یک شخص یا نهاد به دیگری به ازای دریافت چیزی از خریدار است. به طور کلی هرگونه عملی (قابل سنجش و اندازه گیری مادی) را که اشخاص در مقابل کالا یا خدمتی، کالا یا خدمتی را واگذار نموده و هر دو طرف به هنگام این عمل راضی باشند تجارت گفته می شود. تجارت به دو قسمت تجارت داخلی و تجارت خارجی تقسیم می شود. در عرف معمول به تبادل کالاها یا خدمات تجارت اطلاق می شود و برای بهتر معامله کردن در زمان لازم و محدود نیاز به اطلاعات و مدیریت کردن اطلاعات جهت رسیدن به هدف است. تجارت سازوکاری است که هسته سرمایه داری را تشکیل می دهد.

بر اساس کشفیات رومن گیرشمن^{۶۹}، کهن ترین تمدن جهان با تعاریف شهر امروز، سیلک کاشان بوده این طبق حفاری های باستان شناسان اعلام کرده اند که شوش یکی از قدیمی ترین شهرهای جهان است. این منطقه در ۹۰۰۰ سال پیش از میلاد محل سکونت کشاورزان بوده است. آن ها از زندگی خود آثاری بر جای گذاشته اند که اکنون به صورت تپه های گوناگون باستانی کشف شده است. شهر باستانی شوش مرکز تمدن ایلام بوده است (به تلفظ اکدی: الامتو. در زبان خود ایلامی ها: هلامتی و به معنای سرزمین والامقام یا سرزمین اله است اما در تورات عیلام نام نهاده شده است که بعدها دانشمندان غربی نام توراتی عیلام را ایلام تلفظ کردند) که واقع در یک صد و پنجاه کیلومتری شرق رود دجله در استان خوزستان است. شهر باستانی شوش روزگاری مرکز بر خورد دو تمدن مهم بوده است که هر یک به سهم خود تأثیری بر دیگری داشته است، یکی تمدن میانرودان و دیگری تمدن ایلام است. به خاطر قرار گرفتن این منطقه در شمال خلیج فارس و نیز همسایگی با میانرودان در پیدایش این وضع ویژه تأثیر بسیاری داشته است. در دوره هخامنشیان شوش شکوه گذشته خویش را بازیافته و چهار راه شرق و غرب گردید. با توجه به اهمیت و موقعیت جغرافیایی و سیاسی خاص شوش بود که راه های بسیاری و به ویژه راه بزرگ موسوم به “راه شاهی” ارتباط این شهر را به نقاط گوناگون جهان برقرار کرد. راه شاهی که در

^{۶۹} رومن گیرشمن (۱۸۹۵ _ ۱۹۷۹ م) باستان شناس فرانسوی اوکراینی تبار بود. وی در ۱۹۴۹ م سفری به کوه های سخت گذر بختیاری کرد و برای نخستین بار در ایران موفق به کشف غاری که مسکن انسان های عصر نوسنگی بود گردید.

دوره هخامنشیان و به دستور داریوش بزرگ ساخته شد، شهر شوش، پایتخت سیاسی دولت هخامنشیان را به پاسارگاد، تخت جمشید و دیگر شهرهای امپراتوری، از جمله شهر نامی سارد پایتخت کشور لیدی پیوند می داد. می توان گفت اداره سرزمین پهناور ایران و حفظ امنیت آن و انتقال سریع یگان های نظامی و گسترش بازرگانی و ترابری و تسهیل در امر مسافرت از مهم ترین عوامل ساخت و گسترش شبکه راه ها در این دوره بوده است.

از سوی دیگر ایجاد راه ها و برقراری امنیت و تسهیل و بازرگانی، خود موجب پیوند و آشنایی ملت های گوناگون گردید که این امر مایه انتقال فرهنگ ها و باورهای گوناگون گردید و بسیاری از نظرات فلسفی و باورهای دینی از این راه میان ملت ها مبادله شد.

بر طبق تاریخ فتوح البلدان و هم چنین تاریخ طبری، شهر شوش بعد از حمله اعراب به ایران از رونق سابق خود افتاد و به یک شهر درجه دو تبدیل شد فلذا تاریخ نویسان از این دوره به بعد کمتر در مورد آن نوشتند. به سبب ارادت مسلمانان شیعه و یهودیان ایران به دانیال، شوش یک منطقه مسکونی است. امروزه شهر شوش در شمال استان خوزستان از یادمان های تاریخی کهن؛ دیگر آن رونق و اهمیت دیرین خود را دارا نیست. نام هایی مانند سوس - شوشا - سوسه - سویس و سویز که در بعضی مناطق شمال آفریقا وجود دارد نیز مرتبط با نام شهر شوش است. مهاجران ایرانی و عرب که از این منطقه به شمال آفریقا مهاجرت کرده اند این نام ها را در دوره اسلامی رایج نموده اند. شهر شوش در دوره قبل از اسلام به همان اندازه شهرت داشته که بابل، کلد، لیدی، نیل و ... شهرت بین المللی داشته است. در ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد مردم شوش در قلعه زندگی می کردند و از ۴۰۰۰ سال پیش زندگی در شوش به صورت شهری در آمده است. این منطقه که بین رودهای کرخه و دز قرار دارد، پایتخت سیاسی ایلامی ها بوده است. قلعه ایلامی ها روی تپه ای در مرکز شهر شوش واقع بوده که فرانسوی ها روی آن قلعه جدیدی احداث نموده اند. در کنار آن تپه شاهی قرار دارد که احتمالاً به صورت زیگورات بوده است و در نزدیکی آن تپه صنعتگران قرار دارد.

آشوربانیپال بین سال‌های ۴۶۵-۴۶۰ قبل از میلاد شهر شوش را فتح کرد و آن را مانند دیگر فتوحات آشوری‌ها با خاک یکسان کرد. داریوش اول هخامنشی آنجا را بازسازی نمود و کاخ آپادانای خود را در تپه شاهی برپا نمود. خشایارشا نیز در شوش زندگی می‌کرده‌است. در زمان اردشیر اول در اثر آتش‌سوزی بزرگی اکثر بناهای شوش از بین رفتند. بقایای این آثار باستانی در قرن بیستم از زیر خاک بیرون آمدند. قسمت عمده‌ای از آن‌ها در اثر تسطیح دشت خوزستان برای اهداف کشاورزی از بین رفته است و جنگ ایران و عراق نیز خسارات زیادی به آثار باستانی وارد کرده است. حفاری‌های غیرمجاز و سرقت باستان‌شناسان غربی، باعث شده است قسمت عمده‌ای از این آثار از بین برود یا به موزه‌هایی هم‌چون لوور برسد.

شمال دشت خوزستان که محل ورود سه رود کارون و کرخه و دز به این دشت رسوبی و حاصلخیز است محل مناسبی برای استقرار بشر اولیه بوده‌است که به تازگی با تکثیر نباتات و اهلی کردن حیوانات آشنا شده بود. در ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد آن‌ها با احداث آبراه‌ها و سدهایی مشکل آبرسانی را حل نمودند. باستان‌شناسانی هم‌چون گیرشمن و ژان پرو بقایای ساختمان‌های عظیمی را در تپه‌های شوش کشف کردند که نشان از اهمیت این تپه‌ها در منطقه می‌دهد. در کل دشت شوش تپه‌های فراوانی وجود دارد و نشان می‌دهد در پهنه عظیم این دشت اجتماعات فراوان پراکنده کشاورزی وجود داشته‌است که مرکز همه آن‌ها در شوش بوده‌است و همگی از نظر فرهنگ صنعت و نحوه زندگی با هم وحدت داشته‌اند؛ در آخر می‌توان گفت ایران از قدیمی‌ترین تمدن‌های جهان است.

تمدن‌های ماقبل تاریخ

آریاییان	پادشاهی کهن مصر	سومریان	تمدن دره سند	تمدن آمودریا	عیلامیان
لاگاش	اوما	ابلا	اکد	دودمان شیا	پادشاهی میانه مصر
کنعان	آشوری‌ها	بابلیان	یام هاد	هیتی‌ها	موکنای

دودمان شانگ	میتانی	پادشاهی نوین مصر	نائیری	دودمان ژو	فریگه
فنیقی‌ها	مادها	لیدیه	هخامنشیان	کارتاژ باستان	سلوکیان
امپراتوری مائوریا	ارمنستان بزرگ	دودمان هان	سکاها	پارتیان	روم باستان

تمدن سومری از سال ۳۵۰۰-۲۳۳۴ قبل از میلاد مسیح

بین‌النهرین به‌طور رسمی محل تولد سومری‌ها بود که از سال ۴۰۰۰ تا ۳۵۰۰ قبل از میلاد با تشکیل آکاد به وجود آمده بود که اولین تمدن جهان بود. سنگ‌های قدیمی گرانیتی که هنوز هم یافت می‌شوند تاریخ‌هایی در حدود ۹۰۰ سال قبل از میلاد مسیح قدمت دارند و در رود اردن قرار دارند. اولین محل‌های اسکان در جریکو، هزاره نهم قبل از میلاد که دوره پیش از کوزه‌گری به شمار می‌رفت، فرهنگ PPNA که احتمالاً راهی برای اسکان بعدی افراد هموار ساخته است که شامل اسکان اولیه هزاره هشتم قبل از میلاد مسیح (خانه‌هایی با آجرهای گلی، احاطه شده توسط دیوارهای سنگی، و داشتن یک برج ساخته شده از سنگ در روی دیوار) می‌باشند. در این دوران شواهدی دال بر گندم، جو و نخود و شکار حیوانات وحشی می‌باشد. (اما با وجود این، هیچ نشانه‌ای که بر شکل گرفتن جوامع (تمدن‌های اولیه) با مردمی که محیط‌های اطراف آن‌ها زندگی می‌کنند، وجود ندارد. همین‌طور، تا هزاره ششم قبل از میلاد ما مواردی را پیدا می‌کنیم که آنچه را که بر مقبره‌ها و پرستش و اعتقادات مذهبی قدیمی که به‌طور زیادی اعمال و رفتارهای مذهبی عمومی و همگانی را در این مناطق اتفاق افتاده، نشان می‌دهد این اطلاعات پیدا شده که شامل مجموعه‌ای از دفینه‌ها (با استخوان‌های باقی‌مانده که اسکلت کامل نیستند، فک‌ها و آرواره‌ها از بین رفته، صورت‌ها با آب آهک پوشانده شده و سکه‌های فلزی که به‌جای چشم‌ها استفاده شده است، چیزهای یافت شده دیگر در این مناطق شامل ابزارهای سنگی و استخوانی، شکل‌ها و پوسته‌های گلی و سفالی و ظروف مالاشیت می‌باشد. در حدود ۱۵۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد جریکو

و شهرهای دیگری مانند کاتان به عنوان سمبلی از امپراتوری مصریان می‌باشد. چندین کیلومتر دورتر به طرف جنوب غربی اور، اریدو جنوبی‌ترین مجموعه‌هایی از شهر - معابد‌های اولیه، در سومر، جنوب بین‌النهرین با این محل‌های سکنی که طبق سنگ‌نبشته‌های زغالی در حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد بوده‌اند. تا هزاره چهارم (پیش از میلاد) در نیپور که ما پیدا کرده‌ایم، در رابطه با زیگورات و شرین، یک آبراه و راه دریایی که از آجر و خشت به شکل کمان می‌باشد. دست‌نوشته‌های سومریان که بر وسایل سفالی یا گلی نوشته شده‌اند در نیپور بدست آمده‌اند. تا ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یک شهر قدیمی به نام سوسا در بین‌النهرین که احتمالاً از ادغام شدن دهکده‌های اولیه به وجود آمده بود کشف شده است. کتیبه دست‌نوشته سومریان که تاریخ آن به بعد از ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تخمین زده می‌شود، پیدا شده است. سومر که اولین تمدن در ناحیه بین‌النهرین که حالا عراق امروزی است که به عنوان اولین تمدن جهان معروف شده است. بعداً دهکده‌ها و روستاهای کوچک در حوالی و اطراف این تمدن در خاور نزدیک قدیمی (خاورمیانه فعلی) به وجود آمده و تشکیل شده‌اند.

تمدن مصر ۳۲۰۰-۳۴۳ قبل از میلاد مسیح

تمدن مصریان در دره رود نیل در حدود ۳۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، تشکیل شد، و در ۳۴۳ سال قبل از میلاد مسیح پایان یافت که شروع کنترل حکومت فراعنه یا فرعون‌ها بر مصر و یکی از سه تمدن قدیمی جهان بود. انسان‌شناس‌ها و شواهد انسان‌شناسی‌ها هر دو بر علوفه - خرد کردن فرهنگ کشاورزی در طول دره رود نیل در هزاره دهم قبل از میلاد با استفاده از داس و تیغه‌های برنده دلالت می‌کنند. اما فرهنگ دیگر شکارچی، ماهیگیرها و جمع‌کننده دانه و مواد غذایی توسط مردمانی که از ابزارهای سنگی استفاده می‌کردند، جایگزین آن شده است. همچنین شواهد نشان می‌دهند که مردمی که در نواحی جنوب غربی مصر در نزدیکی مرز سودان ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح ساکن بودند. تغییرات آب‌وهوایی یا چرای بیش از حد دام‌ها و گله‌ها در حدود ۸۰۰۰ سال قبل از میلاد شروع به تخلیه و خارج شدن از سرزمین‌های مصر در ۲۰۰ سال قبل از میلاد مسیح کردند و قبیله‌های اولیه شروع به مهاجرت به دره رود نیل که می‌توانستند کارهای زراعت، اقتصاد خود را توسعه داده و ساکن شوند

و جامعه بیشتر متمرکزی به وجود آورند، کردند. حیوانات اهلی و اهلی کردن حیوانات برای استفاده قبلاً از قاره آسیا بین ۷۵۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به آنجا وارد شده بود. گله‌داری و دامپروری و تمدن کشت غلات در شرق صحرا در هزاره هفتم قبل از میلاد مسیح وجود داشت. اولین کارهای هنری شناخته شده از کشتی‌ها در مصر باستان در حدود ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده است. تا هزاره ششم قبل از میلاد، حکومت موروئی فراعنه مصریان در گوشه جنوب غربی مصر که گله‌های هردینگ در آنجا بود، سمبل‌هایی در سفالگری گرازی مربوط به هزاره چهارم قبل از میلاد دیده می‌شود که مشابه نوشته‌های سنتی هیروگلیف است در مصر باستان، ملاط گلی و آهکی تا هزاره چهارم قبل از میلاد استفاده می‌شد که نشان می‌دهد مصریان باستان سرامیک و وسایل سرامیک و چینی در اوایل سال‌های ۳۵۰۰ قبل از میلاد تهیه و استفاده می‌کرده‌اند. شواهدی که کاوشگران مصریان باستان به دست آورده‌اند که وسایل اصلی و اولیه که در بعضی از شعبه‌های جاده ابریشم استفاده و محافظت شده‌اند. مؤسسات طبی و پزشکی که در مصر شناخته شده‌اند در اول در سیرکا ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تأسیس شده‌اند. مصر باستان به‌خاطر ساختار اهرام سه گانه قدیمی و بلند خود معروف است و اشکالی از جراحی‌های اولیه، ریاضی و کشتی‌ها و قایق‌ها برای حمل و نقل به‌دست آمده است.

تمدن دره سند هزاره ۳۳۰۰-۱۷۰۰ قبل از میلاد مسیح

تمدن دره سند در قرن ۳۳ قبل از میلاد مسیح در هاراپا شروع شد و چند قرن بعد توسط موهنجو - دارو ادامه یافت. تا ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح به‌صورت یکی از بزرگ‌ترین و پیشرفته‌ترین تمدن‌های زمان خود درآمد که شامل تمام پاکستان و قسمت بیشتر شمال هندوستان می‌شد. فرهنگ کشاورزی که در اولین مرحله تمدن‌ها در آسیای جنوبی شناخته شده بود به تپه‌ها و کوهپایه‌های بلوچستان پاکستان هم منتقل شده بود که شامل مهرگاه در ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌شد. این مردمان نیمه چادرنشین و بیابان‌گرد، کشت گندم و جو و پرورش گوسفند، بز و گله‌داری را انجام می‌دادند. سفال‌گری و کوزه‌گری در هزاره ششم قبل از میلاد مسیح رواج و استفاده داشت. قدیمی‌ترین سنگ گرانیتی در مهرگاه در دره سند، مربوط به ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد است. محل‌های اسکان آن‌ها شامل ساختمان‌های

گلی بود که به چهار بخش داخلی تقسیم شده بودند. حصیربافان مواد و وسایل پیچیده‌ای مانند سبدها، ابزارهای سنگی و ابزارهای استخوانی، گردنبندها، بازوبندها، آویزها و گاهی وسایل قیمتی حیوانی، صورت‌ها و لباس‌هایی از صدف دریایی، سنگ‌های آهکی، فیروزه، لاپیس لازولی، سنگ ماسه و مس صیقلی پیدا شده‌اند. تا هزاره چهارم قبل از میلاد، شواهد بیشتری درباره تولید انتقال یافته‌است. تکنولوژی‌ها شامل سوراخ‌کن‌های سنگی و مسی، کوره‌های دمشی، کوره‌های بزرگ زیرزمینی و کوره‌های ذوب مس هستند. دکمه و وسایل چسباندن و اتصال، شامل طرح‌های هندسی هستند. از سال ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یک فرهنگ ماقبل هاراپا با شبکه‌های تجاری شامل لاپیس لازولی و مواد خام دیگر منتقل شده بود. دهکده‌ها به کاشت غلات دیگری مانند انواع نخود، تخم کتان، خرما و پنبه، همراه با تعداد زیادی از حیوانات اهلی و رام شده، شامل بوفالو یا گاومیش آبی که هنوز برای تولید انبوه محصولات کشاورزی در آسیای امروزی ضروری و لازم هستند، بوده‌است. همچنین شواهدی برای دریانوردی وجود دارد. باستان‌شناس‌ها یک کانال زمینی زهکشی و تسهیلات اسکله‌ای و بندری در شهر ساحلی لوتال در هندوستان کشف کرده‌اند که ممکن است قدیمی‌ترین بندر دریانوردی جهان باشد. قضاوت از روی بررسی‌های مختلف فرضیه‌های حقیقی شبکه‌های تجاری در بخش‌های مختلف افغانستان، سواحل ایران، شمال و مرکز هندوستان، بین‌النهرین شواهدی دیگر بر این تمدن قدیمی و بزرگ در این نواحی است. باستان‌شناس‌هایی که اسکلت‌های دو انسان باقی‌مانده از ملوه‌ها، پاکستان را مطالعه کرده‌اند، کشف کرده‌اند که این افراد در تمدن دره سند اطلاعات و دانش پزشکی و دندان‌پزشکی را در آن دوران اولیه مانند سیرکا ۳۳۰۰ سال قبل از میلاد مسیح داشته‌اند. اخیراً در آنجا اطلاعات مربوط به دانش دندان‌پزشکی در ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح پیدا شده است. تمدن دره سند، اعتبار زیادی برای استفاده منظم و مستمر از سیستم یک شکل کسر اعشاری در اندازه‌گیری‌ها و تعیین وزن در زمان باستان دارد. همچون عدد یا عددهای منفی، فرضیه‌های حقیقی دره سند باستان شامل گردنبندهای دست‌ساز از سنگ‌های درخشان و زیبا است. تمدن دره سند موارد خیلی اولیه و پیشین از طراحی شهری را داراست. شهرهای مهم آن شامل لوتال در ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد مسیح و موهنجودارو در ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده‌اند. مطابق آنچه که در هاراپا و موهنجو - دارو بدست آمده و در

راکھيگاھي، زولاويرا و هندوستان (اخيراً كشف شده)، طراحي شهري آن‌ها شامل اولين سيستم‌هاي دفع فاضلاب شهري بوده است. شواهد دولت ايالتي مناسبي را نشان مي دهند. خيابان‌ها بر طبق الكوي جدول كاملی كشيده شده بودند كه با نيويورك مدرن قابل مقايسه است. ساختمان‌ها از سر و صدا و بوها و دودها و دزدها محافظت شده بودند. سيستم‌هاي دفع فاضلاب و تخليه پيشرفته و در تمام شهرهاي دره سند استفاده شده بودند و از نظر پيچيدگي، تفاوت زيادي با سايت‌هاي شهري معاصر خود در بين النهرين و مصر داشتند و بسيار پيشرفته تر از ساير مناطق عصر برنز يا حتي تمدن عصر آهن داشتند. اين تمدن با شهرهاي طراحي شده در ۱۷۰۰ سال قبل از ميلاد به جهت خشك شدگي يكي از رودخانه‌هاي بزرگ مقدس و مهم كه از رشته كوه‌هاي هيماليا به درياي عرب جريان داشت و تغييرات زيست محيطي و آب و هوايي در منطقه تمدن دره سند كه آنجا را به يك بيابان خشك و خالي و لم يزرع مبدل كرد منقرض شد؛ به علت اين خشكسالي شهرهاي تمدن دره سند متروك و تخليه شدند و مردم آن‌ها از هم جدا شده و به مناطق حاصلخيز در منطقه رودخانه گانگا - يامونا كوچ كردند.

قرون وسطی

قرون وسطی يا سده‌هاي ميانه، نام يكي از چهار دوره‌اي است كه براي تقسيم بندي تاريخ اروپا استفاده مي شود. اين چهار دوره عبارت بودند از دوران كلاسيك باستان، قرون وسطی، عصر نوزائي (رنسانس) و دوران جديد يا مدرن كه از ۱۶۰۰ ميلادي شروع مي شود. معمولاً قرون وسطی را از پايان امپراتوري روم در قرن پنجم ميلادي تا سقوط قسطنطنيه توسط دولت عثماني و پايان امپراتوري رم شرقي يا بيزانس در ۱۴۵۳ در نظر مي گيرند.

تقسيم بندي برهه‌هاي زماني در قرون وسطی:

- قرون وسطی اوليه يا ماتقدم (سه قرن اول از ۳۵۰ م تا قرن ششم يعني ۵۵۰ م)
- رن وسطی ثانويه يا ميانه (از قرن ۶-۷ ميلادي تا ۱۲ و ۱۳ ميلادي)
- قرون وسطی متأخر يا عالي (از قرن ۱۴ تا ۱۶ م)

تاریخ مدرن (مدرنیته)

دوران نوین، دوران مدرن یا مدرنیته به جامعه جدید یا مدرن اطلاق می‌شود. مدرنیته دوره‌ای تاریخی است که بین سال‌های ۱۶۳۰م تا ۱۹۴۰م را در بردارد و واجد جنبش‌های متعدد فرهنگی و عقلانی است. البته یورگن هابرماس فیلسوف مدافع مدرنیته بر این باور است که مدرنیته پروژه‌ای ناتمام است و هنوز به آخر نرسیده است. به شکل کلی می‌توان منظور از مدرنیته را جامعه مدرن دانست. از نظر تاریخی، دوران مدرن با دوره رنسانس آغاز شده و با عصر روشنگری و انقلاب فرانسه و ایدئالیسم آلمانی به‌عنوان گفتار کلیدی غرب تحکیم می‌شود. از ویژگی‌های این دوران می‌توان به این موارد اشاره نمود:

- در این دوره فردیت اعتلا یافته و سنت نقد می‌شود.
- در این دوره فرد خودمختار با ظهور یا ظهور به شکل سوژه دکارتی^{۷۰} خود را ارباب و مالک طبیعت اعلام می‌کند و به مفهوم پیشرفت و بینش فعلی از تاریخ ارزش و بها می‌دهد.
- آگاهی فرد از فردیت خود
- جدایی دین از دولت
- تأکید بر آزادی‌های فردی
- افسون زدایی از جهان
- تأکید بر علم گالیله‌ای و نیوتونی^{۷۱} همراه با انقلاب‌های علمی و صنعتی در غرب

دوران عقل ابزاری: به معنای تسلط انسان بر طبیعت و انسان از طریق به‌کارگیری علم و تکنولوژی

^{۷۰} رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) ریاضی‌دان و فیلسوف فرانسوی معروف عصر روشنگری بود.

^{۷۱} سر آیزاک نیوتن (۱۶۴۳-۱۷۲۷م) ریاضی‌دان، فیزیک‌دان، اخترشناس، متخصص الهیات و نویسنده (در روزگار خود شناخته شده به عنوان یک فیلسوف طبیعت) اهل انگلستان بود که به عنوان یکی از مؤثرترین دانشمندان کل تاریخ و یک شخصیت کلیدی در انقلاب علمی شناخته می‌شود. کتاب وی شاهکار اصول ریاضی فلسفه طبیعی که برای اولین بار در سال ۱۶۸۷م منتشر شد، مبانی مکانیک کلاسیک را بنا نهاد. همچنین او سهم بزرگی در نورشناسی ایفا کرد. او و گوتفرد لایبنیتس، به‌طور همزمان و مستقل حساب دیفرانسیل و انتگرال را ایجاد کردند.

دوران عقل انتقادی: به معنای تأکید بر سوژه خودمختار که شناسنده خود و جهان است و بر آزادی‌های فردی خود تأکید می‌کند.

همچنین دوران مدرن در رویدادهای تاریخی چون انقلاب آمریکا و فرانسه و دو اعلامیه استقلال آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹م فرانسه تجلی می‌یابد. می‌توان گفت که چهار معنای اصلی از مدرنیته وجود دارد:

مدرنیته سیاسی: که در قالب مفهوم مدرن از دموکراسی و حقوق شهروندی شکل می‌گیرد.

مدرنیته علمی و تکنولوژیک: که نتیجه آن گسست معرفتی با کیهان‌شناسی ارسطویی، ایجاد علم جدید، انقلاب صنعتی و تکنولوژی مدرن است.

مدرنیته زیبایی‌شناختی: که از رابطه جدید انسان با زیبایی و مفهوم جدید ذوق و سلیقه نشأت می‌گیرد.

مدرنیته فلسفی: مدرنیته به معنای آگاهی سوژه فردی از طبیعت و سرنوشت خود و قرارداد این سوژه به منزله پایه و اساس تفکر و اندیشه

عصر کاوش

عصر کاوش به دوره‌ای از تاریخ گفته می‌شود که از قرن پانزده آغاز و تا قرن هفده ادامه می‌یابد و طی آن اروپاییان از راه اقیانوس‌ها، به جهت جستجوی کالاها یا شرکای تجاری، سرزمین‌های جهان را جستجو و کشف می‌کنند. در این دوره رقیب پرتغال، کاستیا قدری کندتر از همسایه خود کاوش اقیانوس آتلانتیک را آغاز کرده بود. به دنبال وحدت کاستیا و آراگون، اسپانیا بر آن شد تا به دنبال مسیرهای تجاری و مستعمرات جدید بگردد. در سال ۱۴۹۲م حاکمان مشترک اسپانیا، پادشاهی موری گرانادا را فتح کردند و تصمیم گرفتند هزینه سفر اکتشافی کریستف کلمب را فراهم کنند.

در بین سده‌های دوازدهم و پانزدهم میلادی، با به هم پیوستن مسیرهای تجاری رودخانه و دریا اقتصاد اروپا متحول گشته و باعث شد که اروپا به یکی از پررونق‌ترین شبکه‌های تجاری دنیا تبدیل گردد.^{۷۲} پیشرفت‌های تکنولوژیکی که در عصر کاوش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، قطب‌نمای مغناطیسی بود که طراحی کشتی‌ها را پیشرفته‌تر نمود.

اسناد رهنامه دریای اریتره^{۷۳} به سال‌های ۴۰ تا ۶۰ میلادی برمی‌گردد که مسیر تازه‌ای که کشف شده را شرح می‌دهد که از طریق دریای سرخ به هند راه می‌یابد. در این اسناد بازارها در شهرهای اطراف دریای سرخ، خلیج فارس و اقیانوس هند در امتداد شرق سواحل آفریقا توصیف شده است که می‌گوید:

“... فراتر از این مکان، منحنی‌های اکتشافی ناشناخته به طرف غرب، و در امتداد مناطق در جنوب اتیوپی و لیبی و آفریقا، با دریای غربی در هم می‌آمیزد (اشاره احتمالی به اقیانوس اطلس دارد).”

چینی‌ها از طریق تجارت در آسیا ارتباطات گسترده‌ای داشتند و از زمان امپراتوری تانگ^{۷۴} به عربستان، آفریقای شرقی و مصر از طریق دریا سفر می‌کردند. سال ۱۴۲۱، سومین امپراتور، مینگ یونگ لو یک

^{۷۲} Paine (2013). *The Sea and Civilization: A Maritime History of the World*. New York: Random House. LLC.

^{۷۳} دریای اریتر (Erythraean Sea) نامی است که در کتاب پریپلوس (سفرنامه) دریای آریتر، سفرهای یک یونانی از اسکندریه تا خلیج فارس را در ۶۶ پاره شرح می‌دهد. این سفرنامه به سال‌های بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلادی مربوط می‌شود. از آنجا که این کتاب اقیانوس هند را دریای اریتر نامیده‌است در بسیاری از منابع غربی قرن‌های ۱۴ تا ۱۶ میلادی نیز اقیانوس هند و دریای عرب دریای اریتر نامیده شده‌است. او در بخشی از سفرنامه خود گفته‌است خلیج فارس دریایی است از هومان (عمان) کشیده شده به سوی غرب که در انتهای آن آپلوگوس (اوبله) قرار دارد و حاکم آن به عدالت مشهور است. یقین اوبله عربی شده از آپلوگوس است. آپلوگوس یا اوبلو در سفرنامه پریپلوس شرح داده شده که در انتهای دریای پارس است و مکان تقریبی آن شهر آبادان امروزی است.

^{۷۴} امپراتوری تانگ دودمان شاهی در چین بود که از سال ۶۱۸ تا ۹۰۷ م بر آن سرزمین فرمان راند ولی در یک دوره کوتاه مدت در سال ۶۹۰ م ملکه زیتان دودمان تانگ را به پایان رسیده خواند و دودمان ژو دوم را پایه‌ریزی کرد و خود را امپراتور (امپراتریس) خواند و امپراتوری چین را در اوج عصر طلایی قدرت و فرهنگ برد و بعد از مرگش پسرش به سلطنت رسید و دودمان تانگ دوباره شروع شد. پیش از تانگ دودمان سوئی بر چین فرمان می‌راندند. بنیانگذار امپراتوری چانگ لی یوان بود که در هنگام فروپاشی امپراتوری سوئی، او و خانواده‌اش در چین قدرت گرفتند. این دوران یکی از دوران‌های مهم و طلایی در تاریخ چین است. آن دودمان در دوران باستان متأخر قدرت را در چین بدست گرفت و تا قرون وسطی دوام آورد. این امپراتوری هم دوره با امپراتوری ساسانی در ایران (تا ۶۵۱ م) و امپراتوری روم شرقی و هم دوره با ظهور اسلام بود. پس از شکست ایران‌شهر از اعراب نو مسلمان فرزندان زیادگرد به این امپراتوری پناهنده شدند.

سری از مأموریت‌های خراج‌گزاری را در اقیانوس هند تحت فرماندهی دریاسالار ژنگ‌هه (چنگ‌هو) حمایت مالی کرد.

از قرن هشتم تا قرن پانزدهم میلادی، جمهوری ونیز و جمهوری‌های دریایی همسایه انحصار تجارت اروپا با خاورمیانه را برقرار کردند. تجارت ابریشم و ادویه‌جات که شامل ادویه، بخور خوشبو، گیاهان، داروها و تریاک می‌شد، این ایالت‌های مدیترانه‌ای را به لحاظ طبیعی غنی کرده است. ادویه‌جات از گران‌ترین و مورد تقاضا کردن محصولات قرون وسطی محسوب می‌شد، زیرا از آنها در طب قرون وسطایی استفاده می‌شد، از آنها در آیین‌های مذهبی، لوازم آرایشی، عطریات و همچنین مواد افزودنی و مواد نگهدارنده مواد غذایی استفاده می‌شد. همه آنها از آسیا و آفریقا وارد می‌شدند. در همسایگی پرتغال، کاستیل رقیب ایبری، در سال ۱۴۰۲ شروع به برقراری حاکمیت خود بر جزایر قناری واقع در ساحل غربی آفریقا کرده بود، اما پس از آن در بیشتر قرن پانزدهم با سیاست داخلی ایبری و دفع تلاش‌های تهاجمی اسلامی و حمله منحرف شد. گسترش برون‌مرزی اروپا منجر به ارتباط بین دنیای قدیم و جدید و تولید مبادله کلمبی شد که به‌خاطر کلمب این نام را گرفت. از آنجا که طیف گسترده‌ای از کالاهای لوکس جهانی از طریق دریا وارد بازارهای اروپا می‌شدند، بازارهای قبلی کالاهای لوکس را کد شدند. تجارت اقیانوس اطلس عمدتاً قدرت‌های تجاری پیشین ایتالیایی و آلمانی را که به روابط تجاری بالتیک، روسی و اسلامی خود متکی بودند را ریشه‌کن کرد. کالاهای جدید همچنین باعث ایجاد تحولات اجتماعی شدند، زیرا شکر، ادویه‌جات، ابریشم و چینی‌ها وارد بازارهای لوکس اروپا شدند.

عصر رمانتیسم

رمانتیسم یا رمانتیسیسم یا رمانتیسیزم^{۷۵} عصری از تاریخ فرهنگ در غرب اروپا است که بیشتر در آثار هنرهای تجسمی، ادبیات و موسیقی نمایان شد. رمانتیسم جنبه‌های احساسی و ملموس را دوباره به هنر

غرب وارد کرد. هنرمندان رمانتیک آزاد از چهارچوب‌های تصویرگری‌های سنتی، به تحقق بخشیدن ایده‌های شخصی خود پرداختند. رمانتیسم را همان‌طور که از نامش پیداست، باید نوعی واکنش احساسی در برابر خرد محوری به شمار آورد. تمایلی به برجسته کردن خویشتن انسانی، گرایش به سوی خیال و رؤیا، به سوی گذشته تاریخی و به سوی سرزمین‌های ناشناخته. از دید انسان رمانتیک، جهان به دودسته تقسیم می‌شود: یکی دسته خردگرا (به قول نووالیس: جهان اعداد و اشکال)، و دوم دسته احساسات یا به طور دقیق‌تر، والاترین‌ها و زیبایی‌ها. می‌توان شروع رمانتیسم را این‌گونه بیان کرد. فلاسفه عصر روشنگری، عقل را محور و معیار شناخت جهان می‌دانستند (عقل‌گرایان). فلاسفه و دانشمندان دیگری همچون نیوتن جان لاک اعتقاد به تجربه داشتند. یعنی اصول شناخت جهان چیزی است که از طریق حواس وارد عقل می‌شد (تجربه‌گرایان). به‌مرور روشن شد که هر دو دیدگاه نمی‌تواند به شکل رضایت‌بخشی جهان و عالم پیرامون ما را توصیف کند. اینجا بود که گزینه سومی که شامل احساس بود وارد شد. رمانتیسم در اصل، جنبشی هنری بود که در اواخر قرن هجدهم و نوزدهم در ادبیات و سپس هنرهای تجسمی، ابتدا در انگلستان و سپس آلمان، فرانسه و سراسر اروپا رشد کرد. رمانتیسم تا حدودی ضد جامعه اشرافی و دوران روشنگری (به‌طور بهتر، عقلانی) بود. گفته می‌شود که ایدئولوژی انقلاب فرانسه و نتیجه‌های آن این طرز فکر را تحت تأثیر خود قرارداد. رمانتیسم را جنبشی ضد روشنگری می‌دانند. برلین، به‌خصوص، علاقه‌مند به استفاده از چنین لفظی برای اشاره به این جنبش بود. درحالی‌که روشنگری نهضتی فکری به حساب می‌آمد که با علم و منطق و پیشرفت‌های نظام‌های عقلانی بشری در فهم علوم تجربی و انسانی گره‌خورده بود، متفکرین و هنرمندان رمانتیک، تأکید فرهنگی بر خرد را محدودکننده و سرکوبگر روح آدمی می‌دانستند و بر مؤلفه‌هایی چون هنر، شور، هیجان، تخیل، مضامین معنوی، مناسک و نمادها تأکید می‌کردند. در میان اصحاب رمانتیک، امر خاص ارزشمندتر از امر عام بود و خاص بودن فرهنگ‌های بومی، تنوع و تکثر زبان‌های بشری، هویت‌های محلی و منحصربه‌فرد بودن آدمیان ستایش می‌شد

رمانتیسم انگلیسی: در سده نوزدهم انسان‌گرایانی مانند شاعر و مقاله‌نویس انگلیسی متیو آرنولد واژه فرهنگ را برای ارجاع به آرمان‌های پالایش‌شده برای افراد بشر که به بهترین نحو در جهان اندیشیده و

گفته شده است به کاربرد. این مفهوم از فرهنگ با مفهوم آلمانی بیلدونگ قابل مقایسه است: فرهنگ جستجوی کمال مطلق از طریق ابزارهای فهم درباره همه چیزهایی است که به انسان بستگی دارد؛ بهترین چیزی که در جهان اندیشیده و گفته شده است". در عمل، فرهنگ به یک آرمان ممتاز و نخبه‌گرایانه بازمی‌گشت و با فعالیت‌هایی مانند هنر، موسیقی کلاسیک و آشپزی اشرافی همراه بود. از آنجا که این اشکال فعالیت‌ها با زندگی شهری عجین شده بود، فرهنگ با تمدن بازشناسی می‌شد. منظر دیگر جنبش رمانتیک دربردارنده علاقه به فولکلور یا موسیقی محلی بود که به بازشناسی فرهنگ غیر نخبگان انجامید. این تمایز اغلب به‌عنوان چیزی تلقی می‌شد که فرهنگ عالی را که عمدتاً به گروه اجتماعی حاکم مربوط است از فرهنگ پست جدا می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، ایده فرهنگ که در اروپای سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم توسعه یافت نابرابری‌هایی را در جوامع اروپایی منعکس می‌کند. ماتیو آرنولد فرهنگ را در مقابل آنازشی یا هرج‌ومرج قرار می‌دهد. دیگر اروپاییان پیرو فیلسوفانی نظیر توماس هابز و ژان ژاک روسو فرهنگ را در مقابل وضعیت طبیعی قرار می‌دهند. هابز و روسو معتقدند که بومیان آمریکا که سرزمینشان به‌وسیله اروپاییان تسخیر شد، از سده‌های ۱۶ به بعد در وضعیت طبیعی به سر می‌بردند؛ این تضاد در مقایسه متمدن و غیر متمدن مطرح شده است. بر اساس این اندیشه ما می‌توانیم برخی کشورها و ملت‌ها را نسبت به دیگران به‌عنوان متمدن‌تر و برخی از مردم را فرهنگی‌تر تلقی کنیم. این تقابل به نظریه داروین‌یسم اجتماعی هربرت اسپنسر و نظریه تحول فرهنگی لویس هنری مورگان انجامید. همچنان که برخی منتقدین بحث کرده‌اند که تمایز میان فرهنگ‌های عالی و پست ناشی از مجادله میان نخبگان و غیر نخبگان اروپایی است، برخی دیگر از آنان استدلال می‌کنند که تمایز میان متمدن و غیر متمدن چیزی جز مجادله میان قدرت‌های استعماری اروپایی و مستعمراتشان نیست. دیگر منتقدین سده نوزدهم پیرو ژان ژاک روسو این تمایز را میان فرهنگ عالی و پست پذیرفته‌اند اما همچنین پالایش و پیچیدگی فرهنگ عالی را در نظر گرفته‌اند. آن‌ها این تغییرات را به‌عنوان توسعه غیرطبیعی، ابهام‌آفرین و انحراف از وضعیت طبیعی مردم می‌دانند. این منتقدین موسیقی محلی (چنانچه توسط طبقه کارگر ساخته شده باشد) را بیان راستین شکل طبیعی زندگی می‌شناسند، درحالی‌که موسیقی کلاسیک در مقایسه با طبیعت و زندگی خالص، سطحی و منحط به نظر می‌رسد. به همین

سیاق، این دیدگاه، اغلب مردم متکی به فطرت را مردمی غیر اهلی تصویر می‌کند که به شکلی اصیل و غیر مصنوعی ساده و سالم زندگی می‌کنند و به‌وسیله سیستم سرمایه‌داری به شدت طبقاتی غرب دچار انحطاط نشده‌اند. در سال ۱۸۷۰ ادوارد تیلور^{۷۶} این اندیشه‌های مبتنی بر فرهنگ عالی در برابر پست را برای طرح تئوری تحول مذهب به کاربرد. بر اساس این تئوری، مذهب از شکل چندخدایی به یکتاپرستی متحول می‌شود. او در ادامه مطالعات خود فرهنگ را به‌عنوان مجموعه گوناگونی از فعالیت‌های مشخص‌کننده انواع اجتماعات انسانی بازتعریف کرد. این دیدگاه راه را برای درک مدرن از فرهنگ هموار کرد.

رمانتیسم آلمانی: فیلسوف آلمانی ایمانوئل کانت^{۷۷} تعریفی فردگرایانه را از روشنگری، شبیه به مفهوم بیلدونگ ارائه داد: روشنگری خروج انسان از نابالگی خودانگیخته است و بحث کرد که این نابالگی از فقدان فهم و درک ما ناشی نمی‌شود، بلکه از نبود شوق اندیشیدن مستقل سرچشمه می‌گیرد. برخلاف این جبن فکری، کانت بر: شجاعت خردمند بود اصرار داشت. در واکنش به کانت، پژوهشگران آلمانی مانند یوهان گاتفرید هردر^{۷۸} معتقد بودند که آفرینش‌گری انسان که ضرورتاً پیش‌بینی‌ناپذیر و در اشکالی فوق‌العاده گوناگون رخ می‌نماید، همانند عقلانیت بشری حائز اهمیت است. افزون بر این، هردر شکلی جمعی از بیلدونگ را پیشنهاد کرد: برای هردر، بیلدونگ کلیت تجربیاتی بود که یک هویت منسجم و احساس سرنوشت مشترک را برای مردم به وجود می‌آورد. در ۱۷۹۵ زبان‌شناس و فیلسوف بزرگ، ویلهلم فون هومبولت^{۷۹} همگان را به‌نوعی از انسان‌شناسی فراخواند که می‌توانست علایق کانت و هردر را درهم آمیزد. در دوران رمانتیک پژوهشگران آلمانی به‌ویژه آنانی که با جنبش‌های ناسیونالیستی سروکار داشتند — مانند مبارزه و ستیز ناسیونالیست‌ها برای خلق آلمان و رای شاه‌نشین‌های گوناگون و مبارزات ملی‌گرایان از طریق اقلیت‌های قومی علیه امپراتوری اتریش - مجارستان —

^{۷۶} ۱۸۳۲-۱۹۱۷ میلادی

^{۷۷} ۱۷۲۴-۱۸۰۴ میلادی

^{۷۸} ۱۷۴۴-۱۸۰۳ میلادی

^{۷۹} ۱۷۶۷-۱۸۳۵ میلادی

عقیده‌ای گسترده‌تر از فرهنگ را به‌عنوان دیدگاهی جهانی ترویج کردند. بر مبنای این مکتب فکری هر گروه قومی یک دیدگاه جهانی مشخص دارد که با دیدگاه جهانی دیگران قابل مقایسه نیست. با وجود شمولیت بیشتر نسبت به دیدگاه‌های پیشین، این رهیافت فرهنگی نیز همچنان اجازه می‌داد میان فرهنگ‌های بدوی و متمدنانه تمایز قایل شویم. در ۱۸۶۰ آدولف باختین برای یگانگی روحی بشریت به استدلال می‌پرداخت. او ادعا می‌کرد که مقایسه‌ای علمی از همه جوامع انسانی آشکار خواهد کرد که دیدگاه‌های جهانی متمایز، دربردارنده عناصر بنیادی یکسانی است. بر اساس نظر باختین، همه جوامع انسانی در مجموعه‌ای از ایده‌های اصلی^{۸۰} شریک‌اند؛ فرهنگ‌های متفاوت یا ایده‌های قومی^{۸۱} انطباق محلی این ایده‌های بنیادی‌اند. این دیدگاه راه را برای درک و فهم فرهنگ مدرن هموار کرد. فرانز بواس در این سنت پرورش یافت و هنگامی که آلمان را به‌سوی ایالات متحده ترک کرد آن را با خود به این کشور آورد.

رمانتیسم منفی: اصطلاح رمانتیسم منفی را مورس پکام در شرح بن‌مایه‌های ناهمگون و واگرای رمانتیسم وضع کرد و آن را در برابر رمانتیسم مثبت علم کرد. او در مقاله به‌سوی نظریه رمانتیسم نوشت: [رمانتیسم منفی] بیان گرایش‌ها، نگرش‌ها، احساسات، باورها و اندیشه‌های انسانی است که قالب ثابت مکانیکی را ترک گفته اما از دیدگاه ذوات یکپارچه متحرک و زنده به اتحاد دوباره اندیشه و هنر خود نرسیده است. از این‌رو رمانتیک منفی گرا دوره‌ای از شک، یاس، انزوای اجتماعی و مذهبی و جدایی خرد از نیروی خلاق را تجربه می‌کند و هیچ نوعی از نظم و قاعده حتی از نوع شیطانی‌اش را درک نمی‌کند و این شک و یاس را در قهرمانان آثار خود منعکس می‌کند.

انسان‌شناسی آمریکایی: اگرچه انسان‌شناسان در سراسر جهان به تعریف ادوارد تیلور از فرهنگ رجوع می‌کنند، در سده بیستم فرهنگ به‌مثابه مفهوم محوری و یکسان‌ساز انسان‌شناسی آمریکایی پدیدار شد، آنجا که این مفهوم عموماً ما را به ظرفیت جهان‌شمول انسان به دست‌بندی و رمزگذاری

^{۸۰} به آلمانی Elementargedanken

^{۸۱} به آلمانی Volkergedanken

تجربیات نمادین و برقراری ارتباط نمادین به واسطه تجربیات اجتماعی رمزگذاری شده ارجاع می‌دهد. انسان‌شناسی آمریکایی در چهار رشته (یا زمینه) سازماندهی شده است که هر کدام نقشی مهم در پژوهش فرهنگی ایفا می‌کند: انسان‌شناسی بیولوژیک، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی فرهنگی و باستان‌شناسی. پژوهش در این رشته‌ها در اندازه‌های متفاوت بر انسان‌شناسان دیگر کشورها تأثیر دارد. فرهنگ ناشی از عوامل زیست‌شناختی، محیط‌زیستی، روان‌شناختی و تاریخ بشری است. به دلیل وجود مجموعه سنت‌ها و پیچیدگی‌های روابط انسانی، حتی چیزهای ساده‌ای که انسان‌مانند حیوانات به آن نیازمند است در قالب الگوهای فرهنگی درمی‌آید. فرهنگ روش متفاوت زندگی یا طرح زندگی گروهی از مردم است. به‌عنوان مثال یک ژاپنی گویای یک ملت یا یک جامعه‌هاست. فرد ژاپنی را می‌توان مستقیماً مشاهده کرد ولی فرهنگ ژاپنی انتزاعی است از قواعد مشاهده‌شده یا روندهای منظم که در شیوه‌های زندگی این مردم وجود دارد.

هنگام بررسی فرهنگ باید به دو نکته توجه داشت: نخست پهنه فرهنگی را باید بررسی کرد و دیگر اینکه قدرت فرهنگ را مورد بررسی قرارداد. هر سیستم فرهنگی در یک زیستگاه طبیعی رشد می‌کند؛ از این رو بی‌تردید محیط بر فرهنگ تأثیر خواهد گذاشت. چنین تأثیرگذاری‌ای را پهنه فرهنگی می‌نامند. از سویی دیگر ما دو نوع فرهنگ داریم؛ یکی فرهنگ قدرتمند است که پایه‌های استواری دارد و در نتیجه باقی می‌ماند و دیگری فرهنگی است که سست و ناتوان است و از بین می‌رود. در این میان، آن فرهنگی می‌تواند باقی بماند که نیرومند باشد. دلیل نابودی برخی فرهنگ‌ها را باید در توجیه نشدن عقلانی و کاربردی آن فرهنگ‌ها دانست؛ اما مسئله اینجاست که فرهنگ‌هایی نیز وجود دارند که با آنکه توجیه کاربردی دارند، اما در حال از بین رفتن‌اند؛ چون ریشه‌های آن‌ها بیرون کشیده نشده و نیرومندی آن‌ها به‌روز نیافته است. از سویی دیگر اگر محتوای فرهنگ‌ها سنگین و بدل به قوانینی دست‌وپاگیر شود، آن‌گاه خطر از بین رفتن آن افزایش می‌یابد.

قرن ۱۹ میلادی به فاصله بین سال‌های ۱۸۰۱ م تا ۱۹۰۰ م در گاه‌شماری گریگوری^{۸۲} گفته می‌شود. این دوره برابر با سال‌های بین ۱۱۷۹ م تا ۱۲۷۸ م در گاه‌شماری خورشیدی است. گاهی اوقات مورخین از “سده نوزدهم میلادی” برای اشاره به دوران تاریخی بین سال‌های ۱۸۱۵ م (کنگره وین^{۸۳}) تا ۱۹۱۴ م (آغاز جنگ جهانی اول) استفاده می‌کنند. اریک هابس باوم^{۸۴} نیز اصطلاحی به نام “سده نوزدهم میلادی طولانی” برای اشاره به سال‌های بین ۱۷۸۹ م تا ۱۹۱۴ م ساخته است. در این سده امپراتوری‌های عثمانی، اسپانیا و پرتغال نابود شدند و امپراتوری‌های مغول و روم مقدس نیز به پایان رسیدند. امپراتوری بریتانیا پس از جنگ‌های ناپلئونی، درحالی که یک ربع از جمعیت جهان و یک سوم زمین‌ها را در اختیار داشت تبدیل به بزرگ‌ترین ابرقدرت این سده شد. این امر باعث تقویت یک صلح بریتانیایی، پیشبرد تجارت و مبارزه با دزدی دریایی فراگیر شد. همچنین از دست آورده‌ای این دوره این بود که میزان برده‌داری در کل جهان بسیار کمتر شد. پس از شورش برده‌ها در هائیتی، بریتانیا دزدان دریایی بربر را که به دزدی و برده‌گیری اروپاییان می‌پرداختند مجبور به تسلیم شدن کرد و به نیروی دریایی خود ابلاغ کرد تا هرگونه تجارت برده را متوقف سازند. برده‌داری سپس در روسیه، آمریکا و برزیل ممنوع اعلام شد

الکتریسیته، فولاد و نفت موجبات دومین انقلاب صنعتی را که کشورهایی چون آلمان، ژاپن و ایالات متحده را تبدیل به امپراتوری‌های زمان کرد فراهم آوردند. با این حال روسیه و سلسله چینگ در چین

^{۸۲} گاه‌شماری میلادی یا تقویم میلادی یک گاه‌شماری با ریشه مسیحی است که هم‌اکنون در بیشتر از ۹۵ درصد کشورهای جهان استفاده می‌شود و یک تقویم بین‌المللی است. این گاه‌شماری برگرفته از گاه‌شماری ژولینی با مبدأ میلاد عیسی است و نخست از سوی آلویوس لیلیوس که پزشکی از اهالی کالابریا بود، پیشنهاد شد. تعدیل کیسه‌گیری این گاه‌شماری در ۲۴ فوریه ۱۵۸۲ از سوی پاپ گریگوری سیزدهم پذیرفته شد و از آن پس به گاه‌شماری گریگوری (گریگوری) مشهور شد ولی در ایران و کشورهای عربی به آن تقویم میلادی می‌گویند.

^{۸۳} انجمن وین یا کنگره وین کنفرانس سفیران قدرت‌های بزرگ اروپا به ریاست سیاستمدار اتریشی کلمنز ونزل و نترنیک بود که از یکم نوامبر ۱۸۱۴ تا ۸ ژوئن ۱۸۱۵ در وین برگزار شد. هدف کنگره وین حل مسائل و ترسیم دوباره نقشه سیاسی اروپا پس از شکست امپراتوری اول فرانسه، در جریان جنگ‌های ناپلئونی و همچنین بازتابی از تغییر در جایگاه دولت‌های ملی اروپایی بود که با انحلال امپراتوری مقدس روم، هشت سال پیش از آن نمایان شد. به رغم بازگشت ناپلئون از تبعید و از سرگیری فرمانروایی در فرانسه در مارس ۱۸۱۵ بحث‌ها ادامه یافت و سند نهایی این کنگره نه روز پیش از شکست نهایی ناپلئون در جنگ واترلو در هشتم ژوئن ۱۸۱۵ به امضا رسید.

^{۸۴} اریک جان ارنست هابس‌باوم (تولد ۹ ژوئن ۱۹۱۷_ درگذشت ۱ اکتبر ۲۰۱۲) تاریخدان و نویسنده مارکسیست بود.

نتوانستند همراه با این انقلاب گام بردارند و در نتیجه آشوب‌های اجتماعی وسیعی در این دو امپراتوری به وجود آمد.

قرن ۲۰ میلادی

قرن ۲۰ میلادی از سال م ۱۹۰۱ تا م ۲۰۰۰ در گاه‌شماری میلادی است (این دوره برابر با سال‌های بین م ۱۲۷۹ تا م ۱۳۷۹ در گاه‌شماری هجری خورشیدی است) در اصطلاح عوام آن را از سال م ۱۹۰۰ تا م ۱۹۹۹ می‌دانند. استدلال‌های زیادی برای تصدیق برداشت عامیانه از این اصطلاح آورده شده است.

استفان جی گولد^{۸۵} بر این باور است که دهه اول سده، ۹ سال دارد. عده‌ای نیز بر این باورند که سیستم سال‌شماری نجومی دارای سالی به نام صفر است که معمولاً آن را به نام ۱ سال قبل از میلاد می‌شناسند. سازمان بین‌المللی استانداردسازی در سال ۲۰۰۰ استانداردی به نام ایزو ۸۶۰۱ را برای استفاده از سیستم سال‌شماری نجومی معرفی کرد. این استاندارد نظر کسانی را که معتقد بودند سده جدید چند ماه زودتر آغاز شده تصدیق می‌کرد. ضمناً تقریباً همیشه دهه‌ها با سال “آغاز می‌شوند، در نتیجه همان گونه نیز نام‌گذاری می‌شوند. این اصطلاح همچنین برای دوره‌هایی که روی تقویم با هم برخورد دارند نیز استفاده می‌شود که از این میان می‌توان سده بیستم کوتاه را نام برد که طبق آن سده بیستم به سال‌های بین م ۱۹۱۴ تا م ۱۹۸۹ اطلاق می‌شود. در نتیجه دوران پیش از جنگ جهانی اول به سده ۱۹ و سال‌های دهه م ۱۹۹۰ جزو سده ۲۱ تلقی می‌شوند. این نکته به درستی قابل درک است که بخشی از سال‌های ابتدایی سده بیستم پیش از جنگ جهانی اول از دیدگاه فرهنگی و پیشرفت فناوری جزو سده ۱۹ به شمار می‌آید. همچنین بسیاری بر این باورند که دهه م ۱۹۹۰ به دلیل رخدادن وقایعی (نظیر ظهور اینترنت) جزو سده ۲۱ به حساب می‌آید.

^{۸۵} استفان جی گولد (متولد ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱ _ درگذشت ۲۰ می ۲۰۰۲) دیرین‌شناس، زیست‌شناس تکاملی و مورخ علم اهل آمریکا بود. او همچنین یکی از مؤثرترین و پرخواننده‌ترین نویسندگان نثر علمی خوش‌خوان و مردم‌پسند بود. گولد بیشتر عمر شغلی خود را صرف تدریس در دانشگاه هاروارد و کار در موزه آمریکایی تاریخ طبیعی نیویورک نمود. در سال‌های آخر عمرش گولد همچنین بیولوژی و تکامل را در دانشگاه نیویورک تدریس کرد.

جنگ جهانی اول

در ماه اوت م ۱۹۱۴ جنگ عظیمی در اروپا بین آلمان، رهبر دول محور، و نیروهای متفقین به رهبری فرانسه و بریتانیا در گرفت. هیچ‌یک از دو طرف نتوانستند به پیروزی کامل دست یابند و جنگ تا چهار سال به طول انجامید. پیش از پیروزی متفقین در نوامبر م ۱۹۱۸ حدود ۱۰ میلیون نفر کشته شدند. هنگامی که در ماه اوت م ۱۹۱۴ جنگ اعلام شد، میلیون‌ها تن از مردم شادمان در خیابان‌های شهرهای مهم اروپا شروع به رقص و پایکوبی کردند. مردم تصمیم حاکمان خود برای رفتن به جنگ را مورد حمایت قرار دادند. مردان جوان داوطلب برای جنگیدن، هجوم می‌آوردند. با این وجود، صحنه‌های وحشت‌انگیز جنگ جهانی اول، نگرش مردم به جنگ را تغییر داد؛ یک نسل کامل از مردان جوان به خاک و خون کشیده شدند. جنگ جهانی اول، چهار امپراتوری را نابود کرد؛ امپراتوری آلمان تاج و تخت را از دست داد و جمهوری وایمار جایگزین آن شد. امپراتوری‌های شکست خورده امپراتوری اتریش - مجارستان و عثمانی از هم گسیختند و امپراتوری روسیه نیز به دست انقلابی‌های بلشویک افتاد.

جنگ جهانی دوم

در قرن بیستم بین دهه‌های م ۱۹۲۰ و م ۱۹۳۰ بسیاری از کشورهای اروپایی از دموکراسی دست کشیدند. حزب نازی به رهبری آدولف هیتلر در آلمان به قدرت می‌رسد و فاشیست‌ها به رهبری موسولینی بر ایتالیا حکومت می‌کنند. ابتدا بریتانیا و فرانسه کوشیدند با این دیکتاتورهای جنگ‌طلب سازش کنند. اما عاقبت در سال م ۱۹۳۹ در برابر تهاجم هیتلر ایستادند و اروپا به جنگ جهانی دوم کشیده شد. در سپتامبر م ۱۹۳۹، جنگ جهانی دوم در اروپا آغاز شد. آدولف هیتلر، می‌خواست تا رایش سوم به یک قدرت مطلقه در اروپا تبدیل شود. در آغاز تاکتیک حملات برق‌آسا موفقیت‌آمیز می‌نمود. اما پس از سال م ۱۹۴۳، قوای متفقین، متشکل از نیروهای آمریکا، شوروی و انگلستان، بر آلمان برتری یافتند. سرانجام، آلمان در ماه مه م ۱۹۴۵، نه روز پس از خودکشی هیتلر، تسلیم شد. بیش از بیست میلیون اروپایی در این جنگ کشته شدند.

اصطلاحات فرهنگی (جعبه ابزار برای مقابله با فرهنگ گریزی)

تنوع فرهنگی^{۸۶}

تنوع فرهنگی غالباً به مفهوم گوناگونی فرهنگ و در معیاری وسیع، به تفاوت فرهنگ جوامع مختلف انسانی در مناطق مختلف زمین گفته می‌شود. وقتی صحبت از تنوع فرهنگی می‌شود لزوماً تفاوت فرهنگی بین کشورها مدنظر نیست؛ به عبارت دیگر، همواره فرهنگ‌ها با کشورها یکی نیستند. وقتی ما کشورها را بر مبنای تفاوت‌های فرهنگی از یکدیگر جدا می‌کنیم، نباید از تنوع فرهنگی بی‌شماری که درون بسیاری از این کشورها وجود دارد غافل شویم.

برای مثال تفاوت بین فردگرایی (دیدگاه فردمحور به زندگی) و جمع‌گرایی (دیدگاه جمع‌محور به زندگی) را در نظر بگیرید. اکثر شواهد و مدارک نشان می‌دهد که فرهنگ آمریکایی بیشتر از آنکه جمع‌گرا باشد، فردگراست. با این وجود باید دریافت که این ادعا به‌طور واضح در مناطق مختلف کشور آمریکا صادق است. اما در منطقه‌ای دیگر شرایط عکس این بوده و فرهنگ این منطقه تا حد زیادی به جمع‌گرایی متمایل است؛ لذا بایستی در نظر داشته باشیم که هنگام بررسی فرهنگ یک کشور، ما با یک فرهنگ ثابت و یکپارچه روبرو نیستیم. بیانیه جهانی تنوع فرهنگی یونسکو ابزاری است حقوقی که در سال ۲۰۰۱م برای قلمداد کردن تنوع فرهنگی به‌عنوان یک میراث مشترک انسانی به تصویب رسید.

مبادله فرهنگی^{۸۷}

مبادله فرهنگی یعنی انتقال معانی فرهنگی به‌طور ارادی و گاه با برنامه‌ریزی فرهنگی است؛ چنان‌که هر نظام فرهنگی عناصری از فرهنگ‌های دیگر را می‌پذیرد. این مبادله، در حوزه‌هایی انجام می‌پذیرد که

cultural variation^{۸۶}

Trans-cultural diffusion^{۸۷}

هر نظام فرهنگی آن را مجاز می‌شمارد. این انتقال فرهنگ، دوطرفه است؛ به این معنی که در آن ارزش‌ها و هنجارها ردوبدل می‌شوند.

امپریالیسم فرهنگی

امپریالیسم فرهنگی گونه‌ای از امپریالیسم است که می‌توان آن را به این صورت تعریف کرد: کاربرد قدرت سیاسی و اقتصادی برای پراکندن ارزش‌ها و عادت‌های فرهنگ متعلق به آن قدرت در میان مردمی دیگر و به زیان فرهنگ آن مردم. امپریالیسم فرهنگی می‌تواند یاری‌دهنده امپریالیسم سیاسی و اقتصادی باشد. چنان‌که، مثلاً فیلم‌های آمریکایی برای فراورده‌های آمریکایی تقاضا پدید می‌آورند. امپریالیسم فرهنگی، به استفاده از قدرت سیاسی و اقتصادی، برای قبولاندن ارزش‌های فرهنگی متعلق به قدرت استعمارگر در میان مردم جامعه هدف گفته می‌شود که به‌طور مستقیم فرهنگ آن جامعه را مورد یورش قرار می‌دهد. اهمیت دوچندان امپریالیسم فرهنگی از این جهت است که استعمارگران به‌وسیله آن پایه‌های تسلط سیاسی - اقتصادی را محکم کرده و حتی زمینه‌های اساسی آن را ایجاد می‌کنند. بدین‌وسیله که با ترویج فرهنگ خود، به تدریج جامعه هدف را با خودبیگانگی روبرو می‌کنند. ترویج کردن الگوها و راه‌ورسم زندگی مصرفی و تجمل‌گرا و عقایدی که توجیه‌کننده ارزش‌های فرهنگ تحمیلی باشند و نیز پرورش تحصیل‌کردگان وابسته، از شیوه‌های تحقق این امر است.

تهاجم فرهنگی (تضاد فرهنگی)^{۸۸}

اروپا محوری به معنی انتقال معانی میان نظام‌های فرهنگی بدون رضایت دوطرفه است. به عبارت دیگر، اگر یک نظام فرهنگی، ارزش‌های خود را با استفاده از قدرت بر نظام دیگری تحمیل کند، تهاجم فرهنگی صورت می‌گیرد. برخلاف مبادله فرهنگی که در آن نظام‌ها توسعه یافته و تغییرات را برمی‌تابند؛ در تهاجم فرهنگی، ارزش‌های اصلی هر نظام مورد تردید قرار می‌گیرد و به‌مرور زمان نظام‌های ارزشی و فرهنگی از بین می‌روند. فرهنگ‌های مهاجم یا فرهنگ‌های متضاد معمولاً برای تضعیف و آسیب‌پذیر

کردن فرهنگ دیگر، از روش‌های جوسازی بهره می‌برند. در ایران غرب‌زدگی را عموماً نمونه‌ای از آسیب‌پذیری در برابر تهاجم فرهنگی تلقی کرده‌اند.

اروپامحوری^{۸۹}

اروپا محوری به این مفهوم است که اروپا و اروپایی تباران به‌طور ماهوی از سایر ملل و اقوام متمایز و برترند. منشأ این تمایز؛ تاریخ، ویژگی‌های فرهنگی، نهادهای ویژه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورهاست که منحصر به فردند. سمیر امین، نظریه‌پرداز مصری - فرانسوی، مفهوم اروپامحوری را برای نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ بیان کرد. برخی این مفهوم را حاکی از وجود برخی گرایش‌های نژادپرستانه در میان اروپایی تباران، و برخی دیگر نیز آن را ناشی از برتری‌جویی و امپراتور مآبی قدرت‌های غربی در طی دوران استعمار انگاشته‌اند. ابراهیم متقی استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه تهران گفت‌مان اروپا مدارای را تلاشی در جهت مرکز قرار دادن غرب در الگوی عام نظام جهانی دانسته و معتقد است ارزیابی انتقادی درباره مفاهیمی همانند خاور دور، خاور نزدیک و خاورمیانه را باید به‌عنوان یکی از نشانه‌های نقد اروپامحوری در نظام جهانی دانست.

استعمار^{۹۰}

کاربرد سیاسی اصطلاح استعمار به‌طور خاص متوجه شیوه‌های رفتاری کشورهای از نظر سیاسی توانمند، نظیر کشورهای اروپایی با سرزمین‌های مستعمراتی است^{۹۱}. استعمارگری بیشتر کار کشورهایایی است که امپراتوری دریایی و ناپیوستگی خاک آن‌ها مانع تشکیل یک واحد سیاسی یکپارچه (مانند امپراتوری‌های زمینی) می‌شود. مفهوم استعمار امروزه با مفهوم امپریالیسم پیوستگی کامل یافته و استعمار اساساً عمل قدرت‌های امپریالیستی شناخته می‌شود، یعنی قدرتی که می‌خواهد از مرزهای ملی و قومی

^{۸۹} Eurocentrism

^{۹۰} دانشنامه سیاسی، داریوش آشوری، نشر مروارید، چاپ شانزدهم ۱۳۸۷

^{۹۱} نقل از فرهنگ علوم اجتماعی، باقر پرهام و همکاران، نشر مازیار، ص ۵۷

خود تجاوز کند و سرزمین‌ها و ملت‌ها و اقوام دیگر را زیر تسلط خود درآورد. گرچه استعمار پیشینه کهن دارد، اما تاریخ مفهوم جدید آن از قرن‌های شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود. تاریخ استعمار را از دوره باستان تاکنون می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد که سه دوره اول آن، مجموعاً تحت عنوان استعمار کهن قرار می‌گیرند. گرچه استعمار، پیشینه‌ای کهن دارد، اما تاریخ مفهوم جدید آن از قرن‌های شانزدهم و هفدهم آغاز می‌شود.

استعمار واژه‌ای است عربی و در بن به معنای آبادی خواستن است؛ ولی امروزه استعمار معنای نفوذ و دخالت کشورهای زورمند در کشورهای ناتوان به بهانه آبادی و سازندگی است؛ ولی معمولاً استعمار در جستجوی به تاراج بردن دارایی کشورهای دیگر بوده است. استعمار عبارت است از سیاست دولت امپریالیستی که هدفش برده کردن و بهره‌کشی از مردم کشورهای دیگر، یعنی مردم کشورهایی که از نظر اقتصادی کم رشد کرده‌اند. دولت امپریالیستی برای تحکیم سیطره خویش مانع تکامل فنی و اقتصادی و فرهنگی این کشورها می‌شوند. البته در قرون گذشته یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار سرزمین‌های غیر وجود داشته ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده‌ایم که خود به شکل تقسیم سرزمین‌های جهان و ایجاد امپراتوری‌های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است.

اولین کشورهای استعمارگر تاریخ

- اسپانیا و پرتغال
- هلند
- انگلیس
- فرانسه

مستعمره: یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً در همه شئون تابع دولت امپریالیستی استیلاگر است. این دولت و انحصارات امپریالیستی آن از مستعمره به‌عنوان مواد خام و نیروی کار ارزان

بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه‌گذاری‌های پرسود و همچنین به‌مثابه پایگاه‌های نظامی و سوق‌الجیشی استفاده می‌کنند.

دوره اول استعمار

استعمار دوره باستان اولین دوره از استعمار در سطح جهان است؛ تاریخ استعمارگری با دست‌اندازی فنیقی‌ها^{۹۲} بر کرانه‌های دریای مدیترانه آغاز می‌شود. فنیقی‌ها در قرن‌های یازدهم تا نهم پیش از میلاد به استعمار حوزه مدیترانه پرداختند و نخست در تیره^{۹۳} و سپس در کارتاژ^{۹۴}، چندین کوچ‌نشین در سراسر کرانه شمالی آفریقا به وجود آوردند. نامدارترین ماندگاه^{۹۵} آنان (یعنی کارتاژ)، خود رفته‌رفته دولت استعمارگر و امپراتوری پهناوری شد که در اوج عظمت خود از شهرهای لیبی تا کرانه شبه‌جزیره ایبری^{۹۶} دامنه داشت؛ هدف اصلی از ایجاد این کوچ‌نشینی‌ها گسترش بازرگانی بود.

هم‌زمان با فنیقی‌ها، یونانی‌ها هم به جستجوی مستعمره پرداختند، اما نوع استعمار و انگیزه مستعمره‌سازی یونانی‌ها با فنیقی‌ها تفاوت عمده داشت. بعضی از کوچ‌نشین‌های یونانی، مانند ماندگاه‌های فنیقی، برای تجارت و گسترش بازرگانی برپا می‌شد، ولی انگیزه‌های سیاسی و حادثه‌جویی و فشار افکار عمومی هم از عوامل عمده مهاجرت یونانی‌ها از شهرهای یونانی بود. نظام حکومت در مستعمره‌های یونان با نظام حکومت در مستعمره‌های امروز همانندی چندانی نداشت. تمام مستعمره‌های یونان، به جز مستعمره‌های

^{۹۲} فنیقیان یا کتانیان یا کتانیان یکی از اقوام سامی‌تبار بودند که در حوزه دریای مدیترانه می‌زیستند؛ فنیقیان پیشه بازرگانی داشتند و مردمی آرام و با فرهنگ بودند. خط فنیقی که اینان با آن می‌نوشتند را مادر خط‌های کنونی، البته به جز شرق آسیا می‌دانند.

^{۹۳} تیره (به ترکی استانبولی) شهری است در کشور ترکیه که در استان ازمیر واقع شده‌است.

^{۹۴} قرطاج یا کارتاژ معنای شهر نو؛ نام شهری باستانی در شمال آفریقا -جایی که اکنون کشور تونس جای گرفته‌است و تمدنی که با مرکزیت این شهر پدید آمد بود، جای این شهر در گوشه‌خاوری دریاچه تونس در امتداد مرکز شهر تونس کنونی بود.

^{۹۵} مکانی مشخص برای توقف و زندگی یکجا نشینی.

^{۹۶} شبه‌جزیره ایبری در جنوب غربی اروپا قرار دارد و کشورهای اسپانیا، پرتغال، آندورا و جبل‌طارق را در بر می‌گیرد. تاریخ‌دانان بر این باورند که نخستین تمدن در ایبری مربوط به مینوسی‌ها بود و بنیاد شهری در اندلس که در داستان‌ها به نام تارتوسوس از آن یاد شده را به‌دست مینوسی‌ها دانسته‌اند. پس از این مردم، سلتی‌های هند و اروپایی تبار به این منطقه آمدند که بازمانده‌های زیادی از این قوم بر جای مانده‌است. اما سلتی‌ها در ایبری نتوانستند چندان در آرامش به‌سر ببرند و کارتاژهای سامی‌نژاد که در جریان جنگ اول پونی سرزمین‌های زیادی را از دست داده‌بودند برای جبران این مافات، کوچ‌نشین‌های متعددی را در شبه‌جزیره ایبری بنیاد کردند.

دولت شهر^{۹۷} آتن، استقلال کامل داشتند و تنها از لحاظ نظامی و اقتصادی به دولت اصلی وابسته بودند و مهم تر آنکه به مستعمره از آغاز، استقلال داده می شد.

شیوه استعمارگری روم نیز دگرگونه بود، این دولت بیشتر در خشکی و از راه فتح نظامی به گسترش خاک خود می پرداخت. در دوره امپراتوری روم، مستعمره‌ها، در واقع، پایگاه‌هایی برای پراکندن فرهنگ رومی بودند. پس از برافتادن امپراتوری روم تا برآمدن اروپا در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم، نمونه‌های بارز دولت‌های استعمارگر دولت‌شهرهای ایتالیا در کرانه‌های مدیترانه بودند. در سده‌های دوازدهم و سیزدهم جنوا و ونیز و مستعمره‌هایی در کرانه‌های اسپانیا و سرزمین‌های بربرنشین (مراکش، تونس، الجزایر) و نیز در دالماسی و جزایر یونان داشتند. این مستعمره‌ها، مانند مستعمره‌های فنیقی، بیشتر قرارگاه‌های تجارته بودند.

دوره دوم استعمار

دومین دوره از روند استعمارگری در سطح جهان در قرون ۱۵ و ۱۶ اتفاق افتاد. مستعمره‌های ایتالیایی به دوره‌ای از تاریخ استعمار که مرکز آن مدیترانه بود پایان داد و از آن پس تاریخ استعمار بر محور اقیانوس‌های اطلس، هند و سپس اقیانوس آرام گشته است. از این دوره است که نفوذ اروپا در دنیای غیراروپایی گسترش می‌یابد.

کشف قاره آمریکا دولت‌های بزرگ اروپایی از جمله اسپانیا، پرتغال، فرانسه، انگلستان، هلند را برانگیخت که به تصرف سرزمین‌های تازه یافته آن قاره پردازند و این سرآغاز استعمار جدید و تشکیل امپراتوری نو است.

^{۹۷} دولتشهر (City-state) دولتی است که فقط در یک شهر و مناطق اطراف آن شهر حاکم است؛ نخستین آنها در منطقه بین‌النهرین به وجود آمده‌اند اما دولتشهرهای مهم در یونان سرشناس می‌باشند.

امپراتوری اسپانیا در آمریکای مرکزی و جنوبی در اوایل سده شانزدهم وسعت گرفت و دولت پرتغال که برزیل را تصرف کرده بود، به کرانه غربی چشم داشت. از این زمان فرانسه، انگلستان و هلند هم به پیروی از اسپانیا و پرتغال وارد میدان شدند، و در آمریکای شمالی، جزایر هند غربی، کرانه‌های آفریقا و آسیا چندین مستعمره برای خود فراهم کردند. اگرچه به دنبال آنان دانمارکی‌ها و سوئدی‌ها هم در این موج گسترش‌گری و استعمارگری شرکت جستند، اما در سده‌های هفدهم و هجدهم دولت‌های اروپای غربی پیش‌گام استعمار بودند. در این دوره، انگیزه‌های استعمار بیشتر همان انگیزه‌های دوره‌های پیشین بود یعنی دست‌یافتن به منابع تازه یا گسترش داد و ستد و بازرگانی، ولی حادثه‌جویی و فشار مذهبی و سیاسی هم در مهاجرت اروپاییان و تشکیل مستعمره‌ها بی‌اثر نبود.

پس از آن دوره جنگ‌های استعماری آغاز شد و چند جنگ بین دولت‌های اروپایی سبب دست به دست گشتن مستعمره‌ها شد. هلند بر سر جزایر سپیک بر پرتغال چیره شد، انگلستان برای چنگ انداختن بر بازرگانی کرانه‌های آفریقا و هند با فرانسه از در جنگ درآمد، و سرانجام، مستعمره‌های فرانسه در کاندان و برخی جزایر هند غربی زیر نظارت انگلستان قرار گرفت. قرن هفدهم دوره رشد شتابان سیاست استعماری بود و دو عامل در پیروزی‌های دولت‌های استعمارگر نقش عمده و سرنوشت‌ساز یافت، یکی قدرت نیروی دریایی برای از بین بردن رقیبان، و دیگری، تولید یا فرام کردن کالاهای صنعتی برای حمل به مستعمره‌ها با کشتی. اسپانیای قرن هفدهم این هر دو را نداشت و هلند یارای رقابت با فرانسه و انگلستان را نداشت، و در نتیجه این دو دولت سرآمد دولت‌های استعمارگر شدند. این دوره از تاریخ استعمار در اواخر قرن هجدهم به پایان رسید.

سومین دوره استعمارگری در جهان، در سده‌های نوزدهم و بیستم اتفاق افتاد. رشد دادوستد اقتصادی به انقلاب صنعتی انجامید و بنیاد اقتصادی و سیاسی کشورهای استعمارگر را دیگرگون کرد و کار بهره‌کشی از منابع مستعمره‌ها بیش از پیش بالا گرفت و این سرزمین‌ها مبدل به منابع ماده خام برای صنایع کشورهای صنعتی و بازار فراورده‌های آن‌ها شدند. دوره انقلاب‌های اروپایی با موج آزادی‌خواهی مستعمره‌ها همراه شد. ایالات متحد آمریکا (مستعمره پیشین انگلستان در آمریکای

شمالی) در این راه پیشگام شد، و به دنبال آن انقلاب‌ها و نهضت‌های آزادی‌خواه در آمریکای مرکزی و جنوبی که استعمار اسپانیا و پرتغال آن‌ها را ویرانه کرده بود، در گرفت. سال‌های نخست سده نوزدهم با توسعه مستعمره‌های بریتانیا در کانادا و ایجاد مستعمره‌های جدید در استرالیا، آفریقای جنوبی و زلاندنو قرین بود. مهاجرت‌های بزرگی که در ساهای میانه این قرن رخ داد و افزایش تقاضای انگلستان صنعتی برای مواد غذایی و مواد خام این مستعمره‌ها را به صورت دومینیون‌های بزرگی درآورد که دولت‌هایشان نیمه‌استقلالی داشتند. در همان زمان منافع بازرگانی بریتانیا سبب توسعه نظارت این دولت بر نواحی استوایی و تأسیس مستعمرات فرمانگزار زیر نظارت و اداره وزارت مستعمرات انگلستان شد. در ربع آخر قرن نوزدهم، بر اثر رشد صنعت و سرمایه‌داری، بار دیگر رقابت‌ها و مبارزه‌های بین‌المللی استعماری اوج گرفت و در نتیجه، دامنه نفوذ فرانسه به شمال آفریقا کشیده شد و این دولت قسمت‌های بزرگی از آفریقای شمالی را زیر سلطه و نظارت خود درآورد. به دنبال فرانسه، اسپانیا و ایتالیا و هم دامنه نفوذ خود را تا آن حدود گسترش دادند. آلمان در پایان قرن نوزدهم وارد کشاکش‌های استعماری شد و با ورود این دولت به میدان، تقسیم سرزمین‌های آفریقایی بین دولت‌های استعمارگر همه‌گیر شد و سرانجام، انواع تازه‌ای از مستعمره با عنوان تحت‌الحمايه و حوزه نفوذ پیدا شد. کشاکش بر سر جزایر اقیانوس آرام و برپا کردن قرارگاه‌های تجارتي در چین که با رخدادهای اخیر همراه شد، ایالات متحد آمریکا را به عنوان یک دولت استعمارگر جدید در صحنه کشاکش‌های استعماری پدیدار کرد. جنگ جهانی اول تقسیم مستعمره‌ها را متعادل‌تر کرد و در عین حال، نوع جدیدی از مستعمره را به انواع پیشین افزود و آن سرزمین زیرسرپرستی بود. پیدایش نهضت‌های ملی در آسیا و آفریقا، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، به سروری استعماری اروپا بر بسیاری از سرزمین‌های این دو قاره پایان داد و امروز، جز چند منطقه کوچک در این دو قاره، مستعمره به معنای قدیم آن وجود ندارد.

استعمار نو، مفهومی است که به روش‌هایی گفته می‌شود که پس از دوران استعمار کهن، برای تسلط اقتصادی و سیاسی بر کشورها و بهره گرفتن از آن‌ها بکار گرفته می‌شود.

تکثیر گرایی^{۹۸}

تکثیر گرایی علمی عبارت است از:

روش علمی یا به عبارت دقیق‌تر روش اثبات تجربی یک پدیده به گستره‌ای از روش‌ها اشاره دارد که برای بررسی پدیده‌ها، دست‌یافتن به دانش نوین، یا بازسازی و درهم آمیزی دانش‌های پیشین به کار می‌رود. یک روش پژوهشی برای این که علمی به شمار آید باید بر پایه داده‌های مشاهده‌پذیر، تجربی و اندازه‌گیری شونده ساخته شده باشد و از یک رشته بنیادهای روشن استدلالی پیروی کند. به دیگر سخن، در روش دانشورانه، داده‌ها از راه مشاهده و آزمایش گردآوری می‌شوند، و پس از آن تدوین (فرمول‌بندی) شده و با فرضیه‌های موجود سنجیده می‌شوند. با این که رویه‌ها در شاخه‌های گوناگون بررسی دانشورانه ناهمسانی‌هایی دارند ولی شناسه‌های ویژه‌ای وجود دارند که روش دانشورانه را از روش‌های دیگر دانش جدا می‌کنند. پژوهشگران علمی، برای آشکارنمایی یک پدیده انگاره‌هایی را پیش کشیده و سپس پژوهش‌های تجربی را برای آزمودن این انگاره‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند.

تکثیر گرایی علمی از طریق سؤال ساخته شده

ممکن است به توضیح مشاهدات خاصی اشاره کند. برای مثال در سؤال "آیا آسمان آبی است؟" هر چند می‌تواند دارای پاسخ باز باشد. یا در سؤال "چگونه می‌توانم دارویی خاص را برای درمان بیماری خاصی بسازم؟" که در این مرحله غالباً درگیری پیدا کردن و ارزیابی کردن بر اساس آزمایشات گذشته، مشاهدات علمی شخصی و/یا ادعاها همراه با پیگیری کردن کار دیگر دانشمندان، می‌شویم. اگر پاسخ را بدانیم، می‌تواند سؤال دیگری که بر شواهد تأکید داشته باشد، مطرح شود. هنگام استفاده از روش علمی برای تحقیق، تعیین کردن یک سؤال خوب می‌تواند بسیار دشوار باشد و بر نتایج تحقیقات تأثیر گذار باشد.

تکثیر گرایی علمی از طرق فرضیه

حدسی است که در حال طرح سؤال هستیم به وجود می‌آید که می‌تواند برای هر رفتار ارائه شده توضیحی بدهد. فرضیه ممکن است بسیار علمی باشد. برای مثال اصل همسان سازی انیشتین یا فرضیه فرانسیس کریک که می‌گوید: DNA، RNA را مجبور به ساختن پروتئین می‌کند. یا این که ممکن است دامنه گسترده‌ای داشته باشد. برای مثال، گونه‌های ناشناخته‌ای که در ژرفای ناشناخته اقیانوس‌ها زندگی می‌کنند. یک فرضیه آماری یک حدس در مورد یک جمعیت آماری داده شده است. به عنوان مثال، جمعیت، ممکن است افرادی که به یک بیماری خاص مبتلا هستند، باشد و حدس: یک داروی جدید بیماری برخی از این افراد را درمان خواهد کرد. معمولاً شرایط با فرضیات آماری، مرتبط با فرضیه بی اثر و فرضیه‌های جایگزین است. فرضیه بلااثر، حدسی است که بنا به فرضیات آماری اشتباه است. برای مثال این که داروی جدید بی تأثیر بوده و بیماران بهبود یافته با فاکتور شانس بهبود یافته‌اند. محققان معمولاً می‌خواهند ثابت کنند که فرضیه بلااثر درست نمی‌باشد. فرضیه جایگزین نتیجه‌ای است که آن را می‌خواهیم که در این مثال دارو بهتر از شانس است. نتیجه‌گیری نهایی: فرضیه علمی بایستی فریبکارانه فرض شود، این به این معناست که نتیجه احتمالی یک آزمایش را که با پیش‌بینی‌های حاصل از فرضیه سازگار است را می‌توان شناسایی کرد؛ در غیر این صورت، نمی‌توان آن را به طور معناداری مورد آزمایش قرارداد.

تکثیر گرایی علمی از طریق پیش بینی

شامل تعیین عواقب منطقی فرایض می‌گردد. پس از آن یک یا چند پیش بینی برای آزمایشات بیشتر انتخاب می‌گردد. به نظر نمی‌رسد که یک پیش بینی فقط تصادفاً درست از آب در بیاید، و اگر پیش بینی صورت پذیرد بیشتر قانع کننده می‌شود؛ همچنین اگر پاسخی برای پیش بینی‌ها موجود نباشد، در دست داشتن شواهد قوی تر خواهد بود بر اثر درک طرفداری. (به قسمت تضاد در گذشته مراجعه شود). به طور مطلوب، پیش بینی بایستی فرضیه را از گزینه‌های احتمالی تشخیص دهد؛ اگر دو فرضیه دارای پیش بینی مشابهی باشند، شواهد پیش بینی درست نمی‌باشد، شواهد پیش بینی منحصر بفرد بوده و برای

یک یا دو مورد دیگر نمی‌باشد. (این اظهارات در مورد قدرت نسبی شواهد می‌تواند از نظر ریاضی با استفاده از قضیه بایس صورت گیرد)

تکثیر گرایی علمی از طریق آزمایش و آزمون

تحقیق درباره امکان محقق شدن فرضیه پیش بینی شده در دنیای واقعی می‌باشد. دانشمندان (و دیگر افراد) با انجام آزمایشات فرضیه‌ها را آزمایش می‌کنند. هدف از یک آزمایش تعیین اینکه آیا مشاهدات دنیای واقعی با پیش بینی‌های حاصل از یک فرضیه مطابق است یا خیر، می‌باشد. اگر آنها مطابقت داشته باشند، اطمینان به این فرضیه افزایش می‌یابد؛ در غیر این صورت، اطمینان به آن کاهش می‌یابد.

تکثیر گرایی علمی از طریق پروسه یا روند

کلی شامل ساختن حدس‌ها (فرضیه‌ها)، پیش بینی کردن از آنها به‌عنوان عواقب منطقی است و سپس انجام آزمایش‌ها بر اساس پیش بینی‌های صورت گرفته برای تعیین اینکه آیا حدس اولیه درست بوده است یا خیر.

تکثیر گرایی دینی عبارت است از:

پلورالیسم (کثرت‌انگاری یا فراوانی) نسبت به دین، نظریه‌ای است که برخی از دانشمندان و متکلمین غربی با تأثیرپذیری از دیدگاه خاصی در پاسخ به بعضی مسائل عقیدتی و همچنین برای حل برخی از مشکلات اجتماعی ارائه می‌دهند. پلورالیسم یا (کثرت باوری)، نظریه‌ای است که به لزوم کثرت عناصر و عوامل در جوامع و مشروعیت منافع آن‌ها باور دارد. فرهنگ معین. افتادن در دام (باور اکثریت/محافظه کاری جمعی) و غفلت کردن از همه چیز یا بیشتر چیزهای که مردم بدان اعتقاد دارند لیکن فاقد دلایل علمی است. امتداد جریان‌های فکری قرون وسطا در دوران جدید هم قابل ردیابی است. در اخلاق مدرن یهودی، باوجود کسانی که تا حد زیادی خواهان تداوم ارزش‌های سنتی بودند، نهضت اخلاقی موسار به رهبری ربی سالان‌تر، در قرون نوزدهم از الهیات عصر روشنگری تأثیر پذیرفت.

در حالی که راست کیشان یهودی، بر مجزا بودن اخلاق یهودی به عنوان یک اخلاق دینی از اخلاق و منطق کانت تأکید می کردند، اصلاح طلبانی نظیر موسی مندلسون و موریتز لازاروس مدعی بودند که اخلاق یهودی کاملاً منطبق با اساس اخلاق کانتی و دنباله رو آن است.^{۹۹} تا پیش از سال ۱۷۸۹ در اروپا و مدت ها پس از آن در جهان اسلام، یهودیان به هیچ وجه مجاز به شرکت در کارهای فرهنگی و تهذیب جوامع خویش نبودند. پس از آن سال ها، هنگامی که انجام دادن این امور برای یهودیان ممکن شد، آنان با شیفستگی زیاد از آن استقبال کردند. این فضای باز فرهنگی و مشارکت بیشتر مردم در امور فرهنگی، یکی از مهم ترین ویژگی هایی است که یهودیت معاصر را از یهودیت قرون وسطا متمایز می کند. دیگر ویژگی متمایز کننده یهودیت این دوران، شیوه های است که بر اساس آن، این آیین به جنبش ها، گرایش ها و حتی فرقه های رقیب متعدد تبدیل شده است. از این روی، آن-گونه که در قرون وسطا اعمال می شد اگر هم در مواردی دیدگاه های گوناگون وجود داشت، ذاتاً در جهت یک نظر، و عقیده قرار می گرفت؛ البته این نظر، خلاف عقیده های است که یهودیت را از ابتدا آیینی وفادار به پلورالیسم می داند. پلورالیسم دینی در دهه های اخیر با کار جان هیک در جهان مسیحی بالا گرفت. ایشان می دید که بسیاری از غیر مسیحی ها تحت تأثیر ادیان دیگر، انسان هایی پاک و بی آزار بار آمده اند، بنابراین گفت: پس نگوئیم که مسیح خداست و فقط به وسیله او می توان به بهشت رسید! چرا که اگر قرار باشد تنها گروه مسیحیان به بهشت بروند، پس عمل خیر بقیه چه می شود؟ اصطلاح شناخته شده پلورالیسم مأخوذ از فرهنگ غربی است و ابتدا در سنن کلیسایی مطرح بود؛ در مورد شخصی که دارای چند منصب کلیسایی بود اصطلاح پلورالیسم را به کار می بردند. اما امروزه در عرصه فرهنگی بدین معنی است که در یک عرصه فکری و مذهبی، عقاید و روش های گوناگونی مورد قبول باشد. از همین جاها بود که بحث پلورالیسم دینی مطرح شد؛ بنابراین، مفاد پلورالیسم دینی از آثار و کشفیات عصر جدید است. امروزه از پلورالیسم دینی معنای دیگری منظور می شود که با معنای اصلی متفاوت است و آن اینکه حقیقت مطلق و نجات و رستگاری را منحصر در یک دین و مذهب و پیروی از یک شریعت و آیین ندانیم بلکه معتقد شویم که حقیقت مطلق، مشترک میان همه ادیان است و ادیان مذاهب، شریعت ها

و آیین‌های مختلف، جلوه‌های گوناگون حق مطلق‌اند و در نتیجه همه ادیان و مذاهب، به نجات دست می‌یابند. در دنیای غرب، در برابر پلورالیسم دینی، دو مکتب فکری دیگر، با عنوان انحصارگرایی و شمول‌گرایی نیز مطرح است. انحصارگرایی بر آن است که راه نجات و رستگاری در یهودیت سپس در مسیحیت تاثیر پذیرفته است. نه از آن روی که حقیقت ناب تنها در آئین مسیحیت یافت می‌شود بلکه از آن روی که تجلی الهی، منحصرأدر مسیح واقع شده است (در اعتقاد مسیحیان، عیسی مسیح و خداوند یکتا دارای یک ذات هستند) و چون راه نجات، در گرو عنایت و لطف الهی است که از طریق تجلی او بر بشر دست‌یافتنی است و نیز تجلی خداوند شخصی بوده و فقط در مسیح رخ داده‌است، پس راه نجات منحصرأدر آیین مسیحیت است. کارل بارت متکلم مسیحی پیرو آئین پروتستان از طرف‌داران این نظریه است. از دیدگاه شمولگرایی فقط یک راه رستگاری وجود دارد و این راه خاص، صرفاً در یک دین و مذهب خاص، قابل شناخت نیست و در عین حال، همه می‌توانند در این راه قدم بگذارند هر چند که به شرایط خاصی که در آن دین مطرح شده است گردن نهند. شمول‌گرایی، این اصل کثرت‌گرایی را که لطف و عنایت خداوند به انحاء مختلف در مورد پیروان ادیان گوناگون تجلی یافته‌است را نیز قبول دارد. هر کس می‌تواند رستگار شود هر چند از اصول اعتقادی دین حق چیزی نشنیده باشد. کارل رانر متکلم مسیحی پیرو مذهب کاتولیک از طرف‌داران این نظریه است.

تعریف کاملی که بر اساس آن، ویژگی‌های مورد اتفاق برای پلورالیسم دینی در نظر بگیریم، وجود ندارد اما دست‌کم چند نوع کاربرد مختلف برای این واژه سراغ داریم:

اول آنکه پلورالیسم دینی به معنای مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز برای جلوگیری از جنگ‌ها و تخاصمات. به عبارت دیگر، کثرت‌ها به عنوان واقعیت‌های اجتماعی پذیرفته شوند و مصلحت جامعه، این نیست که به جان هم بیفتند بلکه باید همزیستی داشته باشند نه اینکه با هم یکی شوند. در قلمرو ادیان و مذاهب هم، دو فرقه، در عین حال که گرایش‌های خاص و متفاوت از هم دارند، به هم احترام می‌گذارند و عملاً با یکدیگر درگیر نمی‌شوند در عین حال که هر کسی نظر خودش را صحیح و نظریه بقیه را

نادرست می‌داند اما در عمل، برادرانه زندگی می‌کنند. برخی، تسامح^{۱۰۰} را غیر از پلورالیسم می‌دانند و می‌گویند در تسامح، انسان آزادی و حقوق دیگران را محترم می‌شمارد اگرچه معتقد باشد که همه حقیقت پیش خود اوست. این تعریف از پلورالیسم سه گونه تفسیر را متحمل است: اول آنکه متدینان با روش عقلی و منطقی و خردپذیر، باید به بررسی اصول دینی تمام ادیان بپردازند و با ضوابط معرفت‌شناسی و منطقی، به سایر ادیان، گوش فرا دهند تا به دین صحیح‌تر نایل آیند. این که تمامی سخنان دین‌های دیگر هم‌زمان درست باشند امکان‌پذیر نیست چرا که یزدان لا یجتمعان اما از نظر اسلام می‌توان به بعضی از نکات صحیح و درست سایر ادیان توجه نمود به‌طور مثال آیه ۱۸ سوره زمر: فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه؛ آن بندگان که سخن بشنوند و به نیکوتر آن عمل کنند. می‌توان سخنان دیگران را شنید و به بهترین آنها که از نظر اسلامی اشتباه نباشد گوش فرا داد. چراکه اسلام ملاک صحت و سنجش را دین اسلام قرار داده است^{۱۰۱}. پس حق گرایانه روی دل خود را به سوی این دین کن همان طریقه و آیین فطری خدا که مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته، هرگز تبدیلی در آفرینش خدا نباشد، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند^{۱۰۲}. و سخن پروردگارت از نظر راستی و عدل کامل شد، هرگز سخنان او را تبدیل کننده ای نخواهد بود، و اوست که شنوا و داناست.

دوم آنکه تفسیر تبادل‌نظر و گفتگوی بین‌الادیان از منظر روانشناسانه؛ بدین معنا که متدینان ادیان و مذاهب مختلف، با احساس همدلی و شرح صدر، برای تقریب قلبی و باطنی با یکدیگر به گفتگو بنشینند و با تسامح، برای زوال تشنج‌های اجتماعی، حلقه‌هایی ترتیب دهند، گرچه هیچ‌گاه به نتایج یکسان معرفت‌شناختی نایل نیایند.

Tolerance^{۱۰۰}

^{۱۰۱} سوره روم، آیه ۳۰

^{۱۰۲} سوره انعام آیه ۱۱۵

سوم آنکه رویکرد گفتگوی بین‌الادیان بر اساس تردید در معتقدات دینی خود. این تفسیر با چنین پیش‌فرض علاوه بر آنکه نظام گفتگو را برهم می‌زند و اصل مسئله را محو می‌سازد، با دستاوردهای مکتب اهل بیت (خانواده محمد پیامبر مسلمانان) نیز ناسازگار است. علی در باب استقامت در دین و حفظ آن می‌گوید: افضل السعاده استقامه الدین^{۱۰۳}

کاربرد دوم) اینکه دین واحدی از طرف خداوند آمده که چهره‌هایی مختلف دارد. در اعتقاد اسلام، مسیحیت، یهودیت و اسلام و زرتشتیت به معنای خاص، همه ادیان، چهره‌های یک حقیقتند. اختلاف در جوهر ادیان نیست بلکه در فهم دین است. کسانی به گونه‌ای آن امر الهی را فهمیدند و یهودی شدند، عده‌ای دیگر، به شکل دیگری فهمیدند و مسیحی شدند و کسانی، به شکل دیگری فهمیدند و مسلمان شدند. نباید بگوئیم که این مذهب، درست است و آن نادرست. یا این دین درست است و دیگری نادرست. اصلاً این بحث‌ها، جایی ندارد. برای اینکه هر کس، طبق ذهنیت و شرایط خود، درکی از این واقعیت دارد. آنچه در اختیار ماست، فهم‌های مختلفی است که به صورت قاطع نمی‌توان ادعا کرد که کدام بهتر یا درست است. البته با یک قراینی می‌توان فهمی را بر فهم دیگر ترجیح داد. ما صراط مستقیم نداریم بلکه صراط‌های مستقیم داریم. این پلورالیسم یعنی پذیرفتن چند نوع فهم و چند نوع برداشت و چند نوع معرفت نسبت به یک حقیقت واحد، حتی اگر با یکدیگر متضاد باشند.

کاربرد سوم) نظر دوم دست کم به صورت فرض حقیقت واحدی به نام اسلام را نزد خدا می‌پذیرفت که حق است منتها ما به آن دسترسی نداریم و لذا هر کسی هر چه می‌فهمد، همان حق است. اما دیدگاه سوم، دیدگاه دیگری است و آن اینکه اصلاً، حقایق هم حقایق کثیرند. در این قلمرو اصلاً با تناقض روبرو هستیم؛ چون نمی‌شود گفت، وجود و عدم، راست و دروغ هر دو با هم هستند.

کاربرد چهارم) نوع چهارمی از پلورالیسم نیز هست و آن اینکه: حقیقت، مجموعه‌ای از اجزا و عناصری است که هر یک از این عناصر در یک دین از ادیان یافت می‌شود و در این صورت، حقیقت، مطلب

واحدی نسبت به یک موضوع واحد نیست و ماهم هیچ دین جامعی نداریم بلکه مجموعی از ادیان، دارای حقیقتند که هر یک سهمی از حقیقت دارند. خلاصه هیچ دینی که جامع همه حقایق و خالص از همه باطل‌ها باشد، وجود ندارد. نه مسلمان و نه هیچ کس دیگری نمی‌تواند بگوید که دین من به تمام حقیقت رسیده‌است.

تکثیر گرایی سیاسی عبارت است از:

یک نوع نگرش فلسفی و سیاسی است که در فرم پایه‌ای بیانگر تنوع در افکار و پذیرش نظرات متعدد است. تکثیر گرایی در واقع یک مفهوم کلی و به معنای پذیرفتن گوناگونی است. این مفهوم به روش‌های مختلف و در مباحث گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. در سیاست تکثیر گرایی به معنای پذیرش گوناگونی علایق و عقاید در بین مردم است و می‌توان گفت تکثیر گرایی سیاسی یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های مردم‌سالاری مدرن به شمار می‌رود. در سیاست مردم‌سالارانه، تکثیر گرایی یک اصل راهنماست که به هم‌زیستی مسالمت‌آمیز علایق و عقاید مختلف می‌انجامد. برعکس اقتدار گرایی و پارتیکولاریسم (دلبستگی به مرامی خاصی)، تکثیر گرایی با پذیرش گوناگونی عقاید بر این اصل پافشاری می‌کند که اعضای یک جامعه می‌توانند اختلافات خود را با استفاده از گفتگو همسو سازند. نوشتار فدرالیست از ارکان سیستم سیاسی ایالات متحده آمریکا است. یکی از ابتدایی‌ترین استدلال‌ها در مورد تکثیر گرایی سیاسی را جیمز مدیسون در مقالات فدرالیست ارائه کرده است. در این نوشتارها، مدیسون این بیم را ایجاد کرده که تحزب گرایی در نهایت به یک جنگ داخلی می‌انجامد و در ادامه گفتارش به جستجوی بهترین راه برای جلوگیری از وقوع چنین رخدادی پرداخته‌است. مدیسون این نکته را به اثبات رسانده که بهترین راه برای جلوگیری از حزب گرایی، ایجاد فضایی است که در آن به هیچ‌یک از احزاب اجازه مسلط شدن بر سیستم سیاسی را ندهیم. این عقیده تا حد زیادی تکیه بر تغییر دائم تأثیر گروه‌های سیاسی دارد به طوری که از تسلط یک گروه جلوگیری کرده و در نهایت به یک رقابت دائمی بینجامد. کثیر گرایی سیاسی امیدوار است که فرایندهای تعارض و گفتگو در نهایت به مشخص شدن و متعاقب آن به درک بهترین راه برای تک تک افراد جامعه یا همان مصلحت عموم

بینجامد. چنین اصلی بر این نکته دلالت دارد که در یک چهارچوب پلورالیسمی مصلحت عموم یک مفهوم معین قیاسی نیست بلکه وسعت و مضمون مصلحت عمومی تنها می‌تواند در سایه گفتگو کشف شود. در نهایت، نتیجه مهم این فلسفه این است که عقیده هیچ گروه خاصی نمی‌تواند به‌عنوان حقیقت مطلق مورد تأیید باشد؛ بنابراین وجود هیچ گروهی که بتواند دو مفهوم مصلحت عمومی و حقیقت مطلق را با هم داشته باشد ممکن نیست. در نهایت ممکن است که یک گروه موفق شود تا عقیده خود را به‌صورت عقیده پذیرفته شده مطرح کند که البته این امر به جز با ایجاد مذاکرات در یک چهارچوب تکثر گرایانه محقق نخواهد شد و باید به‌صورت یک اصل کلی، به این نکته اشاره کرد که متصدیان یک چهارچوب تکثر گرایانه سالم نباید به‌صورت جانبدارانه عمل کنند و برای یک گروه خاص منافع نامتناسبی را ایجاد کنند. طرف‌داران تکثرگرایی سیاسی بر این عقیده هستند که استفاده از فرایند مذاکره بهترین راه برای رسیدن به مصلحت عمومی است چراکه زمانی که همه بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها و قدرت شریک شوند (و بتوانند حق خود از نتایج استفاده از قدرت را طلب کنند) مشارکت همه‌جانبه و همچنین حس تعهد بیشتری در جامعه شکل خواهد گرفت و در نهایت نتایج بهتری در طرح‌ها حاصل خواهد شد. در مقابل در جوامع استبدادی که قدرت در دست فرد یا گروهی متمرکز شده و تصمیمات به‌وسیله عده اندکی گرفته می‌شود امکان کارشکنی بیشتر است. روشنفکران معتقد به این اصل، در برابر اختلافات اعتقادی، به تناقض غیرقابل حل می‌رسند چرا که قبول موارد کاملاً متضاد، به تناقض و بن‌بست منجر می‌شود.

تکثیر گرایی فلسفی عبارت است از: نظر تاریخی به‌نوعی اندیشه مابعدالطبیعی اطلاق می‌شود. بر اساس این طرز تفکر که در مقابل یگانه‌انگاری (مونیسیم) است، واقعیت را نمی‌توان تک عنصری و مبتنی بر یک جوهر (جوهر فرد) دانست. عناصر اصلی تشکیل دهنده حقیقت هستی دو یا چند عنصره می‌باشند. در تاریخ فلسفه به نحله‌ها و مکاتب متفاوتی برمی‌خوریم که سیستم مابعدالطبیعی خود را بر اساس این طرز تفکر بنا نهاده‌اند.

تکثیر گرایی مکتب چندگانه گرایی عبارت است از: مکتب چندگانه گرایی یکی از مکاتب فلسفی پیشاسقراطی بود که در صدد وحدت بخشی به پاسخ های افراط گرایانه هراکلیتوس و الثائیان به مسئله ثبات و تغییر برآمد. وجه اشتراک چندگانه گرایان در باور به عناصر و ریشه های گوناگون برای مواد و ردّ یگانه انگاری بود. اما آنچه که ایشان را از هم متمایز می کند، تعداد ریشه های اولیه و ساختار هر ماده است. آناکساگوراس تعداد ریشه ها را به طور نامحدود بالا برد. می گفت همه مواد شامل همه ریشه ها و عناصر اولیه هستند؛ اما هر ماده ای را که در نظر بگیریم، آن عنصری جلوه می کند که آن ماده از آن بیش از سایر عناصر بهره برده است. ماده تا بی نهایت بخش پذیر است، اما حتی کوچک ترین ذره ماده شامل همه عنصرهاست. به نظر امپدوکلس، ریشه های اولیه همان عناصر اربعه هستند که جاویداند، ولی ممکن است به نسبت های مختلفی با هم آمیخته شوند و مواد مرکبی را که ما در طبیعت می بینیم، به وجود آورند. تغییر، تجلی در آمیختن و جداشدن مواد است. مهر عنصرها را به در آمیختن با هم، و ستیزه یا کین عنصرها را به گسستن دوباره از هم وا می دارد. مهر و کین نیز عنصرهایی مادی اند.

جامعه

جامعه در اصطلاح جامعه شناسی گروه های انسانی است مشروط بر این که دارای تعامل انسانی پایدار باشند که از نظر سرزمینی، حاکمیت یا انتظارات فرهنگی با هم وجه اشتراک دارند. جامعه خود به تناسب الگوی روابط بین افراد آن، قابل دسته بندی به زیر مجموعه های جمعیتی است تا با ماحصل تجمیع آنها جامعه را بسازند. جامعه واژه عربی است و برابر فارسی آن چپیره یا همبودگاه می باشد. در هر جامعه، باورها و اعتقادات جمعی فارغ از معقول یا غیر معقول بودن آنها، الگوهای رفتاری و هنجارهای اجتماعی آن جامعه را می سازند که همواره می تواند دستخوش تغییرات تدریجی باشد. مشارکت جمعی افراد جامعه فرصت ها و مزایایی را در اختیار افراد قرار می دهد که امکان تامین آن به شکل فردی مقدور نیست. از این رو با تعریف جامعه با مفهوم منافع جمعی روبرو می شویم که باید آن را از منافع شخصی متمایز دانست، هر چند در بسیاری از موارد این دو مفهوم با هم همپوشانی (برابر کردن یا موازی سازی) دارند. در یک مفهوم ساختارگرایانه، جامعه را می توان به عنوان یک بستر اقتصادی، صنعتی، فرهنگی

دانست که از مجموعه متنوعی ضمن متمایز بودن از یکدیگر همواره با هم در تعامل اند و روابط عینی بین آنها برقرار است، درحالی که مجموعه افراد غیر مرتبط را که در یک محیط به سر می‌برند نمی‌توان یک جامعه دانست. این تعامل حتماً تعامل فرهنگ ساختی و احیاناً منجر به تعامل علم ساختی هم هست؛ بنابراین، یک عده مهاجر یا پناهنده که مثلاً در یک اردوگاه، به مدت سه ماه گرد هم آمده‌اند اگر چه بسیار باشند، به عبارتی در این تعریف نمی‌گنجد و جامعه محسوب نمی‌شوند. زیرا شرط تعامل پایدار و تعامل فرهنگ ساختی را ندارد. در درون جامعه، به دلیل وجود علایق مختلف انسان‌ها و گروه‌ها، تضادهای اجتماعی وجود دارند؛ اما با وجود تضاد، تعادل و ثبات جامعه حفظ می‌گردد. در جامعه افراد نقش‌های گوناگونی را می‌پذیرند و به همان نسبت از مزایای اجتماعی مختلفی بهره‌مند می‌شوند. جامعه‌شناسی علمی است که به مسائل عینی جامعه و پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد. به شکل کلی جامعه به حدود استقلال اعضا در جمع توجه دارد که نه تنها در بین انسان‌ها، حتی در میمون‌های بزرگ مانند بابون‌ها، شمپانزه‌ها و در سطح کمتر در گوریل‌ها نیز وجود دارد. و انسان به تنهای مانند شرایط چون رایبسون کروزو قابل ارزیابی نیست و همه به‌نوعی درگیر در میزان حدود منافع فردی و جمعی می‌گردند.

مفهوم جامعه در علوم سیاسی

در علوم سیاسی جوامع از نظر ساختار سیاسی مورد توجه قرار دارند. به تناسب اندازه و پیچیدگی جوامع می‌توان دسته بندی‌های چون قوم، قبیله و در حد اعلا آن جوامع دولتی برای آن در نظر گرفت. این ساختارها بسته به شرایط فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی که این جوامع دارند، می‌تواند به اشکال و درجات مختلف قدرت سیاسی خود را به‌روز دهد.

مفهوم جامعه در جامعه شناسی نیک آیین

از نظر پیتروال برگر جامعه یعنی: “... یک دست آورد انسانی و دیگر هیچ با این تفاوت که این دست آورد همچنان در حال تغییر و تاثیر گذاری بر تولیدکنندگان خود است.” یعنی جامعه را انسانها ایجاد کرده اند ولی این آفریده هر روز بر می گردد و انسان و الگوهایش را بازتعریف می کنند.

گرهارد لسنکی جوامع را بر اساس **سطح فن آوری، ارتباطات و اقتصادشان** به پنج طبقه، دسته بندی می کند:

شکارچیان و جمع کننده ها

کشاورزی ساده

کشاورزی پیشرفته

صنعتی

ویژه (مانند جوامع ماهیگیری یا دریایی)

مشابه همین عمل را پیش تر از آن مرتون فرید (انسان شناس) بر اساس تکامل و ساختار سلسله مراتب جامعه مبتنی بر نقش حاکمیت انجام داده بود که دسته بندی وی شامل چهار دسته می باشد.

گروه های شکارچی - که وظایف و مسئولیتها در آنها تقسیم شده بود - که در مرحله بعد به جوامع کشاورزی ختم می شود.

گروه های قبیله ای که ساختار سلسله مراتبی و مقام و منزلت اجتماعی در سطح بسیار محدود وجود دارد.

گروه‌های سلسله مراتبی (کاست بندی شده) که توسط طبقه ارشد یا سردسته‌ها سرپرستی می‌شوند.

گروه‌های متمدن که ترکیبی پیچیده از طبقه بندی‌ها و سازمان‌ها توسط دولت‌ها اداره و سازماندهی می‌شوند.

از دیدگاه زمانی برخی از فرهنگ‌ها به تدریج به سمت تکامل و پیچیده‌تر شدن سوق یافتند و الگوهای اجتماعی آنها از مرحله ای به مرحله بعد ارتقاء یافت. قبایل شکارچی و خوشه چین با امکان ذخیره سازی خوراک یکجا نشین شدند و جوامع روستایی، کشاورزی را به وجود آوردند و به‌مرور روستاها به شهر و شهرها به کشور تبدیل شد.

تقسیم بندی جوامع بشری

جوامع گروهی‌های اجتماعی هستند که تناسب سبک معیشت و نوع استفاده از فناوری برای تامین نیازهای خود، قابل دسته بندی اند. هر چند در طول تاریخ انسان‌ها انواع متفاوتی از جوامع را بنا کرده اند ولی انسان شناسان تمایل دارند که جوامع را بر اساس نظام طبقاتی و نحوه دسترسی به منابع، مزایای و قدرت دسته بندی کند چرا که تقریباً در تمام در جوامع به تدریج فرایند طبقه بندی اجتماعی رخ داده و اعضا آن جامعه به سطوح مختلفی از قدرت و ثروت و اعتبار دست می‌یابند که منجر به نابرابری در بین مردم می‌شود از این نظر کلیه جوامع را می‌توان به سه دسته اصلی پیشاصنعتی، صنعتی و پساصنعتی طبقه بندی نمود.

پیشاصنعتی: در یک جامعه پیش صنعتی، تولید مواد غذایی که از طریق استفاده از نیروی انسانی و حیوانات انجام می‌شود، اصلی‌ترین فعالیت اقتصادی بوده است. این جوامع با توجه به سطح فناوری و روش تولید مواد غذایی، به زیر مجموعه‌ها شکار و جمع آوری، دامداری، باغداری، کشاورزی و فئودال قابل تقسیم هستند.

شکار و جمع آوری: در این جوامع روش اصلی تامین خوراک، جمع آوری روزانه گیاهان وحشی و شکار حیوانات وحشی بوده است. از این رو شکارچیان به طور مدام مجبور بودن برای تهیه غذا در حرکت باشند و امکان اسکان دائمی برای آنها وجود نداشته است و از این رو آثار باستانی چندانی از مردمان این دوره به جا نمانده است و معمولاً در قالب گروه‌های کوچک که امکان تامین غذا از محدوده جغرافیایی شان ممکن بوده باشد در کنار هم زندگی می‌کردند. هر چقدر منابع غذایی محل فراوان‌تر بوده، امکان زندگی در گروه‌های بزرگ‌تر نیز میسر می‌شده و همین افزایش تعداد اعضا گروه مبدا اولیه ایجاد ساختارهای اجتماعی سلسله مراتبی را به وجود آورده که به شکل سرپرستی در بین آنها اجرا می‌شده است. ولی در کل به دلیل نیاز به چالاکی برای جابه‌جایی به ندرت این فرصت را به وجود می‌آورده است که اعضا گروه از ۱۰۰ نفر بیشتر شوند. در این جوامع هر چند اشکالی از ساختار سلسله مراتبی وجود داشته و رهبری شخصی یا کاریزماتیک وجود داشته ولی اساساً امتیازات و جایگاه افراد درون گروه نسبتاً مساوی بوده و تصمیمات با توافق جمع گرفته می‌شده اند و صرفاً در شرایط ویژه بوده است که رهبر یا رئیس از قدرت خود استفاده می‌کرده است و یا اصولاً قدرتی برایش متصور بوده است و هیچ نظام سیاسی مدونی در بین اعضا گروه وجود نداشته است. اکثر افراد این جوامع دارای اشتراکات فAMILIARY بوده اند و سازماندهی آن مشابه ساختار خانواده بوده که همین امر در فرایند آموزش و تولید هم اعضا را نسبت به هم مکلف می‌نموده است.

دامپرور یا دامدار: این نوع جوامع نسبت به گونه قبلی پیشرفته‌تر محسوب می‌شدند و به جای جستجوی مداوم برای خوراک، افراد اقدام به رام و اهلی کردند حیوانات می‌کردند و خوراک خود را از آنها تامین می‌کردند ولی این شکل از زندگی افراد را وادار می‌کرده است که برای تامین خوراک حیوانات خود و استفاده از مراتع مناسب، به سبک زندگی عشایری سوق دهد. در این روش تامین خوراک به روش مطمئن تری رخ می‌داد و مسیر حرکت افراد جامعه بیش‌تر قابل پیش‌بینی بوده است. افزایش سطح تولید خوراک امکان رشد جمعیت بیشتر را به این جوامع بخشید ولی از طرفی برای تولید مواد غذایی نیاز به نیرو انسانی کمتری بود. این موضوع باعث شد که افراد جامع فرصت تخصصی کردن مشاغل و مسئولیت‌ها را پیدا کنند که منجر به پیچیده‌تر شدن ساختار این جوامع نسبت به گروه اول شد.

به‌عنوان مثال از نیرو مازاد بر نیاز برای تولید مواد غذایی گروهی به سمت ابزار سازی و تولید صنایع دستی و اسلحه سازی و حتی جواهر سازی کشیده شوند. اضافه محصول در این روش تولید جامعه را به ایجاد ساختارهای تجاری سوق داده و رونق و رواج تجارت موجب افزایش نابرابری در سطح جامعه انجامید. هر چه خانواده ای ابزار و کالاهای بیشتری در اختیار داشت، قدرت بیشتری کسب می‌نمودند و بین اعضا جوامع نابرابری بیشتری را ایجاد می‌کرد. در این مرحله انسان انتقال اموال از نسلی به نسل بعد را آموخت که ریشه تمرکز ثروت و قدرت موروثی در جامعه گردید.

باغبانی یا باغداری: استفاده از میوه و سبزیجات یکی از روش‌های تامین خوراک برای انسان بوده است که در جوامع باغدار مشابه آنچه در جوامع دامپرور دیده شد، برخی از گروه‌های انسانی با دخالت در فرایند رشد گونه‌های گیاهی مدنظر خود مانند حذف و سوزاندن گیاهان غیر مفید و استفاده از خاکستر به‌عنوان کود و امثالهم سعی بر تامین ساده‌تر و بیشتر خوراک می‌نمودند و در این راه وابسته به نیرو انسانی و ابزارهای ابتدای بودند. در این روال گروه چند سالی از یک منطقه استفاده می‌کردند و بعد از اینکه زمین مورد استفاده بی ثمر می‌شد آن را به حال خودش رها می‌کردند و روندی مشابه را برای منطقه جدید دیگری را از سر می‌گرفتند. این روش هرچند به معنی یکجا نشینی بشر نبود ولی مدت نسبتاً طولانی‌تر از جوامع پیش از خودش امکان اقی ماند در محل را داشتند و این موضوع باعث می‌شد که امکان ایجاد روستاهای موقت و یا دائمی را به تناسب شرایط محل زیست را داشته باشند. در این دوره امکان ایجاد روستاهای با جمعیت ۳۰ الی ۲۰۰۰ برای بشر ممکن گردید. در این جا نیز مشابه جوامع دامپرور، غذای اضافی منجر به پیچیده‌تر شدن نحوه تقسیم کار و افزایش جمعیت مازاد برای تولید خوراک گردید که منجر به تخصصی شدن مشاغل شد. از این مرحله به دلیل یکجا نشینی بیشتر آثار باستانی بیشتری به جامانده است. در این مرحله نابرابری در ثروت و قدرت به مراتب از مراحل قبل بیشتر شده و اشکال پیچیده‌تر ساختارهای سیاسی ظهور پیدا کردند.

جوامع کشاورزی: جوامع کشاورزی از پیشرفت‌های فناوری بیشتری برای کشت محصولات زراعی مورد نیاز در یک منطقه بزرگ استفاده می‌کردند و برخلاف جوامع باغداری محدود به مراقبت و

استفاده از امکانات موجود نبودند. جامعه شناسان این مرحله از رشد جوامع بشری را به نام انقلاب کشاورزی می‌شناسند و نام نهاده‌اند. در این جوامع امکان تامین خوراک از روش کشاورزی و نگهداری و پرورش حیوانات باعث گردید میزان محصول مازاد آنچنان زیاد شود که درصد بیشتری از افراد بدون نیاز از نگرانی در یافتن خوراک به شکل تخصصی‌تر به فعالیت‌های جنبی مورد نیاز جامع توجه کنند و شهرها به‌عنوان مراکز صنفی حمایت از حاکمان، معلمان، صنعتگران، بازرگانان و حتی رهبران مذهبی به وجود آمدند. همین امر باعث گردید درجه بندی‌های به مراتب بیشتری در سلسله مراتب اجتماعی بشر ایجاد شود. مثلاً در دوران انسان گردآورنده و شکارچی نقش زن و مرد با هم تقریباً برابر بود و چه بسا بانوان در گردآوری از مردان مؤثرتر بودند ولی در ساختار جدید نقش بانوان برای تهیه غذا کم‌رنگ‌تر شد و به تدریج باعث شد که تابع مردان گردند. با گسترش روستاها و شهرها به مناطق مجاور یکدیگر، ناگزیر تعداد درگیری جوامع مجاور نیز افزایش می‌یافت و به اجبار کشاورزان برای محافظت خود در برابر تهاجم همسایگان مجبور به تامین خوراک و امکانات برای گروه جنگاوران خود گشتند که به تدریج همین گروه جنگاوران به شکل طبقه اشراف سیستم حکومتی جدیدی را در جامعه ایجاد کردند که خود باعث آن می‌شد که در درون جامعه گروهی از فرادستان امکان استفاده بیشتر از کالاها و امکانات اعضا فرودست جامعه را پیدا کنند.

جوامع فئودال: فئودالیسم نوعی از جامع است که مبتنی بر مالکیت زمین شکل گرفته بود. برخلاف کشاورزان امروزی، در جوامع فئودالی، افراد مکلف بودند بر روی زمین‌های ارباب خود کار کنند و در مقابل از حمایت نظامی اربابان استفاده کنند. در عمل در این روش اربابان از دهقانان باعث خدماتی محدود و حق امتیاز مالکیت زمین سوء استفاده می‌کردند. و ساختاری را ایجاد کردن که املاک یک قلمرو فئودالی در نسل‌های متمادی در اختیار یک گروه محدود باقی بماند و خانواده‌های دهقانان آن قلمرو نیز مکلف بودند که نسل‌ها در همان زمین‌ها به ارائه خدمت به اربابان خود ادامه دهند.

جوامع صنعتی: در بازه سده‌های پانزدهم و شانزدهم یک سیستم اقتصادی جدید به تدریج شروع به جایگزینی با روش فئودالیسم نمود. سرمایه داری با رقابت آزاد که منبع تولید ثروت از زمین را به

ارزش تولید و مالکیت ابزار تولید جایگزین کرد. فرصت اکتشاف در سرزمین‌های جدید قاره امریکا و تجارت فلزات و ابریشم و ادویه خارجی در جوامع اروپایی موتور محرکه این سیستم جدید اقتصادی گردید. استفاده از نیرو ماشین آلات صنعتی باعث افزایش چشمگیر بهره‌وری شد و این افزایش بهره‌وری باعث مازاد تولید به مراتب بیشتر از دوران پیشین گردید و این افزایش صرفاً در حوزه محصولات کشاورزی و خوراک نبود و شامل کالاهای تولیدی نیز می‌شد. افزایش تولید منجر به افزایش رشد جمعیت و به دنبال آن افزایش نیرو مازاد بیشتر گردید به شکلی که در مراحل اولیه مردم مجبور به مهاجرت به شهرها و در مراحل بعد به سرزمین‌های دورتر گردید. این افزایش تعداد نیرو کار باعث گردید که سرمایه‌داران بتواند با دستمزدهای بسیار پایین امکان بهره‌برداری از نیرو کار را بیابند که منجر به تشدید نابرابری در جامعه نسبت به کلیه ادوار پیشین گردد.

جوامع پسا صنعتی: جوامع پسا صنعتی جوامعی هستند که بیش از این که متأثر از فرایند تولید کالا باشند تحت سلطه و سیطره اطلاعات، خدمات و فناوری بالا هستند. اکنون جوامع پیشرفته صنعتی بیشتر شاهد تغییر در بخش خدمات هستند تا تولید. به شکلی که مثلاً در ایالات متحده بیش از نیمی از نیرو کار در بخش صنایع خدماتی به کار گرفته می‌شوند که زمینه‌های مانند خدمات دولتی، تحقیق، آموزش، بهداشت، فروش، قانون و بانکداری از شاخص‌ترین آنها می‌باشند.

زندگی

زندگی، زیست یا حیات به فاصله میان تولد تا مرگ گفته می‌شود. هر موجود زنده، پس از تولد، آغاز به رشد و تکامل می‌کند و در نهایت به واسطه مرگ، این روند متوقف می‌شود. البته هنوز برخی ابهام و نارسایی‌هایی در این زمینه وجود دارد، از جمله ویروس‌ها که فقط از رشته‌دی‌ان‌ای تشکیل شده‌اند و به تنهایی و بدون وجود سلول میزبان، علایم موجودات زنده را نشان نمی‌دهند. برخی از دانشمندان ویروس‌ها را مرز میان موجودات زنده و غیر زنده و به صورت یک هاله (مانند نیم سایه) دانسته‌اند که کاملاً قابل جداسازی نیستند. آیا دی‌ان‌ای فرق موجودات زنده با غیر زنده است؟ آیا ساختاری هوشمند (وجود نظم بین سلول‌ها و اجزای مختلف)، موجود زنده را تشکیل می‌دهد؟ که البته سلول‌های سرطانی

این موضوع را رد می‌کنند زیرا در مقابل از بین رفتن شان مقاومت می‌کنند و مانع از کارکرد درست بدن می‌شوند (سلول‌ها بعد از پایان عمر، باید با سلول‌هایی جدید جایگزین شوند). به زبانی دیگر سلول‌های یک فرد سرطانی نامیرا شده و در مقابل مرگ خود و فرمان طبیعی بدن مقاومت می‌کنند ولی فرد سرطانی فردی زنده است با اینکه برخی از اعضای بدنش درست کار نمی‌کند. به تعریفی دیگر حیات نحوه خاص از هستی است که مبدأ ظهور علم و قدرت شده و عامل هماهنگ کننده اندیشه علمی و انگیزه عملی است، به طوری که اندیشه علمی بر انگیزه عملی اشراف و نظارت داشته و انگیزه عملی تحت هدایت اندیشه علمی، به صورت کوشش عینی ظهور یابد. تنفس، مهم‌ترین عامل حیاتی است. بعد از آن خوردن و آشامیدن مهم‌ترین اعمال حیاتی محسوب می‌شوند. جریان خون، رشد و نمو و تولید مثل از اعمال حیاتی مشترک بسیاری از موجودات زنده هستند.

اندیشه یا فکر

اندیشه یا فکر، یکی از نیروهای درونی انسان است که به مفاهیم مربوط است. ایمانوئل کانت از جمله فیلسوفانی است که در کتابش با عنوان سنجش خرد ناب درباره فکر و مفاهیم به بحث پرداخته است. اندیشه و تفکر عبارتست از؛ آغاز یک فرایند و فعالیت ذهنی جهت طرح سؤال و پرسش، بررسی و تحلیل داد‌های مفروض، تعریف راهکار ملزوم جهت نیل به مقصود است. دیگری قرار می‌گیرد به پایان نمی‌رسد انسان بدون اندیشه متصور نیست انسان. به تعبیری دیگر اندیشیدن سازمان دادن و تجدید سازمان در یادگیری گذشته جهت استفاده در موقعیت فعلی است. اندیشیدن فرایندی رمزی و درونی است که منجر به یک حوزه شناختی می‌گردد که نظام شناختی شخص متفکر را تغییر می‌دهد. اندیشیدن فرایندی است که از طریق آن یک بازنمایی ذهنی جدید به وسیله تبدیل اطلاعات و تعامل بین خصوصیات ذهنی، قضاوت، انتزاع، استدلال و حل مسئله ایجاد می‌گردد. اندیشیدن، تلاشی است ذهنی، برای پاسخ‌گویی صحیح و دقیق به سوالات ذهنی که به ابزاری چون منطق، خرد ورزی، دانش، تجربه و درک صحیح موضوع نیازمند است. اندیشیدن یا تفکر ساده‌ترین عمل ذهن به منظور یافتن رابطه بین دریافته‌های ذهنی می‌باشد. اندیشیدن در منطق عبارت است از مرتب ساختن امور معلوم برای رسیدن

به کشف مجهول. به عبارت دیگر فکر عبارت است از حرکت ذهن به سوی امور و مقدمات معلوم و سپس حرکت از آن امور معلوم به سوی کشف مقصود. هر یک از روش های تفکری را می توان متدهایی دانست که به کمک آنها، قسمتی از فرایند حل مسئله، با موفقیت طی می شود. تفکر برتر تفکری است که از بهترین روش ها به حل مسئله برسد.

تولید اندیشه یا فکر چیست؟ این واژه فقط در ایران بکار برده شده است. تا کنون هیچ تعریف و شاخصی برای آن بیان نشده است.

انواع روش های اندیشیدن یا تفکری

از میان انواع اندیشه انتقادی و اندیشه سیستمی در میان انواع دیگر اندیشه (در موضوع کتاب ما) تاثیر گذار و مهم تر هستند که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

اندیشیدن یا تفکر تحلیلی: انسانی که اندیشه را در مرکز و کانون پدیده ها قرار می دهد، بن بست و شکست در زندگی اش راه ندارد. در پیچ و خم های زندگی خودش راه خود را می گشاید. مدیریت زمان از سوی چنین فردی جدی گرفته می شود. گذشته و حال و آینده برایش معنادار می آید و واجد تأملات عقلانی در باب فردای خویش است. از همین روست که باید اندیشیدن، و البته درست اندیشیدن را، از کودکی در نظام تعلیمی آموخت و آن را همانند سایر دروس اصلی به منزله امری لازم و بایسته در برنامه ریزی درسی گنجانند و برایش به نحو شایسته ای سرمایه گذاری کرد. باید اذعان داشت آن چیزی که با کمال تاسف در نظام آموزشی ما از آن غفلت می شود و کمتر از آن سخن به میان می آید، چگونه اندیشیدن و درست اندیشیدن است. در هیچ دوره ای از نظام آموزشی، اعم از مقاطع ابتدایی و متوسطه و دانشگاه، به ما آموخته نمی شود که چگونه فکر کنیم. فقط گفته می شود در چه مورد فکر کنیم. نظام فعلی آموزش ما بیشتر بر پذیرش نسنجیده اندیشه دیگران، و مآلاً تقویت قوه حافظه و در نهایت ریختن محفوظات کلیشه ای بر برگه های آزمون شکل گرفته است. مواردی چون: توصیه بر انباشتن محفوظات، فقدان برنامه ای درسی تحت عنوان گفتگو و مباحثه، درس خواندن به جای مطالعه

کردن، عدم تقویت قوه پرسشگری و در عوض طرح پرسش‌های تستی و چهارجوابی، امتحان‌محوری، آموختن برای کسب نمره و احراز رتبه‌های بالاتر و... نمونه‌های آشکاری است در اثبات این مدعا. برای درست اندیشیدن باید راه درست را پیمود؛ زیرا موانع مختلفی بر سر راه اندیشیدن خودنمایی می‌کند که گاه مخرب است و افراد را به خطای در اندیشیدن وامی‌دارد. در واقع خطاهای شناختی مانع از خردورزی و شفاف‌اندیشی می‌شوند و آدمی را در تحلیل و تفسیر و قضاوت پدیده‌ها به دام خود گرفتار می‌کند. لغزیدن بر روی آن، اندیشه را به ناکجاآباد می‌برد. بسا کسانی که ناخواسته از این طریق خود و گروهی را به معرض نابودی کشانیده‌اند و سرمایه‌های ارزشمندی را به باد فنا داده‌اند. موانع شناختی تله‌ها و دام‌های مهلکی را می‌مانند که بر سر راه اندیشه قرار گرفته و مزاحم درست‌اندیشی می‌شوند. آنها به‌مرور زمان چنان در وجود ما رخنه کرده‌اند که بعضاً به دشواری می‌توان خود را از چنگشان رهانید. حتی افراد هوشمند نیز از آفات آن در امان نبوده، گرفتار این دام‌ها می‌شوند. موانع شناختی به قول دکارت در نقش شیطان خبیثی می‌آیند که می‌کوشند انسان را در تفکر به اشتباه اندازند. در پاره‌ای موارد چنین به نظر می‌آید که مقابله با آنها غیرممکن نیز باشد. همه ما در هر موقعیتی موضوعی برای اندیشیدن داریم و ذیل مقوله‌ای می‌اندیشیم؛ اما عیار و وزن موضوع تعیین‌کننده اهمیت آن اندیشه است. شما اکنون به چه چیز می‌اندیشید؟ چه موضوعی ذهنتان را به خود مشغول کرده است؟ شاید به این سطرها می‌اندیشید که در حال خواندن آید. تا پیش از آن به چه چیز می‌اندیشید؟ به عبارت دیگر آن چیزی که ذهن شما را درگیر خود ساخته بود، چیست؟ ممکن است هر چیز بوده باشد. شاید موضوعات متنوعی را شامل شود، از قبیل: خانه و خانواده، وضعیت فرزندان، همسایگان، کوچه و خیابان، کار و زندگی و یا قدری بیشتر، وضعیت اجتماع و سیاست و اقتصاد و فرهنگ کشور و یا حتی فراتر از اینها: اوضاع و احوال بین‌المللی و آنچه در جهان و کشورهای دور و نزدیک اتفاق می‌افتد. یا بالاتر کهکشان و سایر کرات. یا بالاتر از همه اینها که به امور معنوی و غیرمادی بازمی‌گردد مانند: خدا، هدف از خلقت، جهان آخرت و دنیای پس از مرگ، فرشتگان و... آنگاه جای طرح این پرسش است که: عمق اندیشه شما در اطراف این موضوعات تا چه حد و اندازه است؟ اندیشه شما فقط در محدوده یک موضوع دور می‌زند یا فراتر از آن نیز می‌رود؟ به بیان دیگر اندیشه شما در یک موضوع فرومی‌ماند یا

فرامی‌رود؟ بدیهی است ذهن‌های عاری از دانش و معلومات در فرارفتن از موضوعات چندان قدرت پرواز ندارند؛ در موضوعات محدود و دم‌دستی فرومی‌مانند. غالباً به موضوعاتی می‌اندیشند که به گونه‌ای بر آنان واقع می‌شود و به منافع و مضار مادی آنها ارتباط می‌یابد. از این‌رو بیشترین اشتغالات فکری آنان حول محور چند موضوع دور می‌زند که مدام در حال تکرار و تکرار است. درگیری ذهنی و دامنه موضوعات فکری‌شان محدود است. طبیعتاً هر چقدر بر تصاویر و مفاهیم ذهنی فرد، ناشی از رهیافت‌های علمی و تجارب عملی افزوده شود و ذهن به فربهی میل نماید، متقابلاً او نیز در جریان اندیشیدن اوج می‌گیرد و فراتر و فراتر می‌رود. به میزان افزونی اخبار و اطلاعات و دریافت داده‌های خارجی بیشتر، اندیشه نیز بر وسعت دامنه خود می‌افزاید و فراتر را می‌جوید. ما آن‌گونه می‌اندیشیم که می‌دانیم.

بر اساس هیئت بطلمیوسی، قرن‌ها زمین مرکز عالم شناخته می‌شد و چنین در نظر می‌گرفتند که ماه و خورشید و پنج سیاره شناخته‌شده آن روزگار (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل)، در مدارهایی دایره‌ای به دور زمین در گردشند. در پرتو این نظریه، جایگاه انسان به گونه‌ای دیگر شناخته می‌شد و نسبت انسان با هستی به گونه‌ای دیگر در ذهن شکل می‌گرفت. در حالی که از زاویه نگرش کیهانی امروز چنین نیست؛ زیرا زمین مرکزی در هیئت جدید دیگر جایی ندارد. زمین دیگر نه مرکز عالم، بلکه خود به گرد خورشید در حال چرخش است. طبیعی است فهم و اندیشه‌ای که انسان گذشته از هیئت قدیم داشت، با فهم و نگاه انسان امروزی نبود. بین این دو اندیشه و نتایج حاصل از آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود که از اساس با هم در تخالف است. نتیجه اینکه زمانی اندیشه انسان حول محور یک موضوع عمق می‌یابد و فراتر از حد خود می‌رود که با مفاهیم ذهنی بیشتری مواجه شود و مسائل جدیدی در قلمرو ذهن فرد اندیشنده قرار گیرد. آنجاست که پرسش‌های زیادی در برابر او قد علم می‌کند و وی را از سطح به عمق موضوعات هدایت می‌نماید. متقابلاً هر میزان ذهن از مفاهیم جدید خالی باشد و از آموزه‌های نوین محروم گردد، به همان نسبت اندیشه فرومی‌ماند و چاه پرسش فرومی‌خشکد. بنابراین لازمه اندیشه‌ورزی، مطالعه و تجربه‌اندوزی پیوسته است. بدون مطالعه و دانش‌اندوزی نمی‌توان آن‌چنان که باید چرخه اندیشه را از موضوعات پیرامونی و محسوس به موضوعات فرایرمانونی و نامحسوس به

گردش در آورد و از سطح به عمق موضوعات پیش برد. خاصه آنکه در جریان تفکر انتقادی استدلال خود را آنچنان که باید معتبر شکل داد.

اندیشیدن یا تفکر انتقادی: تفکر انتقادی یا تفکر نقادانه یا سنجشگرانه‌اندیشی (تفکر سنجشگرانه)

یعنی تلاش در درست اندیشیدن برای به دست آوردن آگاهی قابل اعتماد در جهان. این روش شامل فرایندهای ذهنی اعم از تشخیص، تحلیل و ارزیابی داده‌ها است. به بیان دیگر، هنر اندیشیدن پیرامون اندیشیدن خودتان در حالیکه شما می‌خواهید اندیشه‌یتان را بهتر، روشن‌تر، دقیق‌تر، یا قابل دفاع‌تر بنمایید. فردی که انتقادی می‌اندیشد قادر است پرسش‌های مناسب بپرسد و اطلاعات مربوط را جمع‌آوری کند. سپس با خلاقیت آن‌ها را دسته‌بندی کرده و با منطق استدلال کند؛ و در پایان به یک نتیجه قابل اطمینان درباره مسئله برسد. کودکان با قدرت اندیشه انتقادی به دنیا نمی‌آیند و این قابلیت را به‌طور طبیعی نیز ماورای اندازه‌ای که برای زنده ماندن نیاز دارند، کسب نمی‌کنند. بسیاری از انسان‌ها هیچ‌گاه آن را یاد نمی‌گیرند. همچنین این روش به‌سادگی توسط والدین و آموزگاران معمولی قابل آموزش به دانش‌آموزان نیست؛ بلکه به مریمان ویژه‌ای برای آموزش مهارت‌های اندیشه انتقادی نیاز دارد. هنگامی که مشغول اندیشیدن هستیم، معمولاً هدف ما فهمیدن چیزی است. می‌کوشیم تا پرسشی را پاسخ گوئیم، مسئله‌ای را حل کنیم، نتیجه‌گیری را اثبات کنیم. می‌خواهیم بدانیم علت جنگ‌های داخلی چه بود، به کدام یک از نامزدها رأی دهیم، یا چگونه به تعطیلات برویم تا به ورشکستگی مان نینجامد. در همه این موارد، می‌توان گفت که می‌کوشیم معرفتی کسب کنیم که از پیش نداریم؛ و در اغلب موارد نمی‌توانیم آن معرفت را با مشاهده مستقیم حاصل کنیم. باید قدری استدلال کنیم، دو دو تا چهار تا کنیم، استنباط کنیم، و از اطلاعات موجود نتیجه‌گیری کنیم. این شیوه رویکرد به موضوعات را با صفت تحلیلی هم توصیف می‌کنند. تفکر انتقادی تفکری تحلیلی است، یعنی موضوع را می‌شکافد، اجزای آن را دانه‌دانه می‌سنجد و در ادامه شیوه ترکیب آن‌ها را واری می‌کند. در دوران باستان ارسطو استاد این کار بوده‌است. شگرد تفکر ارسطو را نادیده گرفته‌اند. آنچه از ارسطو در قرون وسطی به مانع تفکر بدل می‌گردد، برخی آموزه‌های او بوده‌است. محتوای کار او مانع شناخت درست صورت و شیوه کار او شده‌است. در آستانه عصر جدید فیلسوفی به نام رنه دکارت سر برمی‌آورد که به اندیشه تحلیلی جان

تازه‌ای می‌دهد. اندیشه انتقادی تحلیلی او بنای فکر قرون وسطایی را ویران می‌کند. این اندیشه چیز پیچیده‌ای نیست. با مبانی آن می‌توان آشنا شد. تعاریف مختلفی از تفکر انتقادی وجود دارد؛ زیرا تفکر انتقادی مفهومی چندبعدی و شامل فعالیت‌ها و پردازش‌های ذهنی پیچیده‌است که به آسانی قابل توصیف و اندازه‌گیری نیستند. فیلسوفانی مانند سقراط، افلاطون و ارسطو تفکر انتقادی را توانایی سؤال کردن، آزمودن و تفکر درباره اندیشه‌ها و ارزش‌ها می‌دانستند.

از جان دیویی به‌عنوان پدر تفکر انتقادی مدرن یاد می‌شود. او تفکر انتقادی را تفکری تأملی یا تفکر عمیق می‌دانست و آن را این‌گونه تعریف می‌کرد: بررسی فعال، پایدار و دقیق یک باور یا صورتی مفروض از دانش در پرتو زمینه‌های پشتیبان و نتایج بعدی آن منظور از فعال بودن این است که ایده‌ها و اطلاعات از کس دیگری گرفته نشده باشد (که به آن پردازش منفعل می‌گوییم)؛ در عوض، فرد باید خودش بیندیشد، سؤال مطرح کند و به جمع‌آوری اطلاعات بپردازد. منظور از پایداری و دقیق بودن این است که بدون فکر کردن درباره چیزی به نتیجه‌گیری ناگهانی نپردازیم. مهم‌ترین نکته در تعریف دیویی، زمینه‌هایی است که از باور مورد نظر پشتیبانی می‌کند. در واقع، آنچه دیویی مهم می‌داند، دلایلی است که برای باورهایمان داریم و نتایجی است که این باورها به دنبال دارند.

ادوارد گلاسر که یکی از پدیدآورندگان پرکاربردترین آزمون سنجش تفکر انتقادی است، با وام گرفتن از نظریه دیویی، تفکر انتقادی را این‌گونه تعریف می‌کند:

نگرش تمایل به بررسی متفکرانه مسائل و موضوعاتی که در حیطه تجربه فرد قرار می‌گیرند.

دانستن روش‌های جستجو و استدلال منطقی

مهارت‌هایی برای اجرای روش‌های مذکور. تفکر انتقادی مستلزم تلاشی مداوم برای بررسی هر باور یا شکل مفروضی از دانش در پرتوی شواهد پشتیبان و نتایج بعدی آن است.

رابرت انیس، یکی از معروف‌ترین کسانی است که به رشد سنت تفکر انتقادی کمک کرده. او می‌گوید: تفکر انتقادی، تفکری تأملی و منطقی است که بر تصمیم‌گرفتن درباره این که چه چیزی را باور کنیم یا انجام دهیم تمرکز دارد. توجه این تعریف به تصمیم‌گیری درباره انجام دادن، چیزی است که در تعاریف گذشته تصریح نشده بود؛ لذا از منظر انیس، تصمیم‌گیری جزئی از تفکر انتقادی محسوب می‌شود.

ریچارد پاول تعریف نسبتاً متفاوتی از تفکر انتقادی ارائه می‌دهد: تفکر انتقادی حالتی از فکر کردن درباره هر موضوع، محتوا یا مسئله است که فرد در آن، کیفیت تفکر خود را با بر عهده گرفتن ساختارهای درونی تفکر و اعمال استانداردهای عقلانی بر روی آن‌ها بهبود می‌بخشد. نکته جالب این تعریف، توجه به جنبه‌ای از تفکر انتقادی است که مورد توافق معلمان و پژوهشگران واقع شده و آن این که تنها راه واقعی برای رشد توانایی تفکر انتقادی، فکر کردن درباره تفکر خود (که فراشناخت نامیده می‌شود) و تلاش آگاهانه برای ارتقای آن با استفاده از برخی مدل‌های تفکر خوب در آن حوزه است.

مهارت‌های زیربنای تفکر انتقادی

«ادوارد گلاسر»، مجموعه‌ای از مهارت‌های زیربنای تفکر انتقادی را برمی‌شمارد:

- بازشناسی مسائل
- پیدا کردن وسیله‌هایی کاربردی برای مواجهه با آن مسائل
- جمع‌آوری و دسته‌بندی اطلاعات مرتبط
- بازشناسی فرض‌ها و ارزش‌های بیان‌نشده
- فهم و استفاده دقیق، واضح و تفکیک‌شده از زبان
- تفسیر داده‌ها
- سنجش شواهد و ارزشیابی گزاره‌ها
- بازشناسی روابط منطقی موجود بین گزاره‌ها

- استخراج نتایج تضمینی و تعمیم آن‌ها
- آزمودن تعمیم‌ها و نتایجی که فرد به آن دست یافته است
- بازسازی الگوی باورهای فرد بر پایه تجارب گسترده تر
- ارائه قضاوت‌های دقیق درباره کیفیت‌ها و چیزهای خاص در زندگی روزمره

تفکر انتقادی (که از آن با عنوان سنجشگرانه اندیشی نیز یاد می‌شود) اندیشیدن سنجشگرانه بر مضمون حرف‌هایی است که می‌شنویم و می‌خوانیم و بررسی دقیق استدلال‌هایی است که آن حرف‌ها به کمک آن‌ها خود را استوار جلوه می‌دهند. انتقاد به معنای سنجیدن است نه ایراد گرفتن؛ غرغر کردن، بهانه گرفتن، عیب‌جویی و بدخویی را نباید به‌عنوان تفکر انتقادی در نظر گرفت. دو گونه اندیشه انتقادی قابل تصور است: یکی خود خواهانه یا سفسطه‌ای که فرد سعی می‌کند با استفاده از قدرت تحلیل خود به منافع شخصی برسد و دیگری درست بینی یا بی‌طرفی که در آن فرد سعی می‌کند تمام جوانب امر را به‌صورت یکسان و بدون ارجحیت دادن به دلایل احساسی و منفعت طلبانه ببیند. تفکر انتقادی در هنگام سنجش‌گری از ارزش‌های فکری خاصی حرکت می‌کند. متنی را می‌خوانیم که موضوع در آن چنان پیچانده شده که هیچ نمی‌توان از آن سر درآورد، درحالی‌که اصل قضیه ساده است و ما باید آن را با آگاهی و دقتی متعارف درک کنیم. در این‌جا به نویسنده آن انتقاد می‌کنیم که نه روشن‌اندیش، بلکه تاریک‌اندیش است. پس روشنی یک ارزش در تفکر انتقادی است. ما می‌خواهیم به روشنی برسیم. می‌پرسیم و می‌پرسیم، و با این کار گویی نقب‌زنیم تا از پهنه‌ای تاریک به روشنایی گام بگذاریم. به نویسنده انتقاد می‌کنیم که مفهوم‌ها و گزاره‌هایش دقت ندارند. دقت نیز یک ارزش مهم در تفکر انتقادی است. مفهوم یا تعریف دقیق مثل یک ابزار دقیق است، چنگ می‌زند و آن بخش از واقعیت را که می‌خواهد بگیرد، می‌گیرد. ابزار نادقیق به هدف نمی‌خورد و بعید نیست که موضوع کار را خراب کند. مته را کج می‌زنیم و پیچ مسیر غلطی را می‌رود. مفهوم نادقیق نیز ذهن را به‌جایی نامربوط می‌کشاند. ارزش دیگر در تفکر انتقادی بداهت است. آنچه بدیهی است و ضوحی شهودی دارد، یعنی ما بنابر تجربه مستقیم خودمان یا خردورزی‌مان می‌دانیم که درست است، انگار ما در ذهن یا در واقعیت در کمال آگاهی شاهد آن هستیم. اگر ما از امور بدیهی حرکت کنیم و با شیوه سنجیده‌ای در ترکیب، اطلاعات

خود را از آن‌ها درهم آمیزیم، به آگاهی پیچیده‌ای می‌رسیم که چون ریشه در امور بدیهی دارد، احتمال می‌رود که درست باشد. می‌گوییم احتمال می‌رود، چون همیشه ممکن است در ترکیب اطلاعات اشتباه صورت گیرد. وقتی متنی را با دید انتقادی می‌خوانیم، توجه داریم که آیا گزاره‌های آن با بدیهیات تجربی و عقلی همخوان هستند یا نه. از عبارت‌هایی چون واضح و مبرهن است نیز به همین طریق سوءاستفاده می‌شود. می‌نویسند: واضح است که... ما باید مکث کنیم و بپرسیم: واقعاً واضح است؟ یا می‌نویسند: مبرهن است که... یعنی در مورد موضوع برهان عقلی آورده‌اند. باید بپرسیم: واقعاً موضوع مستدل است؟ عبارت‌هایی مثل بدیهی است که... و واضح و مبرهن است که... ما را دعوت می‌کنند که ادعایی را که به دنبال آن‌ها می‌آید، بی‌هیچ اندیشه‌ای بپذیریم. اندیشه انتقادی به ما می‌آموزد که در اینجا باید درست رفتار معکوسی داشته باشیم، یعنی دقت ورزیم که آیا ادعا به راستی پذیرفتنی است یا نه. ارزشی دیگر در اندیشه انتقادی همخوانی است. سر و ته یک متن یا سخن باید با هم بخوانند. اگر نویسنده و گوینده دچار تناقض شود، یا این که اینجا از این اصل حرکت کند و آنجا که موردی مشابه در وضعیتی مشابه است از اصلی دیگر، بر پایه این ارزش به او انتقاد می‌کنیم. کشف تناقض همیشه ساده نیست. ما باید متن یا سخن را تجزیه و تحلیل کنیم تا ساختار آن برایمان روشن شود، تا بتوانیم ببینیم آیا دچار تناقض شده است یا نه. در بسیاری اوقات با خبری مواجه می‌شویم که خود به خود حاوی تناقض نیست و حرفی کوتاه است که سر و ته آن با هم می‌خوانند. در اینجا آن را باید در متن زندگی و واقعیت قرار دهیم تا بطلان آن را دریابیم. نوع دیگر تناقض بیشتر در هنگام اندیشیدن مستقل و نه فکر بر روی گفتار یا نوشتار دیگران پیش می‌آید. اندیشیدن انسان همواره جهت دار است و احساسات و برداشت‌های پیشین آدمی یا به تعبیر دیگر سوگیری^{۱۴} در آن اثر می‌گذارد. از این رو باید تا جایی که می‌توان از تمایل خود فریبی که به‌طور طبیعی در انسان وجود دارد را شناخت و در مقابل آن ایستاد. گاهی این ایستادن سبب سوگیری در جهت مخالف می‌شود. در اندیشه انتقادی باید تا جایی که می‌توان سوگیری را کم کرد اما توجه داشت که به اندیشه بدون سوگیری نمی‌توان رسید. یکی از راه‌های کم کردن سوگیری مراجعه به آرای دیگران و بحث کردن پیرامون موضوع با هدف رسیدن به شناخت و نه اثبات عقیده

است. این کار باعث می‌شود نقاط کور اندیشه ما که خودمان توانایی دیدن آن را نداریم ببینیم. ارزش دیگری که در اینجا لازم است از آن یاد کنیم استدلال متین و استوار است. اندیشه انتقادی استدلال سست را نمی‌پذیرد. استدلال باید پایه‌های محکمی داشته باشد یعنی از مقدماتی درست حرکت کند و آن‌ها را به صورتی منطقی با یکدیگر ترکیب کرده و به نتیجه برساند. اندیشه انتقادی تفکر منطقی است. منطقی شیوه و اصول سنجیده تعریف و استدلال است. اندیشه انتقادی بر پایه مفاهیم و قانون‌هاست، نه بر پایه فراروند پله پله یا شل و محکم. ممکن است طرز اندیشیدن شخصی ناواضح، غیر دقیق، نامربوط، غیرمنطقی و سطحی باشد. راه‌های مختلفی هست که ممکن است تفکر شخص مشکل‌دار باشد. به تازگی برخی آزمایش‌هایی که هنوز در مراحل ابتدایی هستند؛ نشان داده که برخی زمان‌ها شخص تصمیمات پیچیده‌ای را پیش از آگاهی از تمام فکت‌ها و داده‌ها می‌گیرد. از آنجاییکه چنین روشی اندیشیدن انتقادی نیست (چون برای اندیشه انتقادی نیاز به بازتاب دقیق هست) پس استفاده از مهارت‌های اندیشه انتقادی، نیاز به تلاش بیشتر (بر خلاف طبیعت انسان - که تصمیم‌گیری بدون دانستن همه داده‌هاست) دارد. کری س. والترز^{۱۰۵} به مبحث تقاضای عقلانیت فراتر از روش‌های قدیمی و منطقی در حل مشکلات و تحلیل چیزی که «جامعیت توجیه» نامیده می‌شود، می‌پردازد، و همچنین «رفتارهای شناختی مانند تصور، خلاقیت ذهنی، و بینش» را مورد سنجش قرار می‌دهد. این «عملکردها» روی اکتشاف، مراحل انتزاعی، نگرش‌های قانون محور در راستای حل مشکلات، تمرکز دارند. ذهنی با طرز فکر اصولی و ذهنی با طرز فکر خلاق، برای دستیابی به طرز فکر عقلانی با هم، هم راستا و ترکیب گردند.

لیستی از استعداد‌های تفکرات انتقادی شامل مشاهده، تفسیر، تحلیل، استنتاج، سنجش، توضیح و فراشناخت می‌باشد. طبق اظهارات رینولد، یک فرد یا یک گروه برای بکار گرفتن تفکر انتقادی باید به مواردی ملاحظه کنند که عبارتند از:

- شواهد طبق حقایق
- مهارت برای جدا کردن مشکل از موقعیت.

- معیارهای مناسب و مربوط برای قضاوت کردن بدون اشکال.
 - روش‌های قابل اجرا یا تکنیک‌هایی برای شکل گرفتن قضاوت.
 - ساختارهای نظری قابل اجرا برای درک مشکل و سؤال موجود.
 - تفکر انتقادی به دنبال مشخصه ای است که:
 - اشکالات را تشخیص داده و راهی اجرایی برای آن ارائه دهد
 - درک اهمیت اولویت بندی و ترتیب حق تقدم در حل مشکل
 - جمع آوری و ترتیب دهی به اطلاعات (مربوط)
 - شناسایی فرضیات و مقادیر تعیین نشده
 - درک و به کار بستن زبان همراه با صحت، وضوح و تشخیص و تمیز
 - تفسیر داده‌ها برای ارزیابی کردن شواهد و سنجش استدلال‌ها
 - شناخت وجود (یا عدم وجود) روابط منطقی بین اصول یا طرح‌ها
 - رسیدن به نتیجه‌های تضمینی و عمومیت‌ها.
 - قراردادن آزمونی برای نتیجه‌گیری و عمومیت دادن به آن که می‌رسد.
 - بازسازی کردن الگوی عقاید خود بر اساس تجربیات گسترده‌تر
 - تصمیم‌گیری‌های دقیق در مورد چیزهای خاص و خصوصیات در زندگی روزمره.
- به طور خلاصه: “یک تلاش مداوم برای آزمودن هرگونه اعتقادی و یا شکلی از علم بر اساس مدارک و شواهد است که پشتیبانی کننده و یا تکذیب کننده آن و نتیجه‌گیری‌های پیش رو که به آنها تمایل دارند، می‌باشد.”

اندیشیدن یا تفکر اجرایی: فکر اجرایی عبارت است از توانایی سازمان‌دهی ایده‌ها و طرح‌ها به گون‌های که بتوان آن‌ها را به شکل موثری اجرا کرد.

اندیشیدن یا تفکر راهبردی: تفکر استراتژیک^{۱۰۶}، به پروسه فکر کردن به نحوه بازی حریف، و تصمیمات او، و واکنش‌های احتمالی او گفته می‌شود. در تعریفی دیگر، تفکر استراتژیک را فرایندی دانسته اند که به افراد کمک می‌کند در مورد آینده خود و دیگران تفکر کنند، آن را ارزیابی کنند و ایجاد کنند. در ادبیات موضوع مدیریت و علوم اجتماعی اشارات گوناگونی به انواع تفکرات شده است؛ از جمله تفکر انتقادی، قیاسی، استقرائی، سیستمی و استراتژیک. تشخیص و تمایز انواع این تفکرات از یکدیگر بعضاً بسیار دشوار است؛ در مواردی نیز مشابهت‌هایی میان آن‌ها به چشم می‌خورد. در مورد تفکر استراتژیک آراء ارائه شده گوناگون و متنوع است و گاهی در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند.

اندیشیدن یا تفکر جانبی: تفکر جانبی^{۱۰۷} روشی است که به فرارفتن از روش خطی و ارسطویی برای یافتن نظرات نو، می‌اندیشد و به شکلی آگاهانه، در جهت تغییر و تحول روش حل مسئله، تلاش می‌کند و کاربرد آن مستلزم پذیرش دیدگاه‌های مختلف نسبت به موضوع است. روش‌های مختلف تفکر جانبی برای یافتن راه‌های جدید و متفاوت به کار می‌روند و حتی گاهی به طرح نظرات کاملاً غیرمنطقی منجر می‌شود، با این حال جستجوی راه‌های جدید و متعدد، نشانه تمایل به خلاقیت بوده و باعث برانگیختن و سیلان فکر می‌شود. این اصطلاح نخستین بار به سال ۱۹۶۷ توسط ادوارد دهبونو مطرح شد. او به‌عنوان مثالی برای این نوع استدلال غیر مستقیم، از ماجرای قضاوت سلیمان نام برد، آنجا که سلیمان نزاع دو زن بر سر این که کدام مادر حقیقی کودک است را، به این صورت حل کرد که کودک به دو نیم شود و هر زن یک سهم بردارد، اما در حقیقت می‌خواست با مشاهده واکنش بانوان در مقابل این حکم، قضاوت کند که کدام یک مادر حقیقی کودک است.

اندیشیدن یا تفکر شهودی: تفکر شهودی یعنی توانایی در نظر گرفتن آنچه بدون دانش یا شواهد، حس می‌کنید درست است، و سپس استفاده مناسب از آن در تصمیم‌گیری نهایی. تا همین اواخر، بیشتر رهبران می‌توانستند با تفکر انتقادی و اجرایی کارشان را پیش ببرند. اما در دنیای امروز که با سرعت

Strategic thinking^{۱۰۶}

Lateral thinking^{۱۰۷}

بسیار زیادی در حال پیشرفت است، تفکر مفهومی، نوآورانه و شهودی، به‌ویژه در صناعی که سرعت سرسام‌آور در آن‌ها دیگر به یک قانون تبدیل شده است، اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده‌اند. رهبران کسب‌وکار هنوز هم نیاز دارند که داده‌هایی را گردآوری و تحلیل کنند، تصمیم بگیرند و آن‌ها را به‌خوبی اجرا کنند. اما در حال حاضر باید مقدار زیادی داده را از بین طیف متنوع‌تری از منابع استخراج کنند. ضمن آنکه باید با سرعت بیشتری تصمیم بگیرند و هم‌زمان باید در نظر داشته باشند که همه‌چیز ممکن است یک‌شبه تغییر کند. به نظر می‌رسد بعضی از رهبران با این مهارت‌های فکری متولد شده‌اند. ولی از آنجاکه همه ما از این موهبت طبیعی بهره‌مند نیستیم، در اینجا پیشنهادهایی را برای توسعه مهارت‌های ضروری رهبری ارائه می‌کنیم:

کمی وقت بگذارید و به اطراف‌تان نگاه کنید. در وب‌سایت‌های تجاری گشتی بزنید و مطالب مرتبط را مطالعه کنید تا یاد بگیرید سازمان‌های دیگر چگونه از استراتژی‌های گوناگون برای افزایش مزیت رقابتی خود استفاده کرده‌اند.

وقتی فرصت‌های استراتژیک پیشروی شما قرار می‌گیرند، با کمال میل تغییر جهت دهید و یا اهداف جدیدی را دنبال کنید. به این فکر کنید که چه عاملی باعث شده که فقط یک مسیر واحد را دنبال کنید و سپس خود را مجبور کنید تا در مورد تغییر یا عدم‌تغییر برنامه و مسیر، تصمیم بگیرید. بدترین سناریوهای ممکن را در نظر داشته باشید.

زمانی که مشکلاتی پیش می‌آیند، به دنبال مرهمی سریع‌السير نباشید. مشکل را با دقت بررسی کنید و برای تحلیل تمامی راه‌حل‌های احتمالی وقت بگذارید. چک‌لیستی برای خود تهیه کنید تا بتوانید در مورد احتمالات و پیامدهای بلندمدت فکر کنید.

کاری کنید که دیگر اعضای سازمان احساس کنند بخشی از رسالت و استراتژی‌های کلی سازمان هستند. بدین منظور با آن‌ها به‌طور مکرر بحث و تبادل‌نظر کنید و تا آنجا که ممکن است آن‌ها را در امور مربوطه مشارکت دهید.

بایستید و وضعیت خود را از دیدگاه دیگری، مثلاً از منظر کارمندان، مشتریان، تامین کنندگان و ... ببینید.

در مورد رقبای اصلی شرکت خود تحقیق کرده و آن‌ها را تحلیل کنید. پروفایلی مفصل از تک‌تک آن‌ها بسازید و آن را در اختیار تیم خود قرار دهید. به جای تکیه بر اطلاعات نه‌چندان موثق، همواره به دنبال داده‌های دست‌اول باشید.

تفکر چه می‌شود اگر ... را سرلوحه کارتان قرار دهید. برای مثال، اگر این کار را انجام دهیم، رقبای ما چه واکنشی خواهند داشت؟ مشتریان ما چه فکر خواهند کرد؟ چه تأثیری بر تامین کنندگان و توزیع کنندگان خواهد داشت؟ اگر موضوعی باشد که به آن فکر نکرده باشیم چه؟

منابع داده را گسترش دهید تا حوزه‌هایی که کاملاً خارج از کسب و کار و صنعت شماست را نیز در بر گیرد. صنایع دیگر را تحلیل کنید تا ببینید چه کاری را به خوبی انجام می‌دهند و سپس به این فکر کنید که چگونه می‌توانید روش آن‌ها را در کسب و کار خودتان پیاده کنید.

از همه مهم‌تر، عادت کنید که گاهی به کسب و کار فکر نکنید و ذهن خود را آزاد کنید. گاهی از دفتر کارتان خارج شوید و قدم بزنید. دست از پردازش ذهنی بردارید و سعی کنید مناظر، صداها و رایحه‌های محیط را جذب کنید. بگذارید ذهن‌تان سرگردان شود، و اجازه دهید خیال شما به هر جا می‌خواهد پر بکشد. اگر اجازه دهید روش‌های تفکر انتقادی یا اجرایی هر از گاهی تغییر کنند، به نتایج چشمگیر و شگفت‌انگیزی دست خواهید یافت. مغز انسان، ابزار قدرتمندی برای رهبری است، بنابراین زمانی که از هر پنج نوع تفکر استفاده کنید، عملکرد مغز بهتر هم خواهد شد.

اندیشیدن یا تفکر سیستمی: سیستم مجموعه‌ای از اجزای مرتبط است که در کلیت خویش برای ایفای وظیفه‌ای مشخص در کنش متقابل و هماهنگ با محیط است. در تفکر سیستمی، سازمان‌ها مانند سیستم‌هایی هستند که در دل یک مجموعه محیطی بزرگ‌تر قرار گرفته‌اند. هر سیستم شامل ورودی، خروجی، پردازش و بازخورد است، بنابراین داشتن تفکر سیستمی برای یک مدیر بسیار حائز اهمیت است. به کمک یک نظارت دقیق اگر خروجی ما از خروجی مورد نظرمان فاصله کم و بیش چشم‌گیری

داشت، با استفاده از باز خورد ورودی را تغییر داده و برنامه‌ریزی مجدد می‌کنیم. تفکر سیستمی به مدیران کمک می‌کند تا ساختار، الگوها و وقایع را در پیوند با یکدیگر مورد بررسی قرار دهند و تنها به مشاهده اکتفا نکنند. تفکر سیستمی مبتنی بر نوعی کلی‌نگری است که با تحلیل، قابل درک نیست. به عنوان مثال در بدن انسان، نحوه رفتار چشم بستگی به نحوه رفتار مغز دارد. هر زیرمجموعه‌ای که از عناصر تشکیل شود، بر رفتار کل سیستم مؤثر است و این تأثیر حداقل به یک زیرمجموعه دیگری از سیستم بستگی دارد. به عبارت دیگر اجزای یک سیستم چنان به هم مرتبطند که هیچ زیرگروه مستقلی نمی‌تواند از آن‌ها تشکیل شود. با استفاده از تعاریف فوق نتیجه می‌گیریم هر سیستمی را نمی‌توان به اجزای مستقل تقسیم نمود و در نتیجه انتظار اولیه از هدف اصلی سیستم را بر آورده نمی‌سازد. در تفکر سیستمی مدیر سازمان تنها به خروجی اکتفا نکرده و برای رسیدن به هدف به یکایک اجزای سیستم توجه خاص می‌کند.

خلاقیت

خلاقیت^{۱۸} یا آفرینندگی یا آفرینشگری، توان ساختن یا خلق نمودن چیزی جدید است، خواه راهکاری جدید برای حل یک مشکل، یک روش یا یک دستگاه جدید، و یا یک شیء یا فرم جدید هنری. خلاقیت بشر تعریفی از قابلیت‌های اقتصاد، زندگی، تکنولوژی، صنایع جدید، ثروت جدید و کلیه چیزهایی است که از یک اقتصاد خوب جریان می‌گیرند. خلاقیت چند وجهی و چند بعدی است. فقط محدود به یک نوآوری تکنولوژیک یا یک مدل کسب و کار نوین نیست. چیزی نیست که بتوان آن را در یک جعبه نگه داشت و هنگامی که کسی وارد دفتر کار می‌شود آن را باز نمود. خلاقیت شامل انواع متمایز فکر کردن و عاداتی است که بایستی هم در افراد و هم در جامعه گراگرد آنها کاشته شود. خلاقیت مهم‌ترین و اساسی‌ترین قابلیت و توانایی انسان و بنیادی‌ترین عامل ایجاد ارزش است که در همه ابعاد و جوانب زندگی وی نقش کاملاً حیاتی ایفا می‌کند. خلاقیت و نوآوری از والاترین ویژگی‌های انسان است. همه علوم، تولیدات، فناوری‌ها، صنایع، ابداعات، اختراعات، هنرها، ادبیات، موسیقی، معماری و به‌طور کلی اساس انواع تمدن‌ها از ابتدا تاکنون و کلیه دستاوردهای بشری،

جلوه‌های گوناگونِ خلاقیت و نوآوری است. تمدن انسانی و زندگی وی بدون خلاقیت امکان‌پذیر نیست. خلاقیت مفهومی است که تعریف آن در طول زمان تغییر کرده است و پژوهشگران مختلف تعاریف متعددی برای آن ارائه نموده‌اند که البته اشتراک معنایی زیادی دارند. «خلاقیت به عنوان یک فرایند ذهنی تعریف شده است که افراد را قادر می‌سازد تا درباره ایده‌های نوین و کاربردی فکر کنند. خلاقیت معمولاً به عنوان کلید اثر بخشی سازمان و یک الزام برای موفقیت طولانی مدت تعریف شده است.» تورنس، خلاقیت را به عنوان نوعی مسئله‌گشایی مدنظر قرار داده است. به نظر وی تفکر خلاق مختصر عبارتست از فرایند حس کردن مسائل یا کاستی‌های موجود در اطلاعات، فرضیه‌سازی درباره حل مسائل و رفع کاستی‌ها، ارزیابی و آزمودن فرضیه‌ها، بازنگری و بازآزمایی آن‌ها و سرانجام انتقال نتایج به دیگران. خلاقیت شامل تولید چیزی است که هم اصیل و هم ارزشمند باشد و نشأت گرفته از فرایندهای خودآگاه و ناخودآگاه انسان می‌باشد. از نظر یک دیدگاه علمی محصولات تفکر خلاق گاهی اوقات به تفکر واگرا ارجاع داده می‌شود. همانند دیگر پدیده‌ها در علم یک دیدگاه یا تعریف یگانه از خلاقیت وجود ندارد و به طور متنوع به موارد زیر منسوب شده است: فرایند شناختی، محیطی اجتماعی، ویژگی فردی، شانس و همچنین مواردی مانند نبوغ، بیماری‌های روانی و شوخ‌طبعی پیوند داده شده است. تعریف مناسب دیگر فرایند فرضیات شکسته است تفکرات خلاق زمانی تولید می‌شود که شخص پیش فرض‌ها را کنار گذاشته و یک دیدگاه جدیدی را جستجو کند که دیگران به آن نپرداخته‌اند. خلاقیت نیاز به حضور هم‌زمان تعدادی از ویژگی‌ها از قبیل هوش، پشتکار، غیرمتعارف بودن و توانایی تفکر به سبکی خاص دارد. خلاقیت، خودکار و بدون زحمت و تلاش است و غالباً همچون تصورات ذهنی خودانگیخته به وجود می‌آید. برای آن مراحل طی توسط هلم هولتز و والاس پیشنهاد شده است:

تئوری خلاقیت

یک تئوری وابسته به عناصر توسط تریزا آمابایل^{۱۹} عنوان می‌کند که: سطوح ادامه داری از میزان کم و میزان معمولی خلاقیت در زندگی روزمره وجود دارد که تا سطوح بالای خلاقیت در ابداعات اساسی، نمایش، اکتشافات علمی و کارهای هنری به چشم می‌خورد. بعلاوه، درجه ای از خلاقیت در کار هر فرد حتی در یک زمینه محدود، وجود دارد. سطح خلاقیتی که هر فرد در یک نقطه زمانی ایجاد می‌کند، تابع اجزاء خلاقیت است که در همان زمان به کار می‌روند، و در درون و اطراف آن فرد وجود دارند. سه جزء مرتبط با فرایند خلاقیت هستند. اول مهارت‌های مرتبط به یک زمینه مثل مهارت‌های فنی در یک حوزه مشخص، دوم مهارت‌های مرتبط با خلاقیت از قبیل فرآیندهای شخصیتی و شناختی در راستای تفکر نوین، سوم انگیزه انجام کار خصوصاً انگیزه ذاتی برای شرکت در فعالیت‌ها، احساس لذت، یا تمایل فردی به رقابت. عامل سوم با عامل چهارم یعنی محیط اجتماعی که یک فرد در آن حضور دارد، در تعامل است. فرآیندهای مرتبط با خلاقیت (مهارت‌های مرتبط با خلاقیت) شامل یک شیوه شناختی و ویژگی‌های شخصیتی است که در راستای استقلال، قبول ریسک، دیدگاه نوین نسبت به مسائل، و همچنین برخورداری از روش کاری منظم و مهارت‌های ایجاد ایده، می‌باشد.

بعد از تعریف خلاقیت و درک چیستی آن، می‌بایستی با فرایندی که برای دستیابی به راه حل‌های خلاقانه طی می‌شود، آشنا شویم. فرایند حل خلاقانه مسائل، دارای الگویی شش مرحله‌ای است.

مرحله اول: حقیقت یابی

حقیقت یابی شامل گام‌های زیر است:

تعریف مسئله: در این مرحله فرد مسائلی را که باید حل کند شناسایی و انتخاب می‌کند.

آماده‌سازی: جمع‌آوری و گزینش داده‌های مربوط به موضوع که این داده‌ها شامل دانشی که از قبل در ذهن وجود داشته به علاوه دانش‌هایی است که جدیداً برای حل خلاق مسئله جمع‌آوری می‌کنیم. نکته‌ای که در مورد جمع‌آوری داده‌ها باید مورد توجه قرار گیرد این است که جمع‌آوری اطلاعات در حجم زیاد و با شیوه‌ای نامناسب، باعث عدم رشد خلاقیت می‌شود. جان لیتکس متخصص علوم تربیتی آمریکا گفته‌است: اطلاعات ممکن است قدرت تصور را خفه کند. به همین دلیل، روش صحیح جمع‌آوری داده‌ها باید مورد توجه قرار گیرد؛ لذا باید به حقایق برجسته در زمینه مربوطه پرداخته و بعد شروع به تدبیر فرضیات ممکن کنیم سپس دوباره به مرحله ابتدایی برگشته و تمام حقایق موجود در آن زمینه را مورد بررسی قرار دهیم.

مرحله دوم: پالایش

داده‌های جمع‌آوری شده نیاز به پالایش و طبقه‌بندی اساسی دارد تا اطلاعات سره از ناسره را از هم جدا کرده و میان اندیشه‌ها و مطالب مناسب و بیهوده تفکیک قائل شویم و آن‌هایی را که به درد نمی‌خورند در سطل زباله‌ای بزرگ بریزیم.

مرحله سوم: تجزیه و تحلیل

در این مرحله، فرد در عمق اطلاعات دریافتی به کنکاش و جستجو می‌پردازد و مطابق با مسئله و هدفی که از حل مسئله دارد، از اطلاعات استفاده می‌کند. البته بخشی از این تلاش به صورت ناآگاهانه بوده و ذهن به طور ناخودآگاه به پردازش اطلاعات موجود می‌پردازد که به آن دوره کمون (والاس ۱۹۲۶) نیز گفته می‌شود.

مرحله چهارم: ایده‌یابی

در این مرحله، به کمک داشته‌های ذهنی که در مراحل اول تا سوم طی فرایندهای ویژه‌ای جمع‌آوری و پردازش شده‌اند، فرد شروع به تولید ایده‌های خلاقانه می‌کند که شامل گام‌های زیر است:

ایجاد ایده‌ها: تدبیر ایده‌های آزمایشی موقت به‌عنوان سرنخ‌های ممکن

پروراندن ایده‌ها: این مرحله با انتخاب مفیدترین ایده‌های حاصله و افزودن یا تغییر و ترکیب آن‌ها که منجر به ایجاد ایده‌های جدیدتر و متکامل‌تر می‌شود انجام می‌پذیرد.

مرحله پنجم: راه حل یابی

این مرحله شامل دو گام زیر است:

ارزشیابی فرد: فرد از این طریق بهترین ایده‌های تولید شده را انتخاب می‌کند.

گزینش: انتخاب راه حل نهایی از میان ایده‌های گزینش شده و پیاده‌سازی آن

مرحله ششم: دریافت بازخوردها

این مرحله، پس از پیاده‌سازی ایده‌هایی که در مرحله پنجم گزینش شد، صورت می‌گیرد. با گرفتن بازخورد مناسب ضعف‌ها و کاستی‌های ایده‌ها مورد بررسی قرار گرفته و با استفاده از تجربیات عملی، ایده‌ها متکامل‌تر و عملی‌تر می‌شوند. طی این مراحل، در مرحله اول تا سوم فرد با استفاده از نیروی تعقل به جمع‌آوری اطلاعات و بازپروری آن‌ها می‌پردازد. در مرحله چهارم که اوج تعامل قوه تفکر و تخیل است و باید آن را هنگامه به‌روز جوانه‌های خلاقیت در ذهن آدمی دانست، با استفاده از قدرت تصور و خیال پردازی و با کمک داده‌های پردازش یافته مراحل قبل، ذهن موفق به ابداع ایده‌های درخشان می‌شود. در مرحله پنجم و ششم به کمک قوه داوری و قضاوت که خود از شئون تفکر است و پیش‌تر در مورد آن توضیح داده شد، بهترین و عملی‌ترین راه‌ها را انتخاب و با گرفتن بازخورد مناسب به کمک تفکر علت و معلولی و قضاوتی، یافته‌های ذهنی را به راه حل‌های عملی و کارآمد تبدیل می‌کنیم. برخی دیگر بر اساس نظریه معرفت‌شناختی برای فرایند خلاقیت مراحل دیگری را بیان داشته‌اند.

خصوصیات افراد خلاق

افراد خلاق خیال‌پرداز هستند و رویاهای خود را بهتر به خاطر می‌آورند و ساده‌تر از دیگران هیپنوتیزم می‌شوند. اسکیزوفرنی و خلاقیت به طرقي با هم ارتباط دارند. چون افراد بسیار خلاق در بین بستگان افراد اسکیزوفرن بسیار دیده شده ممکن است پیوند ژنتیکی مستقیمی بین این دو خصوصیت وجود داشته باشد. مندلسون عنوان کرد تفاوت در تمرکز توجه، علت تفاوت در خلاقیت است. اگر کسی بتواند تنها به دو چیز در یک زمان توجه کند فقط یک قیاس ممکن در آن زمان می‌تواند کشف شود، اگر به چهار چیز توجه کند شش مقایسه ممکن وجود خواهد داشت. افراد خلاق توجه نامتمرکز دارند که با سطوح پایین فعال‌سازی قشری همراه است، از سوی دیگر افراد غیر خلاق توجه خود را زیادتیر متمرکز می‌کنند و این آن‌ها را از فکر کردن در ایده‌های نوآورانه باز می‌دارد. مارتیندل و ایزنک مطرح می‌کند خلاقیت یک سندرم بازداری زدایی است. افراد خلاق روش‌های گوناگون اغلب نامأنوسی را به کار می‌برند که معتقدند در خلاقیت بیشتر به آن‌ها کمک می‌کند. شاید رایج‌ترین روش، گوشه‌گیری باشد که نزدیک به محرومیت حسی است یعنی شرایطی که انگیزختگی قشری را کاهش می‌دهد که این موضوع به علت حساسیت بیش از حد آن‌هاست. این افراد از نظر فیزیولوژیایی بیش‌واکنشی دارند. افراد خلاق شیفته تازگی هستند و به دنبال تحریک ذهنی و نه محرک‌های قوی و مخاطره‌آمیز جهان واقعی هستند. با استفاده از پت، یافته جدید این است که هرس کردن نورونی که در میان سطح عادی و سطح سایکوپاتولوژی واقع شود می‌تواند موجب خلاقیت شود. دلایل دیگری که برای ارتباط نیمکره راست با خلاقیت وجود دارد این است که افراد خلاق تنها طی این فرایند و نه به‌طور کلی تکیه بیشتر بر نیمکره راست دارند. افراد با خلاقیت بالا دچار ناکارایی در بازداری شناختی هستند که قطعه پیشانی مسئول آن است، بنابراین باید سطوح پایین‌تری از فعال‌سازی قطعه پیشانی را در افراد خلاق مشاهده کنیم که آزمایش‌ها و ارائه تکالیف این فرضیه را تأیید کرده است.

افراد خلاق عموماً ویژگی‌های دارند که آن‌ها را از سایر مردم متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها که همان ظهور و به‌روز نیروهای تفکری و تخیلی انسان در منظر و دیدگاه دیگران و تحقق عملکردهای آن‌ها در عالم خارج است، عبارتند از:

هوش: افراد خلاق، همواره به اندازه کافی از هوش برخوردارند. یعنی لزوماً انسان‌های دارای هوش بالا، انسان‌های خلاق نیستند. بلکه کسانی خلاق هستند که توانسته‌اند هوش خود را به نحو مطلوبی تربیت و سازماندهی کنند.

فکر سیال: از توانایی ایجاد سریع تعداد زیادی ایده برخوردار است.

انعطاف‌پذیری ادراکی: توانایی دست کشیدن از یک قاعده و قانون و چارچوب و یافتن چارچوب‌های جدید را دارند. به بیانی دیگر، ذهن آن‌ها بهتر و سریع‌تر می‌تواند قالب شکنی کند و به الگوهای جدید دست یابد.

ابتکار: توانایی و تمایل به ایجاد جواب‌های غیرمعمول و مرسوم را در واکنش به محرک‌های محیطی دارند. تنوع طلبی و بی‌زاری از انجام کارها به‌صورت روتین از دیگر خاصیت‌های این ویژگی است.

استقلال رأی و داوری: به خود متکی بودن و سنجش افکار و ایده‌ها بر مبنای منطق و استدلال به دور از وابستگی‌ها و غوغا سالاری‌ها و عدم تمایل به هم‌رنگی با جماعت از دیگر ویژگی‌های این افراد است.

اعتماد به نفس: به توانایی خود اعتماد و باور دارند و تصویری واقعی از امکانات و حدود توانمندی‌های خود دارند.

خطرپذیری: از انتقاد و شکست ترسی ندارند و اشتباهات را فرصت‌هایی برای یادگیری تلقی می‌کنند.

تمرکز ذهنی: به طور فعال و پرتلاش، هم از نظر ذهنی و هم از نظر عملی، به ایده می پردازند.

دانش: افراد خلاق، سال‌های زیادی را برای کسب دانش و تسلط بر موضوع مورد علاقه خود صرف می کنند و علاوه بر آن همواره در حال توسعه دائمی دانش و آگاهی خود هستند.

پیشینه تاریخی: افراد خلاق، عموماً در زندگی دچار رخدادهای متنوعی بوده اند و بعضاً فقدان‌های بزرگی نظیر والدین یا امکانات مالی داشته اند. این فقدان‌ها عموماً موجب برانگیختن احساس نیاز شده و فرد را واداشته اند تا در جهت رفع نیاز خود به راه حل‌های خلاقانه بیندیشد.

نیاز به کسب موفقیت: افراد خلاق نیاز دارند در کسب هدف‌های خود، به موفقیت‌هایی دست پیدا کنند. این نیاز منبعی قوی و دلگرم کننده برای تلاش مضاعف فرد در زمینه دستیابی به راه حل‌های تازه، ریسک پذیری بیشتر و تمرکز قوی تر بر روی موضوع است.

ایدئولوژی غیر خلاق

بر اساس برخی نظریه‌های معرفت‌شناختی، بخش بزرگی از موانع خلاقیت مربوط به ایدئولوژی غیر خلاق است. این ایدئولوژی حاکی و ناشی از نوعی معرفت‌شناسی است که روال فکری خاصی را پیشنهاد می کند. به عنوان مثال ادوارد دوبونو نهادینه شدن تفکر خطی را موجب خشک شدن چشمه خلاقیت می داند. تفکر خطی، خود از نوعی معرفت‌شناسی ناشی می شود و به عقیده برخی کارشناسان به تفکر و منطق ارسطویی بازمی گردد. در منطق ارسطویی، بنا به مقتضای کژکارد تعریف جنس و فصلی، ذهن بر مبنای اکتفاء بر یافتن تعریف واحد، کمتر انگیزه برای واکاوی‌های جانبی پیدا می کند. پاره‌ای از دلایل و عوامل باز دارنده خلاقیت عبارتند از:

گمان اینکه مسئله تنها یک راه حل درست دارد؛ سعی بر اینکه همیشه منطقی باشیم؛ طاعت بی چون و چرا از قوانین؛ ترس از ابهامات و علاقه به مشخص بودن همه چیز؛ اصرار بر اینکه همیشه عملی فکر کنیم؛ ترس از شکست و پرهیز از انجام کارهای مخاطره انگیز؛ عدم تفریح و سرگرمی؛ تخصص پیدا

کردن تنها در یک کا؛ ترس از احمق جلوه داده شدن توسط دیگران؛ تمایل به هم‌رنگی با جماعت؛ اعتقاد نداشتن به اینکه می‌توانیم خلاق باشیم.

راه‌های پرورش خلاقیت

به‌خاطر پرورش خلاقیت باید کارهایی انجام دهیم که از طرفی دانش و تجربه ما را که به‌عنوان ماده خام خلاقیت هستند بالا ببرد و از طرف دیگر شیوه تفکر ما را اصلاح و هدایت کند و از سویی قدرت تخیل ما را بهبود بخشیده و امکان‌تصورسازی به ما بدهد. می‌دانیم که خلاقیت نوعی تکاپوی فکری و ذهنی برای دست‌یابی به اندیشه‌های بدیع است. پس کارهایی که بتواند ذهن را در این راستا به تکاپو وادارد و به ما فرصت اندیشیدن و تبلور آن را در جهان خارج بدهد، موجب افزایش خلاقیت می‌شود.

تجربه: غنی‌ترین منبع سوخت و عاملی است که موجب می‌شود انسان بتواند ایده‌های خلاقانه ارائه بدهد. تجربه را می‌توان از انجام کارهای متنوع و مخاطره‌انگیز، مسافرت مخصوصاً با شرایط سخت و مصیبت‌بار و به مکان‌های دور افتاده، تماس‌های شخصی با دیگران به ویژه کودکان، خواندن شرح حال افراد، تماشا کردن تلویزیون، گوش کردن رادیو و ... به دست آورد.

بازی‌های فکری: حل معما، جدول، شطرنج، کلمات متقاطع، بیست سوالی‌ها، بازی در هوای آزاد، حل مسائل ریاضی بخصوص مسائل هندسه و احتمال که نوعی ورزش ذهنی هستند در تقویت قدرت تفکر مؤثرند.

کوشش زیاد: آنچه موجب خلاقیت می‌شود، لزوماً هوش و نبوغ فوق‌العاده نیست بلکه کوشش مضاعفی است که افراد خلاق انجام می‌دهند تا مغز را به تصور وادارند. سخت‌کوشی و عادت کردن به کار و تلاش ما را در هنگام تولید ایده‌های خلاقانه یاری می‌کند.

دانش: به‌روز ایده‌های نو نیاز به دانش فراوان دارد. در حقیقت دانش ماده اولیه‌تصورسازی است توسعه دائمی دانش و اطلاعات وسیع در به‌روز ایده‌های خلاقانه نقش بی‌بدیلی دارند.

روحیه پرسش‌گری: تقویت روحیه پرسش‌گری و اینکه انسان از طرح سؤال‌های به ظاهر کودکانه واهمه نداشته باشد و سؤال‌های چالش‌برانگیز مطرح کند، باعث پرورش کنجکاوی در انسان می‌شود و ساختارشکنی قالب‌های ذهنی را تسریع می‌کند.

زندگی انتزاعی: تمام کارهایی که در زندگی انجام می‌شود یا حتی انسان‌های پیرامون، می‌توانند به صورت انتزاعی و سمبولیک باشند. به طور نمونه: کدام یک مثبت و کدام یک منفی است؟ احتمالاً برنامه‌هایی وجود دارد که هم مثبت هستند و هم منفی. این باعث می‌شود تا ذهن مدام پرسد: چگونه می‌توانم مثبت را در زندگی‌ام افزایش دهم؟ این گونه شخص زندگی خود را انتزاعی کرده و در نتیجه خلاقیت مغز را به کار انداخته است.

موانع خلاقیت در ایران

در توصیف موانع خلاقیت در فرهنگ ایرانی موانع زیر را برشمرده‌اند:

آموزش ناهمسو با کارآفرینی و خلاقیت: بسیاری از افراد به این دلیل که تفکر خلاق دشوار به نظر می‌آید، از داشتن کارها و وظایف خلاقانه احساس ناخشنودی می‌کنند. اما ناراحتی آن‌ها بیشتر از آنجا ناشی می‌شود که تحصیلات و آموزش‌ها همگی به جای آنکه تفکر خلاق را بهبود بخشند، به بهبود بخشیدن مهارت‌های تفکر تحلیلی توجه دارند.

استفاده از الگوهای قالبی: برای حل یک مساله ریاضی به داشتن دانش ریاضیات نیاز داریم. این موضوع به طور آشکار در تمامی محدوده‌های دانش، مهارت‌ها و توانایی‌هایی که شاید قابل به کارگیری در مسائل و وضعیت‌های معین باشند، صادق است. با تجربیات زیاد در یک زمینه، این تمایل در ما به وجود می‌آید که هنگام رویارویی با مساله‌ای آن را از طریق راه حل‌های قبلی حل کنیم.

شنازدگی در ارزیابی: با آن که ارزیابی ایده‌ها بخشی از تفکر خلاق هستند، ولی توصیه اکید آن است که تا هنگامی که سلسله‌ای از ایده‌های قدرتمند ایجاد نشده‌اند، باید از ارزیابی ایده‌ها دوری کرد.

تأکید بر مفروضات قبلی: پیش‌زمینه‌ها، آموزش و تجارب ما، مفاهیم قاطع و اصولی را در ما ایجاد می‌کنند که آن‌ها را حقیقی می‌انگاریم. این‌ها به نوبه خود بر تفکرات و ایده‌های ما اثر می‌گذارند و گاهی مانع عرضه ایده‌های نو و خلاقانه می‌شوند.

فشارهای اجتماعی: محدوده‌ای کلی از این فشارها، در زمان و شرایط متفاوت بر ما تاثیر می‌گذارند. یکی از آثار بسیار منفی این است که از نادان جلوه کردن در نظر هم‌تایان خود نگران شویم. بدین ترتیب هنجارهای رفتاری و عملکرد گروه‌های موجود، ممکن است مانع ابراز ایده‌های خاص یا ایده‌های زیاد در افراد شود.

چاره جویی‌های کوتاه مدت: اغلب ما به طور معمول در محیط کاری خود برای کارهای روزمره و جاری و نتایج کوتاه مدت تحت فشار هستیم و مسایلی که بیان می‌شوند اغلب نیازمند واکنش فوری هستند. در این زمان اگر دقت نکنیم بیشتر اوقات کار خود را صرف کارها و خطاهای کوچک می‌کنیم و هرگز قادر نخواهیم بود فضای تنفسی لازم را برای تفکر خلاق ایجاد کنیم.

عدم تمایل به تغییر: در بعضی از سازمان‌ها تمایلی برای تغییر وجود ندارد؛ بلکه اصل بر حفظ وضعیت موجود است. بزرگی می‌گوید: مادام که احساس کردی احتیاج به پیشرفت نداری، تابوت خود را فراهم کرده‌ای. این سازمان‌ها محکوم به فنا هستند و بعد از مدتی از بین خواهند رفت.

بسیاری از اندیشمندان وضعیت آفرینندگی را در ایران وضعیت خوبی ارزیابی نمی‌کنند. علت اینکه ما در تولید علوم انسانی اسلامی و نیز سازه‌های سخت، گنبدیم، شاید این است که گاه اساساً در درجه اول به لحاظ نگرشی معتقد به ضرورت نوآوری نیستیم و آن را یک کالای لوکس تلقی می‌کنیم. (و اتفاقاً نیاز خود را به تولیدات نو، با تقلید و واردات حل می‌کنیم) علت دیگر شاید این است که ثانیاً به

روش‌های خلاقانه فکر کردن، باور نداریم؛ یا نسبت و نوع تعامل ثوابت و باورهای دینی و نوفهمی و نوآوری را به‌طور شفاف نمی‌دانیم و میان ثابت و متحول، خط‌کشی‌های ذهنی و تجارب عینی الهام بخش نداریم. بسیاری از صاحب‌نظران در زمینه آموزش و پرورش، یکی از دلایل عدم شکوفایی خلاقیت در امر تحصیل دانش آموزان ایرانی را تأکید بر حفظیات کتب درسی و حجم بالای کتب می‌دانند. همچنین آن‌ها بر این عقیده هستند که مواجهه با انبوهی از اطلاعات کم کاربرد و ثقیل و همچنین روند صرفاً معلم محور تدریس می‌تواند رشد خلاقیت را محدود کند.

آموزش

آموزش دارای مفهوم و کاربرد گسترده و پیچیده و در نتیجه مبهمی است. در تعریف این مفهوم، نه تنها میان مردم عادی، بلکه میان صاحب‌نظران هم اختلاف نظر وجود دارد. همچنین مفاهیمی مانند نظام آموزشی، تحصیل، سوادآموزی، بار آوردن و... نیز بخشی از آموزش شمرده می‌شوند یا با آن هم‌پوشی دارند. همان‌طور که گفته شد، آموزش و پرورش دارای مفهوم و کاربردی گسترده، پیچیده و مبهم است. تاکنون تعریف واحد یا جامع و مانعی از آموزش و پرورش به دست نیامده‌است و اهل نظر، هر یک بر پایه تفکرات و تجربیات خود، تعریفی از آن ارائه داده‌اند. صاحب‌نظران ایرانی یا مسلمان تعلیم و تربیت در سده‌های پیشین (مانند امام محمد غزالی)، هیچ‌کدام در پی تعریف مفهوم آموزش و پرورش نبوده‌اند و گویا اهمیت تعریف این مفهوم را درک نکرده بودند. در عصر حاضر، متفکران ایرانی مانند محمدباقر هوشیار، عیسی صدیق، اسدالله بیژن و امیرحسین آریان‌پور، مرتضی مطهری در این باره اظهارنظر کرده‌اند؛ ولی دانشمندان غربی از دیرباز تاکنون تعاریفی از آموزش و پرورش ارائه داده‌اند. از آنجاکه آموزش به کودکان این قابلیت را می‌دهد که به‌صورت مستقل به‌سوی اهداف مورد نظرشان حرکت کنند و هویت ویژه‌ای در جامعه بیابند، اهمیتی غیرقابل چشم‌پوشی برای فلاسفه دارد. فلسفه آموزش به بررسی ماهیت و اهداف آموزش و ابزارهای آن می‌پردازد و در ارتباط با نظریه آموزش است. نظریه آموزش نوعی نظریه عملی بوده که سعی در فراهم آوردن رهنمود و روشن کردن تمامی جنبه‌های گوناگون آموزش (اعم از جنبه‌های تعلیمی، اخلاقی و سیاسی مربوطه) و همچنین ساختار

اجتماعی وابسته با آن است. فلسفه آموزش از نیمه دوم قرن بیستم میلادی به بعد به صورت یک شاخه مشخص از فلسفه شناخته شده و مورد بررسی قرار گرفت.

نظریه‌های آموزش وجود چهار چیز را در فرایند آموزش ضروری فرض می‌کنند: ۱- آموزگار ۲- دانش آموز ۳- موضوع درسی ۴- گروه اجتماعی که آموزگار و دانش آموز به آن تعلق داشته و از طریق آن با هم مرتبط می‌شوند. نظریه‌های آموزشی مختلف را می‌توان از طریق پاسخی که به سؤالات زیر می‌دهند از همدیگر تمیز داد: هدف آموزشی یک مدرسه چیست و اینکه از نظر روانی چگونه دانش آموزانش را به انجام کارهایی که هدف را تحقق می‌بخشد راهنمایی می‌کند؟ موضوع درسی چیست، با چه روش‌هایی تعلیم می‌شود، مطالب با چه میزان راحت آموخته می‌شوند و به چه راحتی بعداً فراموش می‌شوند؟ امتحان‌ها، روش‌های درس خواندن و معیارهای مقایسه دانش آموزان با همدیگر چیست؟ مدارس مختلف بحران‌های مختلف دارند. برخورد‌های درونی مدرسه مورد نظر چیست؟ ترس‌هایی که آموزگاران را تحت تأثیر قرار می‌دهد چیست و واکنش آموزگاران به این ترس‌ها چیست؟ دانش آموزان در مدارس مختلف با ترس‌های مختلفی روبرو می‌شوند. تحت چه ترس‌هایی دانش آموزان به تلاش برای یادگیری مشغول هستند و پاسخ آن‌ها به این ترس‌ها چیست؟ با توجه به اینکه تقصیر شکست‌ها را می‌توان بر گردن نظریه خاص آموزشی استفاده شده نهاد، راه حل‌ها نیازمند ایجاد تغییراتی در نظریه آموزشی می‌باشد. انتخاب یک نظریه آموزشی خاص نیازمند آگاهی کافی نسبت به شرایط خاص یک مدرسه بوده و حکم کلی نمی‌توان داد.

تاریخچه آموزش بشری

فرایند آموزش، از پیدایش انسان بر زمین آغاز شده و به عقیده برخی تعلیم و تربیت (یا گونه‌ای از آن) از نظر قدمت دومین پیشه انسان‌ها بوده است. هیچ جامعه انسانی‌ای وجود نداشته که اهمیت و مرکزیت آموزش را رد کند. در جوامع بدوی، آموزش رسمی به شکل امروزی آن وجود نداشت. در واقع در تمامی فعالیت‌های روزمره بالغین نقش معلمین را بازی می‌کردند و همه جا کلاس درس بود. انباشتگی دانش در طول زمان باعث شد که یک نفر بالغ نتواند بر تمامی آن مسلط شود. راه حلی که جامعه برای

این مشکل پیدا کرد آموزش به نوع رسمی بود: مدارسی تشکیل شد و متخصصینی در آن‌ها به گونه‌ای مؤثر به انتقال فرهنگ و دانش موجود کمک می‌کردند. با رشد فزاینده جامعه و زیاد شدن پیچیدگی‌های آن، آموزش رسمی به عهده مؤسسات خاصی واگذار شد. به علاوه ماهیت آموزش نیز کم‌کم تغییر کرد: آموزش کمتر و کمتر به زندگی روزمره افراد ارتباط پیدا می‌کرد، انتزاعی‌تر شده و با عملگرایی فاصله می‌گرفت. دانش به صورت خیلی فشرده درآمده و این امر به دانش آموزان این قابلیت را می‌داد که از فرهنگی که در آن به دنیا آمده‌اند فراتر رفته و چیزهایی را یاد بگیرند که هرگز نمی‌توانستند توسط تجربه مستقیم یا تقلید از افراد بالغ بیاموزند. فرایند آموزش امروزه یکی از پایه‌های اساسی پیشرفت جامعه‌ها شده است و اهمیت روزافزونی پیدا کرده است و این خود باعث این شده که کتاب‌ها و تحقیقات زیادی در زمینه اهداف، محتوا و نحوه بهینه تدریس انجام شود. در دوران مدرن، شاهد شکوفایی فلسفه آموزش و نظریات تعلیمی هستیم. و هر معلم با توجه به شرایط دانش آموزان کلاسش از شیوه‌های مختلف آموزشی استفاده می‌کند.

در جوامع ابتدایی، آموزش محدود به انتقال فرهنگ بود و هدف آن پرورش فرزندان بگونه‌ای بود که بتوانند اعضا خوبی برای گروه یا قبیله‌شان باشند. یک انسان اولیه دنیا را به شکل ثابت و تغییرناپذیر می‌دید. برای او فرهنگ تمام دنیایش را تشکیل می‌داد و این فرهنگ از یک نسل به نسل بعدی تنها مقدار کمی تغییر می‌کرد. جوامع اولیه تأکید زیادی روی لزوم پیوستن مناسب افراد به بدنه قبیله یا گروه‌شان داشتند. جوامع اولیه اشکال و تنوع فرهنگی زیادی داشته و بیان قوانین عام حاکم بر تمامی آن‌ها کار سختی می‌باشد؛ ولی به هر حال نکات مشترکی بین فرهنگ‌های اولیه وجود دارد: افراد کوچک و خردسال در فعالیت‌های بزرگسالان شرکت می‌کردند. یادگیری توسط مکانیزم‌های تقلید، تلاش برای فهمیدن احساسات و انگیزه‌های افراد بزرگ و تلاش برای شناسایی و تطبیق هویت خود با آن‌ها صورت می‌گرفت. هنگامی که فردی بالغ می‌شود، روش آموزش او دگرگون می‌شود. او دیگر نمی‌بایست هر لحظه و غیر منظم به تقلید از بالغین بپردازد بلکه باید رفتارش را منظم و استاندارد بکند. در هنگام بلوغ برای جدا شدن از محیط و فضای دوران کودکی، افراد آیین تشریف را تجربه می‌کنند. فرد بالغ شده ممکن است به صورت ناگهانی از خانواده‌اش جدا شود و به اردوگاهی به همراه افراد تازه

بالغ شده دیگر فرستاده شود. دلیل این جدایی این است که فرد وابستگی اش را به خانواده کم کند و از نظر عاطفی و اجتماعی خودش را در محیط وسیع تر فرهنگی قبیله ای بنا نهد. معلمان در این مراسم تشریف کسانی هستند که شخص نمی شناسد، در واقع اقوام شخص در قبیله دیگر که شخص تا حالا ندیده است هستند. آیین تشریف عموماً عملی نیست بلکه در آن ارزش های فرهنگی، مذهب قبیله ای، افسانه ها، فلسفه، تاریخ، مراسم ها و آداب و رسوم و اطلاعات دیگر تدریس می شود. این مراسم (به ویژه بخش مذهبی آن) از اهمیت زیادی برخوردار و لازمه عضویت در قبیله بوده است. تمدن در خاورمیانه، در بین رودهای دجله و فرات و در مصر، حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد شروع شد. تمدن عمده بعدی هزار و پانصد سال بعد در شمال چین زاییده شد. انتقال فرهنگ در این جوامع پیچیده، نوشتن را ضروری کرد. البته در هیچ زمانی در دوران باستان، بیش از ۲۰ تا ۳۰ درصد مردان بالغ و تقریباً ۱۰ درصد کل جمعیت نمی توانستند بخوانند و بنویسند.

آموزش در ایران

آموزش در ایران باستان

در فلات ایران، دست کم از پانزده هزار سال پیش، انسان زندگی می کرده است. درباره چگونگی آموزش و پرورش مردمانی که پیش از آریایی ها در این سرزمین زندگی می کردند آگاهی چندانی در دست نیست. نزدیک به چهار هزار سال پیش، آریایی ها و از آن جمله مادها، پارسی ها و پارتی ها به سرزمین ایران مهاجرت کردند. مادها در غرب و پارسی ها در جنوب و پارتی ها در شرق فلات ایران ماندگار شدند و حکومت هایی تشکیل دادند. مادها در حدود هفتصد سال پیش از میلاد در سرزمین های غرب ایران چیره شدند و دولت ماد را بنیان گذاشتند. در دوره مادها، کودکان و نوجوانان راه ورسم زندگانی و کار و جنگاوری را در خانه و ایل می آموختند. آموزش رسمی مخصوص روحانیان بود. روحانیان، گذشته از خواندن و نوشتن، اصول و مراسم دینی، اخترشناسی و شیوه های پیشگویی سرنوشت دیگران را در مراکز دینی فرا می گرفتند. مردم دیگر از خواندن و نوشتن بی بهره بودند. مادها خطی شبیه خط میخی داشتند. امپراتوری ایران باستان توسط کوروش کبیر در سال ۵۵۹ قبل از میلاد تأسیس و

توسط مسلمانان در سال ۳۳۰ میلادی منقرض شد. از ویژگی‌های عمده تمدن ایران باستان که به ایرانیان احساسات ماجراجویی و ملی‌گرایی می‌داد می‌توان تأکید بر توانایی‌های فیزیکی و بدنی، مذهب فعال زرتشتی و اخلاقیات آن و جنگاوری و توسعه‌طلبی را نام برد. در زمان حکومت کوروش و جانشینانش، آموزش تحت تأثیر اخلاقیات زرتشتی و نیازهای نظامی جامعه بود. چهار طبقه اجتماعی نیازهایشان را توسط آموزش بر طرف می‌کردند: روحانیون، جنگجویان، کشاورزان و بازرگانان. اخلاقیات زرتشتی آموزش را در جهت پرورش افکار خوب، گفتار خوب و کارهای خوب می‌دید. تعلیم و تربیت در این دوران تأکید زیادی روی پیوندهای خانوادگی و احساسات گروهی، پذیرش حکومت پادشاه، تعلیمات مذهبی و آماده‌سازی‌های نظامی داشت. آموزش در دوران هخامنشی به صورت دولتی انجام نمی‌شد و آموزش‌های اولیه در خانه انجام می‌پذیرفت. فرزندان که به طبقات بالا متعلق بودند می‌توانستند در سن هفت سالگی به مدارس در دیوان‌ها بروند. در مراحل بالای آموزشی به دانش آموزان قوانین و حقوق، پزشکی، ریاضی، جغرافیا، موسیقی و نجوم یاد می‌داند. مدارس نظامی خاصی هم موجود بود. با تسخیر ایران توسط اسکندر، روش‌های آموزشی یونانی جای روش‌های آموزشی در دوران هخامنشی را گرفت. این رویه در دوران حکومت منسوب به پارت‌ها نیز ادامه یافت؛ ولی با به روی کار آمدن سلسله ساسانی در ایران، نحوه آموزش سنتی ایرانی مجدد احیا شده، توسعه و تکمیل شد. اخلاقیات زرتشتی عملکرد مشابهی مانند دوران هخامنشی داشت، با این تفاوت که در دوران ساسانی تأکید بیشتری روی نیروی کار (مخصوصاً کشاورزی)، قداست ازدواج و خانواده و احترام به قانون و نخبه‌گرایی داشت. آموزش در آن دوران پایگاه‌های قوی اخلاقی، اجتماعی و ملی داشت. موضوع درسی سیستم آموزشی شامل تمرینات بدنی و رزمی، خواندن خط پهلوی، نوشتن، ریاضی و هنر بود. بزرگ‌ترین دستاورد آن دوران تأسیس دانشگاه گندی‌شاپور بود که نقش عمده‌ای در توسعه آموزش پیشرفته داشت. در گندی‌شاپور فرهنگ‌ها و علوم ایرانی، هندی، یونانی و رشته‌های علمی مختلف گرد هم آمده بودند. دانشجویانی از سر تا سر دنیا برای تحصیل به گندی‌شاپور می‌آمدند. بعدها گندی‌شاپور نقش مهمی در دستیابی مسلمانان به علوم یونانی و علوم منسوب به روم باستان بازی کرد و از طریق مسلمانان بسیاری از آثار مجدد از عربی به لاتین ترجمه شد.

آموزش مدرن در ایران

شروع آموزش به نحوه مدرن در ایران با تأسیس مدرسه دارالفنون در تهران و به همت امیر کبیر رقم خورد. در دارالفنون علوم فنی، علوم طبیعی و همچنین کمی علوم انسانی توسط استادان خارجی و تحت نظارت رضا قلی خان، تدریس می‌شد. تأسیس این مدرسه باعث ترجمه آثار مختلفی از زبان‌های اروپایی به فارسی شد. رضا شاه مسبب ایجاد تغییرات عمده‌ای در سیستم آموزشی ایران می‌باشد. به‌عنوان بخشی از برنامه غربی سازی، مدرن سازی و تمرکز اداره امور، او مکتب‌خانه‌ها را برچید. مکتب‌ها جاهایی بودند که در آن‌ها به تمامی دانش آموزان در هر سنی که بودند در یک اتاق توسط یک آخوند آموزش داده می‌شد. رضا شاه دستور داد که تمامی افراد جامعه، دختر و پسر، به‌صورت اجباری به مدارس دولتی بروند و اینکه محتوای کتاب‌های درسی به‌روز و مدرن شوند. او محلی برای تربیت معلمان ایجاد کرد و همچنین دانشگاه تهران را بنا نهاد. چند سال بعد رضا شاه دستور در اختیار گرفتن و دولتی کردن تمامی مدارس خارجی تبلیغی مسیحی (مسیونر) را داد. بیشتر مدرسه‌های عالی آن زمان، مانند دارالمعلمین عالی^{۱۱۰}، مدرسه حقوق و علوم سیاسی^{۱۱۱} و مدرسه عالی طب^{۱۱۲} در شمار دانشکده‌های این دانشگاه درآمدند. با تأسیس دانشگاه تهران دانش آموزان توانستند، پس از به پایان رساندن دوره دبیرستان، در رشته‌های ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی، پزشکی، حقوق، علوم طبیعی و ریاضی، علوم معقول و منقول و مهندسی به تحصیل بپردازند. بعدها دانشگاه تهران گسترش یافت و دارای دانشکده‌ها و رشته‌های درسی دیگری شد. آموزش و پرورش در ایران بیشتر متمایل به روش پیاژه می‌باشد ولی در عمل شیوه‌هایی که پیاژه بر آن تأکید کرده است عملی نمی‌شود. آموزش در ایران بیشتر معلم - محتوا محور بوده و کودک در جریان یادگیری بیشتر نقش انبار کننده دارد در سال‌های اخیر وزارت آموزش و پرورش ایران در پی این بوده‌است که تغییراتی اساسی در شیوه آموزش کودکان به وجود آورد ولی این تغییرات بیشتر جنبه کمیتی داشته و کمتر به کیفیت آموزش توجه شده است. همچنین دانشگاه

^{۱۱۰} دانشسرای عالی^{۱۱۱} دانشکده فعلی حقوق^{۱۱۲} دانشکده فعلی پزشکی

فرهنگیان وظیفه تأمین، تربیت و بهسازی معلمان و نیروی انسانی وزارت آموزش و پرورش را در ایران بر عهده دارد.

آموزش در دنیای اسلام

آموزش در اسلام از ارزش زیادی برخوردار بوده است. با مسلمان شدن مردمان از نژادها و جوامع مختلف، آموزش نقش مهمی در تشکیل یک اجتماع به هم پیوسته و جهانی ایفا کرد. تا اواسط قرن نهم میلادی، تقسیم‌بندی مشخصی از دانش انجام شده بود: علوم به سه دسته تقسیم شده بودند: علوم اسلامی، علوم فلسفی و طبیعی و علوم ادبی هنری. علوم اسلامی به بررسی منابع اسلامی مانند قرآن، احادیث و تفاسیر آن می‌پرداخت. علوم اسلامی از نظر فرهنگی از همه با ارزشتر به حساب می‌آمد؛ فلسفه و علوم طبیعی به اندازه علوم اسلامی مهم دیده می‌شد ولی کم‌فضیلت تر دیده می‌شد. سیستم آموزش اسلامی در ابتدا تأکید زیادی روی فنون و امور عملی مانند توسعه سیستم‌های آبیاری، ابداعات کشاورزی، خیاطی، تولید محصولات با آهن و فولاد، محصولات چرمی، تولید کاغذ و باروت، گسترش تجارت زمینی و دریایی و ساختن اشیاء سفالی داشت. به تدریج و از قرن ۱۱ میلادی به بعد، علاقه به علوم مذهبی به صورت عمده‌ای جای علوم دیگر را گرفت. علوم یونانی و فلسفه دیگر تنها به صورت خصوصی و به عده کمی تدریس می‌شد و هنرهای ادبی به شکل عمده‌ای رو به کاهش نهادند. از آزادی فکری داده شده به اندیشمندان و نخبگان کاسته شد. علوم غیر دینی و بررسی‌های پژوهش‌گرایانه غیر دینی دیگر تحمل نمی‌شدند. این نحوه سیستم آموزشی از ازبکستان امروزی در شرق تا مصر در غرب در طول سال‌های ۱۰۵۰ تا ۱۲۵۰ میلادی گسترش پیدا کرد.

آموزش تطبیقی

آموزش تطبیقی را می‌توان عبارت از یک نظام تحقیقی دانست که ما را به منظور دستیابی به شناخت جدید در زمینه تئوریک و عملی از طریق مقایسه دو یا چند سیستم تربیتی در کشورها و مناطق گوناگون و یا ادوار تاریخی متفاوت یاری می‌دهد ۰۲ تطبیق می‌تواند بین امور آموزشی در داخل یک نظام و یا

نسبت به آموزش و پرورش دیگر ممالک آن هم در سطح وسیع تری صورت گیرد. نکته مهم این است که مقایسه یک امر حساس و ظریفی است. برای بهره‌مندی هر چه بهتر از علم مقایسه در آموزش و پرورش ضرورت دارد تا به مسئله فرهنگ، ملت‌ها، قومیت‌ها، ادیان و مذاهب، شرایط اجتماعی هر کشور + جایگاه آن در جامعه جهانی و شرایط جغرافیایی توجه ویژه‌ای داشت. به دیگر سخن اگر حرکتی در امر آموزش و پرورش در یک کشور مفید و مؤثر واقع شود نمی‌توان تصور کرد که این اقدام عیناً در کشور دیگر نیز سودمند باشد. چه بسا ممکن است نتیجه معکوس هم بدهد. کارشناسان امور تطبیقی نیز بر این اعتقاد اصرار می‌ورزند که نتایج مثبت و یا منفی از کارکرد آموزش و پرورش در یک کشور، هرگز با نتایجی که در کشور دیگر گرفته شده، یکسان نیست. نتیجه آنکه، در امور تطبیقی بایستی از تقلید کورکورانه صرف و بعضاً ساختگی اجتناب ورزید و در مقابل، به گزینش منطقی و عاقلانه از نظام آموزش و پرورش سایر ملل دست یابد. اهداف پژوهش‌های تطبیقی در حوزه آموزش کشف حقایق و مسائل تربیتی کشور خویش از طریق تحلیل و شناخت مسائل نظام‌های آموزشی سایر کشورها، ارزشیابی مبتنی بر واقعیت‌نگری، برنامه‌ریزی، گفتمان فرهنگی بر اساس صلح، دوستی و تفاهم و مدارا در بین ملت‌ها، شناسایی پیشرفت‌ها و نوآوری‌ها، در حوزه آموزش و پرورش دیگر کشورها، آگاهی از مسائل آموزش و پرورش در دنیا.

رهبران سیاسی تأثیر زیادی بر سیستم‌های آموزشی گذاشته‌اند. به‌طور مثال در شوروی نظام آموزشی تحت نظارت شدید حزب کمونیست شوروی قرار گرفت. پس از به قدرت رسیدن جوزف استالین او تأکید ویژه‌ای بر آموزش علوم، ریاضیات و ایدئولوژی کمونیست داشت هم‌زمان مراکز علمی شوروی تعداد زیادی از شهروندان دیگر کشورها را جذب مراکز آموزشی خود کردند. این نظام آموزشی پس از فروپاشی شوروی اصلاح شد و اختیارات دولت‌های محلی در این امر افزایش پیدا کرد. در نظام آموزشی ایالات متحده آمریکا در اوایل قرن بیستم تبعیض نژادی علیه افراد سیاه‌پوست وجود داشت که دولت آمریکا با تصویب قوانینی سعی بر حذف آن‌ها کرد همچنین قوانین برای دادن امتیازات بیشتر از سفید پوستان به سیاه پوستان موسوم به تبعیض مثبت، تصویب شد.

فصل دوم: صنعت فرهنگی

صنعت، به تولید کالاها و خدمات در یک اقتصاد گفته می‌شود. منبع اصلی درآمد یک گروه یا شرکت نشان دهنده صنعت مربوطه است. اگر تمام فعالیت‌های اقتصادی که با تولید کالا و خدمات با استفاده از ماشین‌آلات و تجهیزات ساخته دست بشر سروکار دارند را به‌عنوان یک کل تصور کنیم، هر صنعت، زیرمجموعه‌ای از این کل است که عده فراوانی از فعالیت‌های مشابه را شامل می‌شود. تعریف مهم برای صنعت: به مجموعه تمام یگان‌هایی که در تولید، توزیع یا مصرف یک فرآورده یا یک دسته از فرآورده‌های مشابه فعالیت می‌کنند، صنعت گفته می‌شود. در مورد تعریف دقیق صنعت، اختلاف نظرهای کثیری وجود دارد. صنعت دارای تعریف‌ها و تعبیرهای متفاوتی است که بر اساس جایگزین‌پذیری فرآورده‌ها، فرایند تولید و محدوده‌های گیتاشناختی ارائه شده‌اند. مثلاً مایکل پورتر، صنعت را چنین تعریف می‌کند: صنعت، عبارتست از گروه شرکت‌هایی که فرآورده‌های آنها جایگزین نزدیکی برای هم می‌باشند.

گروه‌های صنعت

با توجه به تعریف‌های گوناگونی که در مورد صنعت ارائه شده‌اند، گروه‌های صنعتی ممکن است با استفاده از روش‌های گوناگونی در کنار یکدیگر تقسیم‌بندی شوند. برای مثال گروه‌های صنعت تعریف شده در بورس اوراق بهادار تهران به شرح زیر می‌باشند:

استخراج زغال سنگ؛ کشاورزی، دامپروری و خدمات وابسته به آن؛ استخراج کانه‌های فلزی؛ استخراج سایر معدن‌ها؛ نساجی؛ دباغی، پرداخت چرم و ساخت انواع پوش؛ فرآورده‌های چوبی؛ فرآورده‌های کاغذی؛ انتشار، چاپ و تکثیر؛ فرآورده‌های نفتی، زغال کک و سوخت هسته‌ای؛ لاستیک و پلاستیک؛ فلزهای اساسی؛ ساخت فرآورده‌های فلزی؛ ماشین‌آلات و تجهیزات؛ ماشین‌آلات دستگاه‌های برقی؛ ساخت رادیو، تلویزیون، دستگاه‌ها و وسیله‌های ارتباطی؛ وسیله‌های اندازه‌گیری؛ پزشکی و نورشناختی؛ خودرو و ساخت افزاره‌ها؛ سایر وسیله‌های ترابری؛ مبلمان و دیگر مصنوعات؛ قند و شکر؛ شرکت‌های

چند رشته‌ای صنعتی؛ فراورده‌های غذایی و آشامیدنی بجز قند و شکر؛ مواد و فراورده‌های دارویی؛ فراورده‌های شیمیایی؛ پیمانکاری صنعتی؛ رایانه و فعالیت‌های وابسته به آن؛ خدمات فنی و مهندسی؛ انبوه‌سازی، املاک و مستغلات؛ کاشی و سرامیک؛ سیمان، آهک و گچ؛ سایر فراورده‌های کانی غیر فلزی؛ سرمایه‌گذاری‌ها؛ بانک‌ها، مؤسسه‌های اعتباری و سایر نهادهای پولی؛ سایر واسطه‌گری‌های مالی؛ ترابری، انبارداری و ارتباطات. البته لازم به ذکر است که تقسیم‌بندی مذکور، الزاماً متداول‌ترین گروه‌بندی صنایع نیست؛ مثلاً در برخی متون، کاشی و سرامیک، سیمان، آهک و گچ و سایر فراورده‌های کانی غیر فلزی در مجموع یک گروه به نام صنعت سرامیک یا کانی نافلزی را تشکیل می‌دهند یا تمام گروه‌های مربوط به تهیه غذا، در گروه صنایع غذایی قرار می‌گیرند. همچنین علاوه بر موارد مذکور، صنایعی مانند صنعت گردشگری و صنایع دستی نیز در برخی متون در ردیف گروه‌های صنعت قرار می‌گیرند. با توجه به مشابهت‌هایی که به لحاظ فرایند تولید، شیوه بازاریابی، شیوه مدیریت، حجم سرمایه، نوع ماشین‌آلات مورد استفاده، نوع مواد اولیه ملزوم و غیره میان گروه‌های گوناگون صنعت وجود دارند، گروه‌های گوناگون صنعت را می‌توان از جنبه‌های گوناگون تقسیم‌بندی کرد. یکی از متداول‌ترین طبقه‌بندی‌های صنعت، طبقه‌بندی ارائه شده توسط بخش آمار سازمان ملل است که به اختصار طبقه‌بندی آیسیک نامیده می‌شود. در این طبقه‌بندی گروه‌های مختلف صنعتی تعریف شده‌اند و فعالیت‌های مختلف در آن‌ها طبقه‌بندی گردید.

رابطه صنعت با فقر

صنعت در مراکز شهرهای بزرگ متولد شده است و دلیلی است برای ارضای حس طمع انسان‌ها. صنعت پاسخ‌گوی تمام افکار است، زیرا هر چه بخواهید می‌توانید بسازید و آرزوی برآورده نشده‌ای با تکیه بر صنعت نخواهید داشت، اما آیا حاضر به پرداخت هزینه صنعت هستید؟

دوره برای صنعتی شد وجود دارد، یکی اینکه شما را استعمار کنند و صنعت را برای شما به ارمغان بیاورند، دوم اینکه خودتان دیگران را استعمار کنید و صنعت را توسعه دهید. در هر دو صورت بازنده این بازی شما هستید. کشوری مثل ایران که قلب آسیا است، بهترین مکان برای صنعتی شدن است، زیرا

تمام جنبه‌های مستعمره شدن را دارد. یک کشور برای مستعمره شدن نیاز به مردم بی فرهنگ یا کم فرهنگ دارد و بعد نیاز به ثروت فراوان دارد که ایران هر دو را به وفور در اختیار دارد. ایران از زمین و دریا و هوا در بهشتی بی پایان از معادن و منابع حضور دارد که هر چه بخواهد در طرفه العینی در دسترس اوست و همین مسئله ما را تنبل کرده است، از طرفی ما چون مردم ثروتمندی هستیم هر چه می‌خواستیم را می‌خریدیم، امروزه کالای مورد نیاز دولت‌ها، صنعت است. هر چه به پایتخت نزدیک می‌شویم، میزان پیشرفت صنعت و فناوری بیشتر می‌شود، بخاطر همین مسئله است که همه از روستا به سمت پایتخت کوچ می‌کنند به آرزوی اینکه روزی در این صنعت جایگاهی پیدا کنند، زیرا بخش اول استعمار به روستاهای ما هم رسیده و آن بی فرهنگی یا کم فرهنگی است. فرهنگ آن چیزی است که ارزش مرد روستایی را با رونق دهاتش مشخص می‌کند نه با پول و ثروتش. همین مسئله سیل عظیمی از مردم را ب دروغ پینوکیویی^{۱۱۳} به دام می‌اندازند و آنها را به امید ثروت، جایگاه و مقام، بر آورده کردن عقده‌ها و کمبودها، انسان‌ها را در تار عنکبوت صنعتی شدن گرفتار می‌کنند. وقتی انسان در این سیاه چاله قرار می‌گیرد خواه یا ناخواه باید همرنگ جماعت شود و از آنجایی که آرزوهای بشر و طمع او انتهای ندارد باید هر روز خود را به‌روزرسانی کند و همین مسئله باعث می‌شود که درگیر تبلیغات و فناوری‌های جدید شود، اینکه امروز گوشی ۱۱ داشته باشد و فردا گوشی ۲۱ بیاید و او توان خرید این فناوری جدید را ندارد باعث نارضایتی فرد از خودش می‌شود، زیرا او خود را مقصر ناتوانی در خرید این فناوری می‌داند در صورتی که او نمی‌داند که به آرامی در حال قمار وقت و جانش است. اگر خوب نگاه کرده باشید همیشه افراد تهی دست و یازمند در کنار مراکز صنعتی تجمع می‌کنند و تصویر شهرهای صنعتی و پیشرفته بدون در نظر گرفتن افراد بی خانمان و تهی دست امکان پذیر است، در روستا اکثراً همه به هم کمک می‌کنند و از هم دستگیری می‌کنند اما در شهرها مردم دیگر دلی برای دلسوزی ندارند و خودشان همیشه آماده به رزم برای جنگ با فناوری‌های جدید هستند. این قحطی قلب در شهرها بسیار دلسرد کننده است، زیرا تنها راه درست کردن این وضعیت بستن درهای کشور است و شروع از صفر

^{۱۱۳} دروغ پینوکیویی به روشی گفته می‌شود که افراد باهوش، افراد ساده لوح را با دروغ به دام ثروتمند شدن به دام می‌اندازند و پس از سوءاستفاده از مال آنها، فرد را در بی پولی و گمراهی رها می‌کنند. درست ماند سرگروه های شرکت های هرمی و...

است، شروع از صفر به معنای شناخت فرهنگ و نیازهاست و رفع این نیازها به کمک بهره برداری از توان‌های داخلی امکان پذیر است.

تاثیر معماری و صنعت ساختمان بر فرهنگ

معماری بر سه پایه استوار است: اقلیم، فن آوری و فرهنگ^{۱۱۴}

تمامی بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی حکایت از آن دارد که پیشینه معماری ایران به حدود هزاره هفتم پیش از میلاد می‌رسد. از آن زمان تاکنون، پیوسته این هنر در ارتباط با مسائل گوناگون، توسعه و تکامل یافته‌است. معماری ایران دارای ویژگی‌هایی است که در مقایسه با معماری کشورهای دیگر جهان از ارزشی ویژه برخوردار است: ویژگی‌هایی چون طراحی مناسب، محاسبات دقیق، فرم درست پوشش، رعایت مسائل فنی و علمی در ساختمان، ایوان‌های رفیع، ستون‌های بلند، و بالاخره تزئینات گوناگون که هریک در عین سادگی معرف شکوه معماری ایران است. پژوهشگرانی نظیر نادر اردلان، هانری استیرلن، داراب دیبا، محمدرضا حائری، و دیگران جایگاه مثبت فضا یا به عبارتی فضا محوری معماری ایرانی را در برابر حجم‌انگاری برخی دیگر از گونه‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین خصیصه آن برشمرده‌اند.

در معماری ایرانی، با وجود خصایلی چون تناسب و زیبایی سردرها و گنبدها و ایوان‌ها خصلتی که بیشتر شایسته بررسی است گوهر معماری ایرانی و منطق ریاضی و عرفانی آن است. درونگرایی و گرایش معماران ایرانی به سوی حیاط‌ها، پادیاوها، گودال باغچه‌ها، هشتی‌ها و کلاه فرنگی‌ها که شبستان‌ها را گرداگرد خود گرفته‌است، از دیرباز جزء منطق ایرانی بوده‌است. پیش از این که تخت جمشید ساخته شود، صدها ایوان و شبستان با ستون‌های چوبی و سنگی در سراسر جهان متمدن آن روز ساخته شده بود، ولی نخستین بار در تخت جمشید می‌بینیم که ستون‌ها تا آخرین حد ممکن از هم فاصله گرفته‌اند

^{۱۱۴} این بخش برگرفته از مقاله‌ای در شماره ۱۷۹۵ روزنامه شرق به چاپ رسیده است. آقای چارلز کوریا (زاده ۱ سپتامبر ۱۹۳۰ - درگذشته ۱۶ ژوئن

۲۰۱۵)، یک معمار برجسته اهل هند می‌باشد.

با این که در بعضی از معابد کهن خارج از ایران (مثلاً مصر) فاصله دو ستون چیزی نظیر قطر آن‌ها بلکه اندکی کمتر است. معمار ایرانی توانست وسیع‌ترین دهانه‌ها را با کست افزود پیمون‌ها به وجود بیاورد و آرایش‌های گوناگون و سرگرم‌کننده خلق کند؛ به گونه‌ای که ساختمان دو اشکوب به اندازه‌ای از هم دور شده که گویی اشکوب زیری بعدها بر آن افزوده شده است. از امتیازات معماری ایرانی این است که هرگز از مکان هندسی همگن برای پوشش استفاده نشده و از اصطلاحات و نام چفدها (قوس) و طاق‌ها و گنبدها در زبان فارسی پیداست که بیشتر به شکل بیضی و تخم مرغ و بات (بیز) توجه داشته‌اند. در معماری ایرانی توجه بسیاری به نور و روشنایی شده و تاحد زیادی از تاریکی دوری جسته است و همچنین به استفاده از مصالح بومی در ساختمان سازی توجه شده است. معمار ایرانی بر استحکام و مقاومت و رعایت اصول سازه تأکید بسیاری داشته و به نظر می‌رسد که ساختمان‌ها و ابنیه تاریخی برای کارکرد و استفاده بسیار طولانی بنا شده است.

سبک‌شناسی معماری ایران

پیش از اسلام

- شیوه پارسی تا سده چهارم پیش از میلاد، شامل:
- شیوه پیش پارسی تا سده هشتم پیش از میلاد، مثال چغازنبیل
- شیوه مادی سده هشتم تا ششم پیش از میلاد
- هخامنشیان سده ششم تا سده چهارم پیش از میلاد که ظهور آن در شهرهای دیدنی که برای مدیریت و سکونت استفاده شد همانند تخت جمشید، شوش، اکباتان، (معبدهایی که برای عبادت و همایش‌های اجتماعی ساخته شده‌اند همانند معابد زرتشتی، و آرامگاه‌هایی که برای احترام به پادشاهان منقرض شده استفاده شده است همانند آرامگاه کوروش کبیر
- شیوه پارتی سده چهارم پیش از میلاد تا صدر اسلام که شامل طرح‌هایی مانند دوره سلوکیان شامل معبد آناهیتا، ستون‌های خوربه، اشکانیان ارگ کهن نسا، ساسانیان مثال: قلعه دختر، طاق کسری، بیشاپور، کاخ سروستان می‌شود.

پس از اسلام

- شیوه خراسانی (صفاریان، طاهریان، غزنویان و...) از ابتدای قرن چهارم هجری شمسی تا پایان قرن چهارم؛ مثال: مسجد جامع نائین، مسجد جامع اصفهان
- شیوه رازی قرن پنجم تا اول قرن هفتم (قرن یازده میلادی تا حمله مغول) که شامل روش‌ها و ابزارهایی مانند دوره‌های سامانیان مثل آرامگاه اسماعیل سامانی، غزنویان مثال: برج گنبد قابوس، سلجوقیان برج‌های خرقان، خوارزمشاهیان می‌شود.
- شیوه آذری (ایلخانیان و تیموریان) از اول قرن هفتم تا اول قرن دهم، مثال‌ها: سلطانیه، ارگ تبریز، مسجد جامع ورامین، مسجد گوهرشاد، مسجد بی‌بی خانم در سمرقند، مقبره عبدالصمد اصفهانی، گور امیر، مسجد جامع یزد، منار جنبان.
- شیوه اصفهانی (صفویان، افشاریه، زندیه و قاجاریه) از اول قرن دهم تا اواسط دوره قاجاریه؛ مثالچهل ستون، عالی قاپو، مسجد آقابزرگ، کاشان، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله.
- معماری معاصر (پهلوی، بعد از انقلاب ۱۳۵۷) از اواسط دوره قاجاریه تا کنون.

از شش شیوه معماری ایران، دو شیوه پارسی و پارتی مربوط به پیش از اسلام و چهار شیوه دیگر مربوط به دوره اسلامی است. غربی‌ها برای شیوه‌های اسلامی نام‌هایی را به کار می‌برند، مانند شیوه‌های اموی و عباسی.

اگر در کشورهای دیگر، هنرهای وابسته به معماری مانند نگارگری^{۱۱۵} و سنگتراشی، پیرایه^{۱۱۶} به شمار می‌آمده، در کشور ایران هرگز این گونه نبوده‌است. گره‌سازی با گچ و کاشی و خشت و آجر و به گفته خود معماران، آمود و اندود، بیشتر بخشی از کار بنیادی ساختمان است. اگر نیاز باشد در زیر پوشش آسمانه^{۱۱۷} پنام یا عایقی در برابر گرما و سرما ساخته شود یا افزای بنا که ناگزیر پریمانه است و نمی‌تواند

^{۱۱۵} نقاشی

^{۱۱۶} آذین

^{۱۱۷} سقف

به دلخواه معمار کوتاه‌تر شود، تنها با افزودن کاربرندی می‌توان آن را کوتاه‌تر و باندام و مردم‌وار کرد. اگر ارسی و روزن با چوب یا گچ و شیشه‌های خرد و رنگین گره‌سازی می‌شود برای این است که در پیش آفتاب تند و گاهی سوزان، پناهی باشد تا چشم را نیازارد و اگر گنبدی از تیزه (معماری ایرانی) تا پاکار با کاشی پوشیده می‌شود تنها برای زیبایی نیست. وانگهی باید واژه زیبا را به معنای زیننده بودن و تناسب داشتن که ریشه در معنای هستیانه هنر دارد گرفت و نه قشنگی و جمال کور و برخاسته از احساسات شرطی شده.

معماری شهرهای ایرانی

با به وجود آمدن تکنولوژی‌های جدید و مصالح ساختمانی نوین تناقضاتی در طراحی معماری و سازه ساختمان به وجود آمد که پیاده‌سازی این‌گونه معماری را در ساختمان‌های جدید با مشکل روبه‌رو ساخت. در حال حاضر مدل‌سازی اطلاعات ساختمان به‌عنوان یک رویکرد جدید به‌عنوان مدل سه بعدی پارامتریک از خصوصیات ساختمان امیدها را برای بکارگیری این نوع معماری در ساختمان‌های نوین و کاهش چالش‌های طراحی و پیاده‌سازی آن زنده کرده است.

معماری و شهرسازی معاصر، نشأت گرفته از تغییراتی است که در حوزه آموزش معماری، سبک زندگی و تغییر در نگرش مردم بوجود آمده است و با توجه به گستردگی ارتباطات و مسافرت‌هایی که در چند سال اخیر خصوصاً به اروپا صورت گرفته، سلايق مردم نیز کمی به سبک معماری مدرن گرایش پیدا کرده است.

در مورد سبک زندگی تعابیر متعددی ارایه شده، به‌عنوان مثال در یک تعریف سبک زندگی راه و روش زندگی است که بیان‌کننده‌ی ایستارها و ارزش‌های یک فرد یا یک گروه است. برخی نیز می‌گویند که سبک‌های زندگی رفتارهای عادی روزمره‌اند که در قالب عادت لباس پوشیدن، خوردن، محیط‌های موردپسند برای تعامل با دیگران خود را نشان می‌دهند؛ اما این رفتارهای عادی روزمره در پرتو ماهیت متغیر شخص در معرض تغییرند. هر یک از تصمیم‌های ریز و درشتی که یک فرد روزانه اتخاذ می‌کند

(اینکه چه پوشد، چه بخورد، در محل کار چگونه رفتار کند، با چه کسی ملاقات کند) به چنین امور عادی کمک می‌کند. همه‌ی گزینه‌های اجتماعی عبارت‌اند از تصمیماتی که نه تنها در مورد نحوه‌ی رفتار، بلکه در هویت هم دخیل‌اند. هر چه محیطی که فرد در آن زندگی می‌کند پسانستی‌تر باشد، به همان میزان دغدغه‌های سبک زندگی در مرکز تشخیص فرد قرار می‌گیرند. فهم سبک زندگی ابتدا به‌عنوان شاخصی برای سنجش طبقه‌ی اجتماعی وارد جامعه‌شناسی شد، اما در تحقیقات بعدی امکان ساختن سبک زندگی برای شناخت طبقات مختلف مورد شک و تردید قرار گرفت. یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در سبک زندگی، نوع معماری و مهندسی منزل و محل سکونت است. امروزه اکثر روان‌شناسان تأکید دارند که نوع معماری منازل تأثیر بسزایی بر روحیات و رفتار انسان‌ها دارد. زیرا بخش عمده‌ای از عمر انسان در منزل سپری می‌شود، به‌خصوص دوران کودکی که هر نقش و نگاری در اطراف و محیط زندگی بر صفحه‌ی ذهن و روح انسان حکاکی می‌شود یا در بزرگسالی - که ساعات و لحظات حساس زندگی - مثل ساعات خلوت و تنهایی، یا شادمانی و ناراحتی معمولاً در خانه و منزل می‌گذرد. بنابراین، معماری و مبلمان خانه در نوع نگاه انسان به هستی و زندگی و نوع رفتار مثبت یا منفی او اثر بسزایی خواهد داشت. سبک معماری در ایران باستان از یک فلسفه و هویت اصیل و از یک رسالت و معنویت ذاتی و هدفمند برخوردار است که همان سلامت روحی و جسمی انسان است. با توجه به فرهنگ اصیل و غنی ایرانی، یک خانه ساکنان خود را مثل یک مادر امین در کمال احترام و مهربانی در آغوش می‌گیرد و سلامتی و آرامش را برای آن‌ها تأمین می‌کند.

مسکن بر دو بخش سنگین و سبک تقسیم می‌شود. مسکن سنگین در شرایط عادی که همان شهرسازی و معماری منزل از مصالح محکم و خود ایستاست و مسکن سبک که خود برای شرایط بحرانی، حوادث طبیعی مثل زلزله و سیل و جنگ‌ها و ... که ممکن است برای هر ملتی پیش آید و ناگزیر باید پیش‌بینی و چاره‌اندیشی شود. مسکن سنگین و سبک هر کدام در جای خود و برای گروه‌ها و افراد و فصول و حالات مختلف، امری ضروری و لازم است؛ ولی در هر دو، آرامش و سکون هدف است. امروزه مسکن سبک در مسافرت‌ها، حوادث طبیعی و جنگ‌ها، امری ضروری و بدیهی است که نشانه‌ی مدیریت قوی و هوشمندی دولت‌ها در بحران‌هاست. راحتی انسان در سه چیز است و یکی از آن‌ها

خانه‌ی وسیعی است که در حالات استراحت و خلوت برای انسان حجاب و ساتر باشد. شکی نیست که وسعت منزل تأثیر فراوان بر روح و اعصاب انسان دارد. قطعاً خانه‌ی تنگ و کوچک، موجبات ناراحتی ساکنان را به وجود می‌آورد و انسانی که در بیرون خسته و ناراحت است، وقتی برای استراحت می‌آید، اگر خانه مناسب نباشد، تأثیر منفی بر اخلاق و رفتار او می‌گذارد.

وسعت خانه، در معماری‌های سنتی و درونگرا باعث می‌شود قسمت اندرونی منزل که مربوط به اهل خانه می‌شود، مستقل و دارای همه‌ی امکانات رفاهی و آسایشی باشد و رفت‌وآمدها در سمت بیرونی منزل برای ساکنان مزاحمت نداشته باشد. اکنون به طرح چند پرسش در مورد معماری و تأثیرش بر سبک زندگی می‌پردازیم:

آیا محل زندگی ما بر افکار و رفتارهای فردی و خانوادگی ما تأثیر می‌گذارد؟

آیا محل زندگی ما بر رفتارهای اجتماعی ما تأثیر می‌گذارد؟

زندگی در آپارتمان یک ضرورت است یا سبک صحیحی از زندگی است؟

رسالت معماری طراحی فضا است. طراحی و مدیریت فضا نیز برای مدیریت رفتاری است که داخل آن فضا اتفاق می‌افتد؛ یعنی رفتارهای داخل یک فضا را می‌توان با نوع طراحی، مدیریت کرد. از این رو، معماران در گذشته در خلق آثار هنری خود از منبع طبیعت، فرهنگ و مذهب الهام می‌گرفتند و از این رو از این سه رکن در طراحی و معماری ساختمان‌ها بهره می‌بردند. انگیزه‌ی اصلی معماران سنتی ایرانی بیان و انعکاس مفاهیم فرهنگی و باورهای دینی مردم از یک سو و تحت تأثیر قراردادن رفتارهای مردم با این عناصر از سوی دیگر بوده است. امروزه معماری ایرانی، به دلیل بروز برخی جنبه‌های از خود بیگانگی، مورد تهاجم فرهنگ غربی واقع شده و این موضوع سبب شده؛ معماری ایرانی در ساختمان‌های جدید بیش از پیش کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شود. از آنجایی که معماری و سبک خانه نقش مهمی در شکل‌دهی روابط، خلق و خوی و فرهنگ اهل خانه دارد، کالبد بسیاری از فضاها شهری و ساختمان‌ها یکی از زمینه‌های ظهور فرهنگ غربی و اروپایی را در ایران فراهم کرده است.

در دوران معاصر، شهرنشینی خواه‌ناخواه به‌عنوان الگوی برتر سکونت در همهی کشورها پذیرفته شده است. گرایش و اشتیاق شدیدی به شهرنشینی پدید آمده و سبب شده که بسیاری از شهرها، به ویژه کلان‌شهرها، از نظر جمعیت‌پذیری، اشتغال‌زایی، خدمات‌دهی و توسعه‌ی فضایی در آستانه‌ی پُر شدن ظرفیت و حتی فراتر از آن قرار گیرند. یکی از تدابیر کارساز برای کنترل یا تعدیل این مشکل که در موارد بسیاری به اجرا درآمده ساخت شهرها و شهرک‌های جدید است. در ایران نیز شهرنشینی از انقلاب مشروطه به این سو و همگام با ورود درآمدهای نفتی به اقتصاد ملی و پیدایش نهاد دولت در مدیریت کشور رو به گسترش نهاد و روند شهرنشینی از آن‌پس، به پیروی از روند افزایش جمعیت و گسترش جوامع شهری انجامید. از آن‌جایی که انقلاب مشروطه با تحولات بزرگ صنعتی در دنیای غرب متقارن بود، فرصتی ایجاد شد تا معضلات جامعه با راهکارهای نوین اروپا چاره‌جویی شود. فناوری، صنعت و تولید یکی از وسوسه‌انگیزترین شیوه‌ها بود. بنابراین صنایع مختلف کم‌کم وارد کشور شدند و تأثیر همه‌جانبه و عمیقی بر روابط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی معماری ایرانیان تحمیل کردند. کارخانه‌ها یکی پس از دیگری شروع به کار کردند و مشاغل جدیدی پدیدار شدند که به نیروی کار تازه نیاز داشتند. بخشی از این نیروها از طریق جذب شاغلان حرفه‌ای سنتی و به‌خصوص بخش کشاورزی قابل تأمین بود. از سوی دیگر، جاذبه‌های جدید شهری، همچون خدمات رفاهی، امکانات تازه‌ی تفریحی و ظاهر آراسته‌ی شهرها، تعادل دیرپای جمعیت شهری و روستایی را دگرگون کرد. شیوه‌های متحول‌شده‌ی تجارت و جابه‌جایی توازن و انباشت سرمایه‌ها نیز مزید بر دلایل فوق بودند. در نتیجه، شهرها از نظر وسعت و جمعیت دچار چنان رشد بی‌قاعده‌ای شدند که با تمام طول تاریخ این سرزمین قابل مقایسه نبود و طبیعتاً تهران، به‌عنوان مرکز، بیشترین سهم را در این رشد ناموزون داشت. بعد از وقوع انقلاب اسلامی نیز متعاقب جابه‌جایی قدرت‌های سیاسی و اقتصادی، از یک طرف و وعده‌های مبتنی بر شور و هیجان دوران گذار، از جمله شایعه‌ی تقسیم و واگذاری املاک و مستغلات مصادره‌ای به مردم و ... از دیگر سو، تهران بحران جمعیتی تازه‌ای را تجربه کرد. محدودیت اراضی قابل ساخت، افزایش بهای زمین‌های مرغوب، افزایش هزینه‌های ساخت، بُعد غیرقابل‌پذیرش مسافت و تردهای لازم روزانه، مشکلات ارابه‌ی خدمات انتظامی و امنیتی، محدودیت توسعه‌ی شبکه‌های

خدماتی مثل خیابان، آب، برق و ... همه و همه تصمیم‌ها و سیاست‌گذاری‌های خُرد و کلان را به سمت رشد عمودی سوق می‌دادند. بنابراین باز هم الگوی دیگری از غرب برگزیده شد، بدون آن‌که با فرهنگ شهرنشینی گذشته‌ی ایرانی همخوانی و انطباق کافی داشته باشد. البته امکانات وسیع ساختمان‌سازی، تکنیک‌ها و مصالح جدید در ورود این الگوی تازه بی‌تأثیر نبود. خانه‌های چند واحدی، آپارتمان‌نشینی و برج‌نشینی که به آرامی و با فرصت کافی در شهرهای بزرگ اروپایی و امریکایی متولد شده بود، شباهتی به خانه‌های سنتی ایرانی و شیوه‌های همنشینی ایرانی نداشت. در شهرهای ایران، جامع‌ترین نمونه‌های این نوع مجاورت‌ها را فقط می‌توان در خانه‌های پدرسالاری دید که همراه با خانواده‌ی فرزندان ذکور و در بناهای وسیع اتفاق می‌افتاد. خانه‌های پدرسالار، با توجه به میزان توانایی مالک، از حیاط‌های مجزا و مستقل برخوردار بود.

سابقه‌ی به‌کارگیری معماری برون‌گرا در ساختمان‌های معاصر، به‌ویژه در ساختمان‌های دولتی و با عملکردهای جدید، زمینه‌ی مناسبی بود برای ورود تفکر طرح‌های برون‌گرا در مجتمع‌های ساختمانی که تأثیر مشهودی در پلان و تزیینات نمای ساختمان‌ها داشت. عناصر تازه‌ای همچون بالکن، پاسیو یا نورگیر، پاگرد و راه‌پله‌ها برای تردهای پُر تعداد و با امکان استفاده‌ی سهل‌تر و ... جای خود را در پلان‌های جدید باز کردند. در مواردی هم فضاهای کوچک تجاری و مغازه‌ها در طبقات همکف، بخشی از فضا را اشغال نمودند و نیازهای جدید، فضاهایی مثل پارکینگ و انباری را به خود اختصاص دادند. در مقابل، جایگاه معماری و عاطفی گذشته و عناصری همچون ایوان، سرداب، باغچه، حیاط، هشتی، بادگیر، حوض، پشت‌بام و ... کنار گذاشته شدند. دیگر حریمیت و سلسله‌مراتب – که اساس خانه‌های سنتی بود – کاربردی در تعاریف جدید مجتمع‌های مسکونی، خانه‌ها و آپارتمان‌ها نداشت. در پلان‌های تحمیلی، بعضی از فضاها نیز با افت و خیزها و ارزش‌گذاری‌های متفاوت، جایگاه دگرگونه‌ای پیدا کردند. آشپزخانه‌های اوپن – که ترجیحاً مخصوص آماده‌سازی غذاهای سبک و فوری هستند – جای آشپزخانه‌ها و مطبخ‌هایی محبوب و با وظایف پیچیده‌تر و پُرکارتر در سبک پذیرایی و پخت‌وپزهای ایرانی را گرفتند. درحالی‌که مجموع عملکرد الگوهای اولیه‌ی آپارتمان کمی بیش از یک خوابگاه خصوصی است، خانه‌های ایرانی در مفهوم سنتی آن، با اتکا به وسعت و تفکیک

اندرونی و بیرونی و ترکیبی از فضاهای مختلف، ظرفیت انجام فعالیت‌های متنوعی را داشتند. بسیاری از ملاقات‌های تجاری مردان خانه در قسمت بیرونی انجام می‌شد، در حالی که خانم خانه می‌توانست از مجلس بانوانه یا نشست‌های روزانه و مداوم خود با اقوام و همسایه‌ها لذت ببرد. اغلب مراسم مذهبی و خانوادگی در همین خانه‌ها انجام می‌شدند و به طور کلی، افراد خانواده می‌توانستند بیش‌تر نیازهای فضایی خود را در داخل همین خانه‌ها تأمین نمایند. یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در سبک زندگی، نوع معماری و مهندسی منزل و محل سکونت است. امروزه اکثر روان‌شناسان تأکید دارند که نوع معماری منازل تأثیر بسزایی بر روحیات و رفتار انسان‌ها دارد. زیرا بخش عمده‌ای از عمر انسان در منزل سپری می‌شود، به‌خصوص دوران کودکی که هر نقش و نگاری در اطراف و محیط زندگی بر صفحه‌ی ذهن و روح انسان حکاکی می‌شود.

در ورودی که باز می‌شد، پای میهمان در اولین گام به هشتی‌ها می‌رسید؛ به فضایی هشت ضلعی یا نیمه هشت ضلعی که سکوهایی برای نشستن در آن‌ها وجود داشت. دالان خانه‌های قدیم هم حکایت خودش را داشت. همان راهروهای پر پیچ و خمی که به این علت پیچ و تاب داشت که تازه واردان به محض ورود، از فعالیت‌های درون حیاط باخبر نشوند؛ اما حیاط، قلب تپنده‌ی خانه‌ها بود که نه فقط فضایی برای انجام امور خانه، بلکه محیطی برای برگزاری مراسم مختلف و جمع شدن فامیل و دوستان بود. اندرونی‌ها هم که مصداق آرامش بود، همان اتاق‌ها و تالارهایی بودند که جز خودمانی‌ها کسی پایش به آنجا نمی‌رسید. خانه‌های قدیمی جایی برای لمس راحتی و آسایش بود، چون معماران چند نسل قبل، تعبیرشان از خانه، جایی برای دور هم جمع شدن اعضا و تقویت دوستی‌ها بود. برای همین در ساختن بنا، وسواس داشتند که جهت خانه به سمت نور خورشید و قبله باشد تا در روزهای گرم، سایه داشته باشد و در روزهای سرد آفتابگیر شود. سبک معماری و زندگی ایرانیان قدیم این‌گونه بود و به همین علت است که حالا در عصر مدرنیته، خیلی‌ها افسوس بازگشت به آن دوره‌ها را می‌خورند و با این که در خانه‌های مدرن زندگی می‌کنند، ولی دل‌شان برای آن همه آرامش و صمیمیت تنگ می‌شود، از این‌رو گاهی با شکل و شمایل قدیمی، می‌کوشیم تا شاید بتوانیم آرامش گذشته را به خانه‌ها بازگردانیم.

بررسی تاثیر معماری در فرهنگ ایران

معماری ایران معماری در ایران بیش از ۶۰۰۰ سال تاریخ پیوسته دارد، دست کم از ۵۰۰۰ ق. م معماری هر چه باشد سازنده و سامان دهنده فضای زیست انسان است. مقصود ادراک گذشته و آموختن آن گوهر اساسی معماری گذشته، یعنی فضاست، چیزی که دیگر زمان نمی‌شناسد و فضای شهری واجد همین گوهر اساسی است.

گرایش اجتماعی و معماری: عامل اصلی وحدت و هماهنگی معماری گذشته ایران در گرایش و اعتقادهای مذهبی نهفته است. گرایش‌های مذهبی که محور اصلی آن احدیت و وحدانیت است.

فرهنگ اصول حاکم و پویا: فرهنگ در برهان قاطع به معنی علم و دانش و عقل، ادب و بزرگی و سنجیدگی آمده است. هیچ هنرمند مسلمانی از میراث پیشینیان بی‌بهره نمانده است. سخن از سنت، سخن از اصول تبدیل ناپذیری است با منشأ آسمانی و سخن از کاربردشان در مقاطع مختلفی از زمان و مکان.

اصل نظم و وحدت: نظم جهان هستی الهام بخش معماران ایران زمین بوده و معماری اصیل سعی داشته به فضای زیست انسان نظم دهد. معماری ایران تجلی وحدت در کثرت و تلاش برای رسیدن به یک وحدت در عالم کثرت است و با اتخاذ اجزاء بر اساس نظم صورت می‌گیرد.

اصول ورودی‌ها: فضای ورودی به‌عنوان یک عنصر کل نسبت به سایر فضاهای معماری گذشته ایران از اصول و ویژگی‌های خاصی برخوردار است. کارکرد و نقش اصلی در ورودی هر فضای محصور، تأمین یک ارتباط قابل کنترل میان درون و بیرون آن فضاست و لذا متناسب با خصوصیات کارکردی و کالبدی آن طراحی ساخته شود. گاهی سردر و فضای ورودی برخی از بناهای بزرگ عمومی نقش نشانه و نماد شهری را پیدا می‌کرد^{۱۱۸}.

^{۱۱۸} سردر ورودی مسجد جامع یزد

حیاط (فضای باز): حیاط، فضایی مرکزی با انتظام هندسی، درون‌نگر مرتبط با فضاهای اطراف، محور سازمان‌دهی، سرگشوده، برگرفته از باغ که تعاملی تنگاتنگ با اقلیم دارد. جایگاه حیاط مرکزی همواره تجسم‌بخش اصول نظم فضایی و وحدت‌آفرین است. قدمت معماری سنتی ایران به حدود هزاره هفتم پیش از میلاد بازمی‌گردد و طی گذشت سال‌های متمادی دست‌خوش تغییرات بسیار زیادی شده تا اینکه به شکل کنونی رشد پیدا کرده است، معماری سنتی ایران، تجلی نمادین جهانی ابدی و ازلی است؛ در معماری سنتی برخی ویژگی‌ها توسط معماران و سازندگان، بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرد به‌عنوان مثال تعهد به حفظ پیوند با سبک‌های پیشین معماری ساختمان، استفاده مجدد از مصالح یا طراحی خانه‌ها و ساختمان‌هایی که با طرح ساختمان‌ها در منطقه سازگار و یکپارچه است.

هندسه: در این معماری پیمون با عنایت به جانگداز و فضاهای مقصود، وسیله تنظیم ابعاد و اندازه‌هاست و هندسه راهنمای معماری در تأمین تناسب و هماهنگی اصولی. در تمام مراحل مربوط به تکوین یک اثر معماری، رابطه. همیاری تنگاتنگ نیارش، هندسه، پیمون و گز نقش اساسی دارد. هندسه و نیارش با استفاده از پیمون و عنایت به نیاز، عامل تعیین و کنترل ابعاد و اندازه‌ها و راهنمای دستیابی به نتیجه‌ای مطلوب است.

اصل گنبدسازی: گنبد نه تنها رسالت پوشاندن ابعاد بزرگی از فض را از نظر ایستایی دارد بلکه یکی از مهم‌ترین نمادهای معماری ایرانی به شمار می‌رود. از مهم‌ترین خصوصیات گنبد در ایران اینکه گنبدهای ایرانی بی هیچ چوب بست و قالب ساخته می‌شد.

اصل طبیعت: هماهنگی با طبیعت و استفاده از انرژی پایدار آن همانند نور و باد... و عناصر اصلی آن مثل آب و خاک و گیاه... به نحو شایسته در معماری گذشته به خدمت فضای زیست گرفته شده است. معماری ایران پاسخ معمارانه به طبیعت و اقلیم داده‌است. در همه دوره‌ها آسایش فضا مطرح بوده‌است.

آسیب‌های معماری نوین (آپارتمان نشینی)

عدم هویت بخشی و انتقال ارزش‌ها: خانه‌ی آپارتمانی، به دلیل نوع فضاسازی و ساخت آن، بسیاری از کارکردهای سنتی‌اش مانند محل تفریح و آسایش، محل ملاقات و میهمانی، محل جشن‌ها و برگزاری آیین‌ها و محل کار و البته تولید و ... به جز محل خواب را به فضاهای شهری منتقل کرده است. بنابراین دیگر در شعار شهر ما، خانه‌ی ما بیش از آنکه خانه استعاره‌ای برای شهر باشد، بیانگر و توصیف‌کننده‌ی یک واقعیت است. امروزه بخش عمده‌ای از اوقات زندگی در شهر و فضاها و مکان‌های گوناگون شهری سپری می‌شود و در پی آن اوقات مختص به درون منزل بسیار کم‌تر شده و خانه بیش‌تر تبدیل به خوابگاه شده است. پس هویت‌یابی و جامعه‌پذیری فرزندان به بیرون از خانه‌ها از قبیل مدرسه، خیابان، سینما، تلویزیون، اینترنت، پارک، کافی‌شاپ، کتابخانه، ورزشگاه و استادیوم، شهرسازی و ... منتقل گردیده و تلقی کاملاً متفاوتی از جایگاه و نقش خانه نسبت به سابق به وجود آمده است. خانه و مسکن سنتی در جامعه‌ی سنتی به شکل‌های گوناگون، حامل ارزش‌های دینی و باورهای اسطوره‌ای و متافیزیکی بود؛ اما در شرایط مدرن دیگر خانه از نمادها و نشانه‌های متافیزیکی خالی می‌شود و ساخت‌وساز خانه تحت قواعد عقلانی که معماری و دانش مدرن تعیین و ایجاد می‌کند صورت می‌گیرد.

فردی شدن خانه: فضایی که در خانه‌ها طراحی می‌شود باید به گونه‌ای باشد که در ساعاتی از شبانه‌روز تعاملاتی بین خانواده اتفاق بیفتد. این به آن معنا نیست که از خانواده بخواهیم دور هم جمع شوند و با هم تعامل داشته باشند، بلکه باید طراحی فضا به گونه‌ای باشد که موجب افزایش تعامل روحی اعضای خانواده شود؛ به این لحاظ که فضایی دربرگیرنده‌ی فعالیت‌های مشترک خانواده باشد و نیز امکان گرد هم آمدن افراد خانواده برای مقاصد متعدد و متنوع را فراهم آورد. اگر بررسی‌های عمیق‌تری در نوع پلان خانه‌های سنتی داشته باشیم، کارکردهای فضایی اغلب در جهت تقویت و برقراری روابط اجتماعی بوده است؛ اما طراحی آپارتمان‌ها به گونه‌ای است که سبب فردی شدن خانه و گسستن اعضای خانواده از یکدیگر می‌شود. به عبارت دیگر، آپارتمان و زندگی آپارتمانی یکی از عرصه‌های فردگرایی

شده است. میل به جدایی‌گزینی از خانواده و تخصیص یافتن فضای خصوصی به هر یک از افراد خانه (اتاق فرزندان، اتاق خواب والدین) اهمیت یافتن کارکرد حریم خصوصی و محدودشدن روابط خانوادگی سبب فردی شدن خانواده شده است. از این منظر شاید یکی از دلایل توسعه‌ی فضاهایی مانند خانه‌های سالمندان، توسعه‌ی آپارتمان‌نشینی و فردگرایی ناشی از آن باشد. همچنین از سوی دیگر، نوع طراحی آپارتمان، سنت میهمانی را که سبب پیوند خانواده‌ها بود دستخوش تغییر می‌سازد؛ چراکه نه فضای فیزیکی اجازه‌ی میهمانی‌های بزرگ را به افراد می‌دهد و نه فضای اجتماعی برای انجام این امر در آپارتمان‌ها میسر است. ساکنان واحدهای آپارتمانی در مواقع اضطرار، میهمانی‌ها و مراسم ویژه خود را در رستوران‌ها، پارک‌ها و ... برگزار می‌کنند که این نیز به نوبه‌ی خود سبب فردی‌تر شدن زندگی آپارتمانی و گسستن از خویشاوندان می‌شود، درحالی‌که تا پیش از این خویشاوندان نقش مهمی در زندگی اجتماعی، هویت‌یابی و جامعه‌پذیری ایفا می‌نمودند. یکی از کارکردهای مهم خانه، ایجاد حریم برای بانوان خانه بود، اما نوع معماری آپارتمان‌ها سبب شده تا کارکرد پنهان‌سازی خانه بسیار کاهش یابد و کمتر نقش ایجاد فاصله بین خودی و غیرخودی را در فرهنگ معاصر ایفا کند. برداشته شدن دیوارهای آشپزخانه، قابل رویت بودن اتاق‌ها و گشودگی به فضاهای بیرون برخی از تغییراتی است که در آپارتمان نسبت به خانه‌هایی با طراحی سنتی رُخ داده است. اکنون اکثر فضاهای نشیمنگاهی آپارتمان‌ها طوری طراحی شده‌اند که در آن‌ها تفکیک خاصی بین فضای میهمان و اهالی خانه وجود ندارد، چون دیگر فضای اندرونی و بیرونی قدیم را نداریم و تمام فضاها عمومی شده‌اند و نوع طراحی آپارتمان‌ها سبب شده تا همه‌ی افراد حاضر در خانه، اعم از میهمانان و اهالی خانه، دور هم در یک فضا جمع شوند که این امر سبب می‌گردد تا حریم‌ها کم‌رنگ شوند.

کوچک شدن خانواده‌ها: ابعاد کوچک و نوع طراحی آپارتمان‌ها یکی از عواملی است که سبب تک فرزندی و کوچک شدن خانواده‌ها می‌گردد. همچنین محدودیت‌های فضایی آپارتمان‌ها سبب ایجاد مشکلات عدیده‌ای در کودکان می‌شود، زیرا نبود فضای کافی برای جست‌وخیز کودکان سبب می‌شود تا آن‌ها نتوانند انرژی‌های نهفته‌ی خود را با بازی و ورزش آزاد کنند و بنابراین دچار بی‌قراری،

رفتارهای تخریبی و پرخاشگری می‌شوند. با گذشت زمان، این گونه رفتارها و ساختارشکنی‌ها به داخل جامعه کشیده می‌شوند.

وداع با حیاط: کودکان، بزرگ‌ترین بازنده‌های زندگی در آپارتمان‌اند. بچه‌های امروز نمی‌توانند در خانه بدونند، چون همسایه پایین و بغل و بالا از صدای دویدن آن‌ها عذاب می‌کشد. آن‌ها حتی نمی‌توانند بلند بخندند، چون صدای قهقهه‌ی کودکانه‌شان تا هفت خانه آن طرف‌تر می‌رود و صدای مردم را در می‌آورد. بچه‌ها در خانه‌های امروزی اگر درس و مشق نداشته باشند، تنها وسیله‌ی سرگرمی‌شان تلویزیون است و بازی‌های رایانه‌ای که کارشناسان می‌گویند خوره‌ی روان کودکان است. کودکان امروز از کودکان دیروز شیطان‌تر نیستند و بیش‌تر از آن‌ها خطر نمی‌کنند، اما چون در خانه‌های تنگ با آداب و رسوم عجیب زندگی می‌کنند که در هیچ زمانی مورد پسند ایرانی‌ها نبوده، شیطان‌تر و غیرقابل کنترل‌تر به چشم می‌آیند. اگر روزی معجزه‌ای شود و دوباره حیاط به خانه‌های ما مردم برگردد، درستی این جمله ثابت خواهد شد.

لابی ورودی تعریف نشده: برخی از طراحان لابی ورودی را فراموش کرده و یا به آن بی‌توجهی می‌کنند و مستقیماً درب اصلی ورودی را به فضاهای نشیمن یا پذیرایی میهمان باز می‌کنند عدم تعریف ورودی و لابی می‌تواند برای ساکنین ناراحت‌کننده باشد و با از بین بردن حریم خصوصی آرامش را بر هم ریزد. هیچ کاربری دوست ندارد در حین تماشای تلویزیون از طریق کسی که درب ورودی را باز می‌کند قابل رویت باشد پس حتماً پیش فضایی را بعد از درب ورودی در نظر بگیرید که حوزه ورودی و دیگر حوزه‌ها را تعریف کرده و از دید عمومی و مستقیم خارج سازد.

طراحی دیوارهای زاویه دار: خانه به معنای فضایی دنج، کاربردی و راحت است نه یک تجربه عذاب‌آور حاصل از طراحی دیوار زاویه دار و دارای پخی که کنج‌های بدی را ایجاد کرده و باعث می‌شود ساکنان احساس پریشانی خاطر کرده و خود را محصور احساس کنند ضمن اینکه دیوارهای

زاویه دار برای چیدمان مبلمان و همینطور تمیز کردن سخت هستند و انتخاب در چیدمان‌های مختلف را محدود می‌کنند.

عدم توجه به محل قرارگیری گاراژ: برای چه کاری از گاراژ استفاده می‌کنید؟ پارک ماشین؟ انبار مواد غذایی؟ برای قراردادن ماشین چمن زن، نردبان، سطل زباله، جعبه ابزار و وسایل قدیمی؟ به دلیل اینکه از گاراژ استفاده‌های مختلفی می‌شود بهتر است درب آن را به نمای اصلی باز نکنید و گاراژ را نزدیک آشپزخانه در نمای پشتی نگه دارید.

عدم طراحی پنجره‌های کافی: تأثیر هوای تازه و پرتوهای خورشید در صبح زود را دست کم نگیرید فراموش نکنید طراحی تعداد پنجره‌های کافی با ابعاد مناسب در همه حوزها مانند اتاق خواب‌ها، نشیمن و اتاق‌های غذاخوری حتی در آشپزخانه نور طبیعی و ورود هوا می‌تواند معجزه کند و بر خلق و خوی کل خانواده و جریان نور و هوا اثرگذار باشد.

بی توجهی به فضای ذخیره سازی کافی: اگرچه در طراحی پلان مکان‌های ذخیره سازی فقط در صورت وجود فضای اضافی لحاظ می‌گردد و حتی در بعضی موارد در صورت بودن فضای کافی نیز به‌منظور قرارگیری مبلمان طراحی نمی‌شوند و خالی در نظر گرفته می‌شود اما لازم است در طراحی به ویژه در طراحی پلان آپارتمان و خانه‌های کوچک فضای ذخیره سازی برای تمامی موارد مورد استفاده مانند جارو، میز اتو، لباس‌ها و ... لحاظ شود در غیر این صورت به ناچار بایستی یا مبلمان بیشتری مانند کمد‌ها باید برای فضا خریداری شود و یا کاربران با بی نظمی و شلوغی حاصل از عدم فضای کافی روبرو خواهند بود.

عدم توجه به اندازه مبلمان در طراحی پلان: در طراحی بایستی علاوه بر زیبایی و سیرکولاسیون فضایی مناسب به نحوه چیدمان مبلمان، تعداد و ابعاد توجه نمود برای مثال در طراحی نشیمن و پذیرایی و یا آشپزخانه بایستی چیدمان مبلمان را در نظر گرفته و فضای کافی برای هر حوزه

متناسب با ابعاد در نظر گرفت در غیر این صورت کاربران برای خرید و یا انتخاب مدل چیدمان و مبلمان به مشکل خورده و نمی‌توانند دکوراسیونی متعادل و زیبا ایجاد کنند و به ناچار ملزم به حذف حوزه ای ضروری خواهند شد.

عدم توجه به نسبت‌ها: برای طراحی پلان با توجه به ابعاد کلی فضا بایستی نسبت‌ها را در فضا در نظر گرفت و سپس به حوزه بندی فضاها پرداخت برای مثال در نظر گرفتن یک حوزه با ابعاد ۲۰ متر مربع می‌تواند برای آپارتمان کوچکی بسیار بزرگ یا برای خانه ای بزرگ فضای کمی محسوب شود پس در نظر گرفتن نسبت‌های ابعادی در هر خانه بسیار مهم و دارای اولویت محسوب می‌شود.

بی توجهی به سبک زندگی ساکنان: سبک زندگی و عادات کاربران باید در طراحی پلان منعکس شود. برای مثال برنامه ریزی فضایی اتاق غذاخوری برای یک خانواده با یک فرد مجرد یکسان نخواهد بود یا شغل خاص کاربر فضا می‌تواند انعکاسی متفاوت در پلان داشته باشد و با توجه به نیازهای خاص نحوه پاسخگویی متفاوتی را در طراحی پلان و حوزه بندی ایجاد کند.

بی توجهی به شرایط و جنبه‌های سایت: طراحی پلان خانه بدون در نظر گرفتن جنبه‌های مختلف سایت، سبب اتلاف پول و از بین بردن ارزش زمین است. تجزیه و تحلیل سایت قبل از طراحی، شناخت جهت بادهای دلپذیر، چگونگی ورود نور خورشید و سپس چیدمان اتاق‌های خواب، نشیمن و سایر قسمت‌ها با توجه به آن‌ها نیز می‌تواند بسیار کمک کننده باشد همچنین اگر سایت در مجاورت منبع سر و صدا باشد، فضای بافر و انبوهی از درختان می‌تواند کمک کننده باشد.

عدم طراحی سبز: امروزه طراحی سازگار با محیط زیست دیگر گزینه انتخابی در بین روش‌های بی شماری برای دستیابی در طراحی مسکونی نیست در واقع جهت گیری درست در خانه می‌تواند انرژی و هزینه زیادی را که صرف روشنایی مصنوعی و تهویه می‌شود کاهش دهد یا قراردادن جای دقیق پنجره‌ها و درب‌ها و همچنین اندازه پنجره‌ها نیز می‌تواند تغییرات مثبتی ایجاد کند.

شاید همه‌ی تقصیرها به گردن معماران نباشد که یادشان رفته یک ایرانی، حتی در قرن بیست و یکم هم یک ایرانی است، با تمام نیازهایی که نیاکانش داشته‌اند. شاید تقصیر افزایش جمعیت و کمبود زمین و عصر ارتباطات باشد که سبک زندگی ما مردم تغییر کرده و با دستکاری ذائقه‌ها، کاری کرده که در آپارتمان‌های تنگ و بدقواره زندگی کنیم و همیشه دل‌مان بخواهد از این خانه‌های دلگیر بیرون برویم و دمی در کنار گلی، درختی یا فواره آبی، آرام بگیریم. خانه‌های امروزی ما که چهاردیواری‌های دخمه مانند، بیش‌تر از آن‌که جایی برای زندگی آدم‌ها باشد، جایی برای چیده شدن اسباب زندگی‌اند که خودشان از بس زیاد و متراکم‌اند مانع اصلی برای زندگی کردن شده‌اند. در حال حاضر بیش‌تر مردم در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که از آشپزخانه، همه جای خانه در تیررس نگاه است و اگر کسی در اتاق خواب، خوابیده باشد همه، حتی تازه واردها نیز او را می‌بینند. سرویس‌های بهداشتی هم فقط چند قدم با نشیمن فاصله دارد. برای همین وقتی میهمانی در خانه است، کم‌تر کسی از سرویس‌های بهداشتی استفاده می‌کند. برای همین است که ما دل‌مان در خانه‌ها می‌گیرد. برای همین است که بیرون رفتن از خانه برای تازه کردن نفس، بین ما رسم شده است. برای همین است که بچه‌ها از ماندن در خانه بیزارند و پارک باد خنکی که کولرهای گازی به صورت می‌زنند نظیر ندارد. زیبایی که یک یخچال فریزر ساید بای ساید به خانه می‌دهد بی‌همتا است، چشم‌اندازی که مبلمان‌های خوش‌رنگ و طرح به خانه می‌دهند مثال زدنی است، اما این‌ها کجا و دلنشینی بادگیرها و آب خنکی که از آب انبارها بیرون می‌آید و در کاسه‌های سفالی سرکشیده می‌شد کجا؟

مردم، امروز همه نوع وسایل راحتی دارند، گوشت را چرخ گوشت، چرخ می‌کند، سبزی را سبزی خردکن، آب میوه را آب‌میوه‌گیری، جمع کردن خرده آشغال‌ها را جاروبرقی، پاک کردن لکه‌های چربی را بخارشوی‌ها و پودرهای چند آنزیم ماشین لباس‌شویی و بقیه کارها را دستگاه‌های ریز و درشتی انجام می‌دهند که برای رتق و فتق امور خانه ساخته شده‌اند. نمی‌توان خدمات این وسایل به بشر را نادیده گرفت و نمک شناسی کرد و اعتراف نکرد که به یمن حضور این وسایل در خانه‌ها، چرخاندن امور زندگی تا چه حد راحت شده است، اما موضوع این است که ما مردم که روزی گوشت کنار گذاشته برای غذا را در هاون‌های سنگی می‌کوبیدیم و آن‌قدر له‌اش می‌کردیم که برای پخت آماده

شود، حتی با وجود این وسایل کم‌تر از قبل احساس آرامش و آسایش می‌کنیم. شاید این احساس به سبک زندگی امروزی‌مان برگردد؛ به وسواس ما برای کشیدن پارچه‌های بزرگ روی مبل‌ها و مبارزه با لکه‌های غبار که عاشق نشستن روی مبل است و به اشتیاق ما برای خریدن جدیدترین لوازم زندگی که لازمه‌ی بودن‌شان حرکت با احتیاط در خانه است. البته شاید نتوان حکم داد که مردم امروز چون ایرانی‌اند، حتماً باید به سبک نیاکان‌شان زندگی کنند و خانه‌ها را از فناوری خالی کنند، ولی می‌شود این پیشنهاد را داد که در همین خانه‌های به‌روز و مدرن، اسباب‌خانه را طوری چید که همه در آن احساس راحتی کنند. مثلاً شاید این پیشنهاد خوبی باشد که به‌جای خریدن مبلمان گران‌قیمت که اعضای خانه یا اجازه نشستن روی آن را ندارند یا اگر می‌نشینند نباید زیاد روی آن جابه‌جا شوند، مبلمان راحتی خرید که هم کار مبلمان را بکند و هم وسیله‌ای برای راحتی اعضای خانواده باشد. یا مثلاً اگر خانه‌ها کوچک و نقلی‌اند و بیش از یک اتاق ندارند، باز هم پشته‌های قرمز و ترکمن، حتی اگر یک جفت هم شده در آن چیده شود تا بزرگسالان و بچه‌های خسته و تازه از راه رسیده با تکیه دادن به آن دمی به آسایش برسند یا گوشه‌ای از منزل را به خود اختصاص دهیم تا به مدد آن بتوانیم به آرامش برسیم. فضایی که در خانه‌ها طراحی می‌شود باید به گونه‌ای باشد که در ساعاتی از شبانه‌روز تعاملاتی بین خانواده اتفاق بیفتد. این به آن معنا نیست که از خانواده بخواهیم دور هم جمع شوند و با هم تعامل داشته باشند، بلکه باید طراحی فضا به گونه‌ای باشد که موجب افزایش تعامل روحی اعضای خانواده شود کوچک محله را که جایی برای دویدن دارد، به نشستن در فضایی تنگ و شلوغ ترجیح می‌دهند.

هزار دلیل وجود دارد که چرا ما ایرانی‌ها حالا ترجیح می‌دهیم مثل خودمان زندگی نکنیم و مدام چشم‌مان به خارجی‌ها باشد و از آن‌ها الگو بگیریم. کوچک شدن خانه‌های ما هم هزار دلیل دارد و دیگر بعید به نظر می‌رسد بتوانیم هر کدام از ما خانه‌های حیاط‌دار و دل‌باز داشته باشیم. اما در چنین شرایطی مگر می‌شود زندگی را متوقف کرد؟ مگر می‌شود از دیگران خواست حالا که فضای خانه‌ها تنگ است، قید راحتی را بزنند؟ این هم محال است از کسی بخواهیم حالا که چاره‌ای جز جمع شدن زیر سقف‌هایی کوچک وجود ندارد از حفظ حریم شخصی‌شان صرف‌نظر کنند.

آن زمان که خانه‌های ایرانی اندرونی و بیرونی داشت و اندرونی‌ها چند اتاق، این وسعت فضا خودبه‌خود سبب می‌شد هر یک از اعضای خانواده برای خود حریمی شخصی داشته باشند؛ ولی حالا که در خانه‌های نقلی، پدر و مادر و یک و گاهی چند فرزند زندگی می‌کنند و یک اتاق خواب خانه متعلق به چند نفر است حفظ حریم شخصی با چالش روبه‌رو شده است. اما با امکانات موجود، باز هم چاره‌ای نیست چون نه می‌شود فضای خانه را بزرگ‌تر کرد و نه می‌شود از حریم شخصی چشم پوشید؛ ولی می‌توان طوری رفتار کرد که هم حرمت افراد در خانه‌های کوچک حفظ شود و هم حریم خصوصی‌شان. یکی از راه‌های آن، همان‌طور که گفته شد آن است که هر یک از ما گوشه‌ای از خانه را به خود اختصاص دهیم تا به کمک این قسمت بتوانیم برای خود یک حریم خصوصی ایجاد کنیم و سبب آرامش روح خویش شویم در کتاب‌های روان‌شناسی و گفته‌های روان‌شناسان نسخه‌ای وجود دارد که اگر رعایت شود نتیجه‌ای که گفته شد به دست می‌آید. خلاصه‌ی این نسخه این است؛ ایجاد صمیمیت میان اعضای خانواده. به اعتقاد روان‌شناسان ورود به حریم خصوصی افراد از سوی هر کسی که انجام شود دال بر بی‌اعتمادی به فردی است که در کارش سرک کشیده می‌شود. به همین علت درس اول آن‌ها به پدر و مادرها این است که همه‌ی توان خود را برای ایجاد صمیمیت با فرزندان به کار ببرند تا این ارتباط عاطفی عمیق، هیچ مسأله‌ی مخفی و پنهانی بین آن‌ها باقی نگذارد و در نتیجه زمینه‌ی شکسته شدن حریم خصوصی افراد فراهم نشود. اگر در خانواده‌ای روابط بین کوچک‌ترها و بزرگ‌ترها این‌گونه تعریف شود، می‌توان مطمئن بود که در آن نه حریمی شکسته می‌شود و نه عضوی آزار می‌بیند، بلکه خانه برای همه افراد، به محیطی گرم تبدیل می‌شود که با وجود چیدمان مدرنش پُر از گرما و صمیمیت خانه‌های قدیم است.

خانه خوب چه ارتباطی با سلامت جسم و روح دارد؟

امروزه مسکن خوب یکی از مولفه‌های تاثیرگذار بر سلامت جسم و روح بوده و روانپزشکان، جامعه‌شناسان و پزشکان نیز تاثیر مسکن خوب بر سلامتی را تایید کرده و شرایط زندگی و خانه را در ابتلا به بیماری‌های متعدد جسمی و روانی موثر می‌دانند. دما، رطوبت و محیط اطراف خانه، بهداشت و میزان

نور خانه و نوع مصالح مورد استفاده در ساخت خانه‌ها از جمله موارد مهم و موثر در تامین یک مسکن سالم به شمار می‌آیند. دکتر امیر محمد نوالی می‌گوید: خانه بزرگ به معنی ایمنی بیشتر نیست، اگر نور و تابش مناسب آفتاب در خانه‌ای نباشد، دچار کمبود ویتامین D خواهیم شد. همچنین ممکن است در یک جامعه کمونیستی که تمامی خانه‌ها مترائ مشابهی دارند، فردی که دارای خانه‌ای با مترائ بیشتر است، احساس رضایت خاطر کند، اما متأسفانه افراد در جامعه ما به دلیل مقایسه ناخودآگاه خانه خود با دیگران، رضایت کافی نداشته و این منشا سایر مشکلات خواهد بود. ناراحتی‌های روانی نیز منجر به بیماری‌های سایکوسوماتیک^{۱۱۹} می‌شوند، حتی یک تصادف و ترافیک و حوادث محل کار و داخل منزل همگی به هم مرتبط بوده و اگر قسمتی از این سیستم پیچیده را اصلاح کنیم، می‌توانیم قدم‌های موثرتری در جهت تفکر بهتر در این زمینه برداریم. ضرورت رعایت ایمنی خانه، نحوه خوابیدن و شرایط ارگونومیک خانه بر احتمال وقوع هر آسیبی از جمله آسیب‌های مغزی تاثیر گذار خواهد بود. از نظر جامعه‌شناسی بین خانه و مسکن تفاوت وجود داشته و خانه مکان فیزیکی نبوده و مفهوم روانی و رویایی تلقی می‌شود که ممکن است محقق نشود. دکتر فاطمه گلابی می‌گوید: روح خانه می‌تواند از پخت و پز پر باشد، ما خانه را خودمان می‌سازیم و نسبت به آن احساس دلبستگی هم داریم. داشتن حریم خصوصی، خلوت، عدم اشراف به خانه‌های دیگر، عدم ترس از وقوع جرم و روابط بین افراد خانه از ویژگی‌های خانه به شمار می‌آید و مسکن، مفهومی کاربردی دارد و ما نسبت به آن احساس وابستگی داریم، اما به نظر می‌رسد مسکن‌هایی که ما در آن به سر می‌بریم حالت پناهگاه داشته و به محل اثرات ما تبدیل شده است. برخی آپارتمان‌ها اگر تنها یک پریز را برداریم، خانه همسایه دیده می‌شود و فاصله‌های فیزیکی بسیار کم، اما فاصله‌های اجتماعی بسیار زیاد شده است. خانه‌های قدیمی محل شکل گرفتن خاطرات بودند، اما الان باید دید آیا وقتی برای شکل گرفتن این خاطرات و پیدا کردن شان و منزلت در خانه‌های کنونی وجود دارد؟، خانه‌های ایرانی معماری درونگرا داشتند و چیزی برای فخرفروشی نبود، این خانه‌ها مرکزیت، انعکاس، تقارن و تناسب ورا درون خود می‌گنجاندند. خانه‌های امروزی با نماهای آنچنانی به منبعی برای حسرت، تمایز طلبی، ابراز وجود و جدا کردن شخصیت خود

از دیگران تبدیل شده‌اند. امروزه حداقل ۲۰ درصد بار بیماری‌ها ناشی از محیط است، مسکن هم بخشی از محیطی که بخش قابل توجه زندگیمان را در آن سپری می‌کنیم، در سلامت مهم است. امروزه ساختن اتاق‌های خانه به صورت جزیره‌ای و مجهز کردن و بزرگ‌تر شدن خانه‌ها باعث افزایش فاصله شده و افراد امروزی به درون پناهگاه‌هایی تحت عنوان مسکن پرتاب شده و در آن پناه می‌گیرند. سالیانه در دنیا ۳٫۸ میلیون نفر بر اثر آلودگی هوای خانه و بیماری‌های تنفسی جان خود را از دست می‌دهند که به سوخت ناسالم و سایر آلودگی‌هایی که در خانه وجود دارد، بازمی‌گردد. مسکن صرفاً ساختمان فیزیکی نبوده و محیط اطراف مانند محله، هماسیه و خدمات قابل دسترسی را هم در بر می‌گیرد و مسکن بهداشتی جایی است که از نظر جسمی در آن به رشد و تعالی برسیم. هوا، آب، پسماند، نور، صدا، تهویه، رنگ، سطح برای هر فرد از عوامل موثر در یک مسکن سالم بوده و از نظر سازمان جهانی بهداشت، تامین حفاظت جسمی و سرپناه انسان به صورت ایمن، اولین مورد بوده و اگر مسکن، سیل‌گیر یا زلزله‌خیز و در معرض رانش زمین و آلودگی صنعتی باشد، آن خانه آرامش نداشته و استرس‌زا خواهد بود. امانوئل کانت، اساسی‌ترین عامل سازمان دهنده ذهن را زمان و مکان می‌داند و خانه در عالم زمان و عرصه مکان، استثنا به شمار می‌آید. خانه با وجود فردی مشابه هم هستند.

ما بطور میانگین روزانه ۸۰ تا ۹۰٪ از وقت خود را با زندگی در ساختمان‌ها و فضاهای داخلی سپری می‌کنیم فضاهایی احاطه شده با اشکال، نور مصنوعی، رنگ‌ها، مبلمان و مناظر بنابراین آیا وقت آن نرسیده که از خود پرسیم این محیط‌های مصنوع تا چه اندازه بر زندگی و شخصیت ما تأثیر می‌گذارند؟ در ادامه با آرل با بررسی تأثیر معماری بر تفکر، توانایی‌های شناختی، بهزیستی ذهنی، جسمی و احساسات انسانی همراه باشید ...

گرایش "روانشناسی معماری یا محیط"، چندین سال است که به شدت با شناخت چنین تاثیراتی سروکار دارد. هدف از این گرایش بررسی تأثیرات معماری بر انسان، احساسات و رفتار آنها و تدوین توصیه‌هایی برای برنامه ریزی و طراحی ساختمان‌ها است. این حوزه تحقیقاتی در مورد تأثیر فضاهای باز و سرپوشیده روی افراد از نظر شناختی، عاطفی و اجتماعی سؤالاتی را مطرح می‌نماید برای مثال اینکه چگونه می‌توان

خانه‌ها، ادارات و ساختمان‌ها به طور کلی طراحی و سازماندهی کرد، به گونه ای که استرس را کاهش و یا سلامتی را ارتقا بخشید؟

اما سوال اصلی این است که: خانه‌های مسکونی، فضاهای کار و تفریحی باید چگونه طراحی شوند تا بیشترین تأثیر را بر افراد و زندگی آنها داشته باشد. چگونه می‌توان کاستی‌ها و کسری‌ها و هم پتانسیل و امکانات را در روند برنامه ریزی معماری شناسایی کرد؟

معماری نادرست و فرومایه، همراه با سایر عوامل مضر، می‌تواند باعث ایجاد استرس، فرسودگی، القاء علائم روانی و حتی ایجاد ناراحتی جسمی شود. به‌عنوان یک قاعده کلی می‌توان گفت، این اثرات بلافاصله آشکارا نیستند، اما اغلب پس از یک دوره چند ماه یا با گذر سال‌ها ظاهر می‌شوند. این نتیجه‌گیری همینطور اثبات می‌کند که با عملکرد معکوس فضاها می‌توانند فرآیندهای بهبودی و سلامت را ارتقاء دهند.

احساسات و سیستم عصبی: به‌منظور ایجاد احساس راحتی در یک محیط، فقط به یک فضای داخلی دلپذیر نیاز نیست. نور، گیاهان، متریال‌ها، روش‌های ساخت و ساز، دما و شرایط هوا نیز برای رفاه و سلامت نقش دارد. باید در نظر داشته باشیم که انسان‌ها یک برداشت کلی دارند: حواس ما بر تفکر، احساسات و عملکرد و بنابراین کل بدن ما تأثیر می‌گذارد. اگر حواس ما با پیام‌های مثبت تحریک شود، این می‌تواند یک اثر تقویت کننده یا آرام بخش داشته باشد. در نتیجه، فضاها می‌توانند بر تفکر و الگوهای رفتاری ما تأثیر بگذارند، به‌عنوان مثال، انگیزه، عملکرد یا تمرکز ما را تقویت کنند اگر در فضاها احساس ناراحتی کنیم، می‌تواند منجر به بی‌قراری یا ناراحتی، حساسیت شدید، بی‌حالی یا حتی اضطراب گردد.

امنیت و جرم: ساختارهای فضایی همچنین با موضوعات ایمنی و امنیتی همراه هستند. در صورت عدم موفقیت در ساختارهای فضایی، اقداماتی مانند سیستم‌های هشدار دهنده یا دوربین‌های مدار بسته معمولاً به خوبی عملکرد ندارند بنابراین برخی ساختارها می‌توانند سبب جرم یا خرابکاری شوند، اما همچنین

می‌توانند به بهبود و تأمین امنیت بیشتر کمک کنند یا برخی فضاها احساس امنیت و برخی احساس ترس و عدم امنیت را در ما ایجاد می‌کنند این نشان دهنده تاثیرگذاری فضا بر احساس امنیت انسان است.

شخصیت و تکامل: محیطی که در آن زندگی می‌کنیم و توسط آن احاطه شده ایم فضایی بارور برای رشد و تکامل فردی ماست. پیام‌های مثبت در فضاها می‌توانند در تقویت احساس عزت نفس و رضایت ما نقش داشته باشند. نقص در این زمینه ممکن است باعث نارضایتی، بی‌قراری، بیگانگی و بی‌پروایی شود. بسیاری از ساختمان‌ها نقص‌های متفاوتی را در خود دارند که البته فوراً قابل توجه نیستند و به وضوح به چشم نمی‌آیند. دنی فریدمن، پژوهشگر مسکن و سیاست‌های اجتماعی، همبستگی‌هایی بین شرایط نامساعد مسکن / محلات و سلامت افراد، بهزیستی، احتمال جرم و جنایت و تحصیلات نیز پیدا کرده است وی در پژوهشی نشان داده که شرایط نامناسب مسکن به شدت با کمبود تحصیلی، ظهور مسائل بهداشتی و شکایات کیفری ارتباط دارد. همینطور برعکس، این بدان معنی است بهبود کیفیت و کمیت مسکن، و بهبود کیفیت فضا در محلات و خانواده‌های کم درآمد تأثیر مثبتی در کاهش جرم و جنایت و سلامت و بهبود سطح تحصیلات خواهد داشت.

عملکرد و رفتار: ساختارهای فضایی الگوهای خاصی از رفتار را ترویج می‌کنند و طرح‌ها و الگوهای ما را به شیوه‌های خاصی از عادات، برخورد و استفاده از آنها تحریک می‌کنند. پدیده‌هایی مانند افراط، استفاده نادرست یا خرابکاری اغلب دلایل ساختاری دارند. اگر معماری دلبستگی مثبت و عاطفی به مکان‌ها ایجاد کرده و احساس مسئولیت را تقویت کند، چنین عواقبی به وضوح قابل پیشبینی است. بنابراین سؤالاتی درمورد چگونگی و چرایی برای همه پروژه‌های مسکونی و ساختمانی بایستی با دقت مطالعه و پاسخ داده شود. محیط‌های زندگی یا کار نیز می‌توانند ابزار شناسایی برای شخصیت ما باشند. اگر این فرآیندها رخ دهند، احساس مسئولیت ما در مورد فضاهایی که در آن ساکن هستیم توسعه می‌یابد. در پایان، ترتیب و توالی حوزه‌ها، تجهیزات و ابعاد فضاها و طراحی آنها بر الگوهای حرکتی، اعمال و استفاده از انسان تأثیر می‌گذارد. اگر فضاها به شکلی ایجاد شود که خلاف الگوهای رفتاری ما

باشد، می‌تواند حرکات و اعمال ما را مختل کند و باعث عصبانیت یا ناامیدی شود. یا برعکس، از ساختارهای زندگی روزمره پشتیبانی کرده و باعث احساس راحتی بیشتری گردد.

کودکان، بیماران و سالخوردگان: دانشمندان^{۱۲۰} دریافته‌اند که شرایط جسمی و روحی بیماران، افراد مسن و کودکان بسیار بیشتر از سایر افراد به محیط زندگی خود گره خورده و از این رو بیشتر تحت تأثیر شرایط مکانی قرار خواهند گرفت. هرچه ناامن‌تر باشیم، تأثیر محیط بر ما قوی‌تر می‌شود. گروه تحقیقاتی تحت نظر دکتر راجر اولریش ثابت کرده است که نور طبیعی ریتم‌های بدن ما (به طور مثال گردش خون و جریان خون) را به نحوی بهینه تنظیم می‌کند و حتی می‌تواند بهره‌وری و راحتی سرنشینان را افزایش دهد. جای تعجب نیست که اگر در ساختمان‌های ۸۰ تا ۹۰٪ از روز خود بمانیم بدن ما با بخش اعظم محیط ساخته شده در تضاد قرار می‌گیرد زیرا به اندازه کافی به نور روز و منابع مورد نیاز دسترسی ندارد بنابراین حتماً اصولی متناسب برای طراحی فضاهای درمانی باید در نظر گرفته شود، به‌عنوان مثال استفاده از چراغ‌هایی با نور قابل تنظیم، متناسب با شرایط خاص، جنبه‌های فیزیولوژیکی و عملکردی را بهبود می‌بخشد. در واقع، اگر کمبودهایی در فضا وجود داشته باشد، پیامدهای آن ممکن است الگوهای ناسازگار و مخرب رفتار، رفتار منفعلانه یا خودپسندی ایجاد کند و بالعکس، معماری خوب می‌تواند فرآیندهای بهبودی (به‌عنوان مثال در بیمارستان‌ها) را تسریع کند، ورزش و نشاط، مهارت‌های عاطفی و شناختی، تعامل اجتماعی و مهارت‌های ارتباطی را تقویت کند.

ماریا لورنا لمان همچنین متقاعد شده است که محیط ساخته شده ما می‌تواند بر احساس ما تأثیر بگذارد. متریک‌های ساختمانی، نور و مناظر و اصوات تأثیر عاطفی خاصی بر ما دارند. بنابراین ضروری است که معماران مراقب عملکردها و تأثیرات روی انسان باشند. در واقع بسته به نوع کاربری ساختمان، عملکردهای خاصی برای انسان لازم است: یک بیمارستان باید صلح، اطمینان و امید را منعکس کند. یک مدرسه باید کنجکاوی، شادی و هیجان را برانگیزد و یک دفتر باید از خلاقیت، بهره‌وری و تمرکز

را تقویت نماید. با در نظر گرفتن این موضوعات نقش یک معمار تغییر خواهد کرد. از این رو مهم‌ترین سؤالی که معماران و طراحان باید پاسخ دهند این است: چه احساسات و حالات ذهنی را می‌خواهم در کاربران ساختمان ایجاد کنم؟ همچنین باید مشخص باشد که الگوهای رفتاری با توجه به کاربری هر ساختمان متفاوت است. با طراحی مناسب بایستی الگوهای سالم متناسب با کاربری را مورد تأکید قرار داد. با این وجود، از آنجاکه معماری تأثیر متفاوتی بر همگان دارد، الگوهای مختلف ادراک، شخصیت‌ها و اثرهای فرهنگی سبب می‌شود تا تعریف اقدامات و قوانین کلی برای این موضوع مانند تمامی نکات روانشناختی مقدور نباشد اما کلیات و نیازهای مطلوب انسانی برای آسایش جسمی و روحی معیار خوبی برای خلق هر فضا است. با این وجود چند توصیه طبق نظر محققین وجود دارد: به منظور ایجاد فضاهای مثبت (اجتماعی)، منطقی است که معیارهای یک پروژه را قبل از فرایند برنامه ریزی با فرآیندهای روانشناختی تلفیق کنید. عزت نفس، استقلال، کنترل و بهره برداری اگر این عناصر برای فرایند برنامه ریزی در نظر گرفته شوند، ساختمان‌ها می‌توانند با اشکال جدید سازه‌های جدید شهری ادغام شوند و بنابراین، می‌توانند با عملکردهای جدیدتری غنی سازی شوند. در مرحله برنامه ریزی، هر پروژه باید به طور مداوم بهینه سازی شود تا کاستی‌ها بررسی و از آسیب‌ها جلوگیری شود. بنابراین، گروه‌های ذینفع مختلفی از جمله مدیران بهداشت، معماران، شهرسازان، روانشناسان و پزشکان باید گردهم آیند تا دانش همه‌جانبه‌ای در این زمینه کمک کند و مشارکت آنها در فرایند طراحی بتواند بر سلامتی افراد تأثیرگذار باشد.

روانشناسی معماری با درک کامل تعامل بین انسان‌ها و محیط مصنوع، ابزاری مهم در توسعه راه حل‌ها و نوآوری‌های پایدار خواهد بود بنابراین در این مهم معمار با شناخت عمیق از روانشناسی انسانی، نقش فراینده‌ای دارد همچنین تجزیه و تحلیل طراحی، امکانات و جنبه‌های استفاده از ساختمان‌های موجود به منظور بهسازی ساختمان‌ها برای ساکنان را ارزش گذاری می‌کند و برای ایجاد پیام‌های جدید باید گاهی اوقات مفاهیم قدیمی را کنار گذاشته و فضایی خلاقانه خلق نماییم.

مدیر مرکز تحقیقات و ارزیابی پیشرفته طراحی در مقاله خود در زمینه روانشناسی و معماری اشاره می‌کند شاید ابزارهای جدید فناوری در بخش معماری به زودی قادر به ردیابی پاسخ انسان به تغییر پارامترهای فضا و مکان باشند تا بتوانند الگویی از معماری پاسخگو را گسترش دهند اما نقس اساسی ابعاد روانشناختی بر معماری و نقش فضاها در شکل‌گیری سلامتی و احساسات مثبت یا منفی امری انکار ناپذیر و قابل تامل می‌باشد و در واقع از نیازهای ضروری و دارای اولویت برای حوامعه امروزی محسوب می‌شود.

مبلمان شهری از جمله عناصر سازنده فضای شهری محسوب می‌شود که کمیت و کیفیت زیبایی، راحتی، دوام و محل استقرار آن نقش بسیار اساسی در دستیابی به شهری زیبا و سالم دارد شهری که در آن شهروندان احساس آسایش بنمایند و حضور در آن را به نشستن در خانه ترجیح دهند. از آنجا که سه هدف اصلی برنامه ریزی شهری، سلامت، آسایش و زیبایی می‌باشد لذا دستیابی به هر سه مورد، در کنار توجه به طراحی دلپذیر فضای شهری به دقت و حوصله در طراحی و برنامه ریزی مبلمان شهری است. مبلمان زیبا در فضای نازیبا، جذابیتی نخواهد داشت و فضای زیبایی که در آن مبلمان نازیبا استقرار یابد، جلوه نخواهد کرد بدین منظور طراحی توام فضای شهر و مبلمان شهری اساس دستیابی به شهر سالم امروزی است. از سوی دیگر توجه به تناسب انسانی در ساخت مبلمان شهری و نیز توجه به شرایط اقلیمی و مصالح بومی نیز از ضروریات در طراحی مبلمان شهری است. مکان یابی محل استقرار مبلمان، توالی و تواتر چیدمان آن نیز در کیفیت بصری فضا تاثیر مثبتی بر جای می‌گذارد. هدف از این پژوهش که از نوع توصیفی - تحلیلی است، بررسی مبلمان شهری و تاثیر آن بر کاهش آسیب‌های اجتماعی شهری، نورپردازی در شهر، نقش مبلمان شهری، سیمای شهر و نیاز شهروندان، مبلمان شهری (معلولان، جانبازان و سالمندان)، نقش نمادها و نشانه‌ها در مبلمان شهری، رابطه مبلمان شهری و آرامش ذهنی و سلامت روانی، تاثیر اقلیم مصالح، رنگ و ویژگی‌های هنری در مبلمان شهری، تراکم جمعیت می‌باشد و به این نتیجه رسیدیم که شهر ملایر در بسیاری از موارد نظیر فضای سبز شهری و فضاهای تفریحی، نظیر مینی ورد ملایر، بام ملایر، سرانه بالای فضای سبز و... سرآمدی در شهرهای منطقه و در برخی موارد حتی در کشور است در جاهایی که فضایی جهت تفریح و شادی فراهم شده و به امر نورپردازی

شهر، معابر و خیابان‌ها توجه شده است کمترین میزان آسیب‌های اجتماعی دیده می‌شود. اهمیتی که این طراحان به نقش مردم و نیاز شهروندان می‌دهند، آن قدر است که محور تصمیمات شان عم تر فاه و راحتی و آسایش ایشان محسوب می‌شود؛ به گونه ای که دید بصری و به وجود آوردن نمایی توأم با تعادل لازم، راحتی و آرامش را برای ساکنان به ارمغان می‌آورد و مشاهده می‌شود عناصر مبلمان شهری نه تنها مزاحمتی برای رفت و آمد مردم ندارد، بلکه درست جایی که مورد نیازشان هست نیز به کار گرفته شده است. گاهی شلوغی و اغتشاش عناصر چنان است که نه تنها آرامشی را به دنبال ندارد، بلکه باعث سردرگمی و آشفتگی شهروندان نیز می‌شود، به گونه ای که انسان خسته از کار روزانه هیچ رغبتی برای نشستن و استفاده کردن از فضای شهری و مبلمان آن ندارد. رابطه مبلمان شهری، آرامش ذهنی و سلامت روانی بدیهی و روشن است که مبلمان شهری علاوه بر خصوصیات و ویژگی‌هایی که نام برده شد، باید سهم مهمی در به وجود آوردن آرامش و سلامت روحی و ذهنی افراد داشته باشد. بدین ترتیب، این نیز هنر طراحان و دست اندرکاران مسائل مبلمان شهری است که با چیدمان صحیح و استفاده به جا، ضمن به وجود آوردن محیط و منظر مناسب و عملکردی در خور استفاده ساکنان، به مسائل روحی، روانی و آرامش بخش محیط نیز توجه کافی داشته باشند. تأثیر اقلیم، فضای سبز، مصالح، رنگ و ویژگی‌های هنری در مبلمان شهری نقش هنرمندان و طراحان شهر و مبلمان آن در رابطه با استفاده از مصالح، عوامل اقلیمی و عناصر هنری از جمله رنگ‌ها به گونه ای است که در اولین نظر، کنش‌ها و واکنش‌های برخاسته از آن هویدا می‌شود.

نشاط و سلامت اجتماعی افراد جامعه، نشأت گرفته از طراحی محیط شهری و معماری مناسب ابنیه است؛ همان طور که ابن سینا در مورد گزینش مسکن به نکات بهداشتی مهمی نظیر آفتاب-گیر بودن، وضعیت تهویه و نور کافی اشاره کرده است، می‌توان نتیجه گرفت رعایت بهداشت در معماری ساختمان‌ها، نقش پررنگی در سلامت فیزیکی افراد و سلامت روحی افراد دارد. برای تأمین سلامت افراد، دسترسی مناسب به فضای باز، استفاده از طبیعت، نور کافی و تهویه طبیعی در ساختمان‌ها حائز اهمیت است. به طورمثال وجود درختان در فضاهای مجاور مجتمع‌های مسکونی در کاهش میزان اضطراب و تنش افراد بسیار تاثیرگذار بوده و همچنین پنجره‌هایی که رو به محیط سبز هستند عملکرد بسیار متفاوتی در

سلامت روانی افراد و بهداشت دارند. بهره‌گیری از نور طبیعی به جای نور مصنوعی می‌تواند در سلامت ساکنین نقش مهمی ایفا کند. طی تحقیقات انجام شده در برج‌های مسکونی ساخته شده، به علت کم توجهی به محوطه سازی و معماری منظر و نیز عدم شکل‌گیری مراکز محله با کاهش فعالیت‌های فیزیکی روبه‌رو شده ایم که همین امر مشکلات جسمی و بیماری‌های تنفسی را به همراه دارد. بی توجهی به بهداشت و سلامت در معماری، ساختمان‌های بیماری را به وجود آورده است. شاید اصطلاح سندرم بیماری ساختمان که برای اولین بار در سال ۱۹۸۶ مطرح شد، برایمان نا آشنا باشد. هنگامی که تهویه مناسب در ساختمان صورت نگیرد و یا نور و حرارت مطلوبی در فضا وجود نداشته باشد، به مرور بیماری‌های جسمی در انسان پدید می‌آید که منجر به سلب آسایش و آرامش او خواهد شد. بنابراین طراحی مجتمع مسکونی و پیوند با مظاهر طبیعت (استفاده از پوشش‌های گیاهی، درختان، آب و ...) و نیز استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر، باعث انعطاف بیشتر محیط با بستر شهری شده است که به تدریج شاهد حضور ساکنین در عرصه‌های فعالیت خواهیم بود. محققى به نام اولریچ در تحقیقاتی به این نکته رسیده است، روند بهبودی بیماران در مراکز درمانی که دارای بازشوهایی رو به فضای سبز هستند بسیار سریع‌تر از بیمارانی است که در بیمارستان‌های روبه دیوارهای ساختمان‌های مجاور قرار گرفته‌اند و نتوانستند فضایی جهت پیوند با طبیعت را ایجاد کنند. همچنین روابط اجتماعی در ارتباط با محیط زیست طبیعی و فضاهای شهری در نظر گرفته شده که هارمونی خوبی برای ساکنین فراهم آورده و نوعی حس آزادی همراه با امکانات متنوع ایجاد کرده است.

همان‌طور که گفته شد طراحی مناسب سکونتگاه‌ها اهمیت فراوانی در سلامت جسمی و روحی افراد دارد که به دنبال آن موجب افزایش میزان رضایت ساکنین می‌گردد. جامعه‌ایی که با امنیت و رضایت درونی به حیات خود ادامه دهد، می‌تواند گردشگران زیادی از مناطق مختلف جهان را به خود جذب کند. به همین دلیل است که هر ساله کشورهای شاد دنیا به جهانیان معرفی می‌شوند. به طور مثال زمانی که شهر وین در کشور اتریش به‌عنوان شهر شاد برگزیده شد، به قطع مسافران و گردشگران بسیاری را به میزبانی خود پذیرفت.

تاثیر رنگ در معماری

مهم‌ترین عامل تاثیر گذار در دکوراسیون داخلی، رنگ به کار رفته در المان‌ها می‌باشد. میزان اثر گذاری رنگ بقدری زیاد است که مستقیماً با روح و ذهن انسان در ارتباط می‌باشد. برای درک بهتر تاثیر رنگ بر روحیهٔ انسان کافیسست بدانیم کلیه اتاق عمل‌ها در سراسر جهان تنها با دورنگ سبز و آبی (رنگ‌های آرامش بخش) طراحی می‌شوند و یا از رنگ قرمز نارنجی اغلب برای فست فودها استفاده می‌گردد. با توجه به اهمیت رنگ‌ها در این مقاله قصد داریم توضیح کاملی درباره تاثیر رنگ بر روحیه انسان بدهیم و موضوعات زیر را موشکافانه مورد بررسی قرار دهیم. همانطور که می‌دانید بطور کلی تنها سه رنگ اصلی (قرمز، آبی، زرد) وجود دارد و تمامی رنگ‌ها با ترکیب این سه رنگ ساخته می‌شوند. رنگ‌ها به سه زیر تقسیم بندی می‌شود:

رنگ‌های گرم: به رنگ‌هایی مانند زرد، قرمز، نارنجی رنگ گرم می‌گویند. در واقع شما با دیدن این رنگ‌ها، به یاد سمبل‌های گرمی مانند خورشید و آتش می‌افتید. با نگاه کردن به رنگ‌های گرم، احساس می‌کنید که فاصله این رنگ‌ها به شما بسیار نزدیک هستند. به همین دلیل در فضاهای بزرگ از رنگ‌های گرم استفاده می‌شود، تا محیط دنج‌تر به نظر برسد. اگر یک اتاق بزرگ دارید، دیوارهای آجری رنگ را انتخاب کنید. این رنگ‌ها همواره نشان دهنده احساسات، عشق و علاقه هستند.

رنگ‌های سرد: به رنگ‌هایی مانند سبز، آبی و بنفش رنگ سرد گفته می‌شود. این رنگ‌ها آرامش و حس خوب را به همراه دارند. رنگ‌های سرد یادآور آسمان، آب، یخ و برف هستند. رنگ‌های سرد برای محیط‌های کوچک انتخاب مناسبی هستند. زیرا این رنگ‌ها باعث می‌شوند محیط بزرگ‌تر به نظر برسد. بنابراین برای رنگ اتاق کوچک، آبی آسمانی مناسب است. رنگ‌های سرد باعث می‌شود شما احساس آرامش و ریلکسی پیدا کنید. خودتان را در یک آسمان بی انتها تصور کنید، این رنگ دقیقاً بر روان شما تاثیر مثبتی می‌گذارد. محل‌هایی مانند استخر، حمام و ... که برای ریلکس کردن هستند، دارای رنگ‌های سرد می‌باشند.

رنگ‌های خنثی: معمولاً رنگ‌هایی که از ترکیب چند رنگ ایجاد می‌شوند را رنگ‌های خنثی گویند در واقع این رنگ خنثی، رنگ‌های گرم یا سرد را تحت تاثیر قرار نمی‌دهند و با هر رنگی همخوانی دارند مانند خاکستری، سفید، مشکی و قهوه ای. لازم به ذکر است یک رنگ با توجه به ترکیباتی که دارد می‌تواند هم گرم و سرد باشد برای مثال رنگ بنفش اگر قرمزش بیشتر باشد جز دسته رنگ‌های گرم و اگر آبی آن بیشتر باشد رنگ سرد می‌باشد.

یک نکته مهم این است که دکوراسیون اتاق نباید تنها متشکل از رنگ‌های گرم و یا رنگ‌های سرد باشد. در صورتی که خواستار یک اتاق دنج هستید، از رنگ‌های گرم به‌عنوان رنگ اولیه و اصلی استفاده کنید. از چند رنگ سرد نیز در اجزای دیگر بهره ببرید. این موضوع باعث ایجاد هماهنگی می‌گردد. در واقع پیش از تصمیم‌گیری در مورد گرم بودن یا سرد بودن رنگ اصلی، بهتر است روحیه خودتان را مدنظر داشته باشد.

برای اینکه از تاثیر رنگ بر روحیه انسان آگاه شویم ابتدا باید روانشناسی رنگ‌ها را بشناسیم و بدانیم هر رنگ موجب ایجاد چه حسی در درون انسان می‌شود.

روانشناسی رنگ ۱۲۱

روانشناسی رنگ بدین معناست که بدانیم افراد با دیدن هر رنگ چه تغییراتی در درونشان رخ می‌دهد و این تغییرات موجب ایجاد چه حسی در آنها می‌گردد. مطالعات نشان می‌دهند که ضربان قلب افراد با نگاه کردن به رنگ‌های گرم (مانند قرمز، نارنجی و زرد) بالا می‌رود و موجب تزریق آدرنالین در خون می‌شود و باعث ایجاد گرمی، حس مهمان‌نوازی و خشم روی ناخود آگاه انسان می‌گردد، این در حالی است که رنگ‌های سرد مثل سبز، آبی و بنفش سبب ایجاد حس آرامش، رازآلودگی و گاهی افسردگی می‌شوند.

روانشناسی رنگ‌های ملایم

رنگ بنفش: در صورتی که نیاز به ایجاد خلاقیت در محیط دارید می‌توانید از رنگ بنفش استفاده کنید، بنفش متشکل از دو رنگ آبی و قرمز است که بین ایجاد انگیزش و آرامش توازن برقرار می‌کند، همچنین این رنگ فضایی صلح آمیز ایجاد می‌نماید، استرس را کاهش می‌دهد و یکی از مناسب‌ترین رنگ‌ها برای خانه و اداره می‌باشد.

رنگ سبز و آبی: در صورتی که به دنبال ایجاد آرامش در محیط هستید، رنگ سبز و آبی را انتخاب کنید چرا که رنگ سبز بر روی شبکه چشم منعکس می‌گردد، بنابراین ماهیچه‌های چشم کار کمتری انجام می‌دهند و در نتیجه چشم کمتر خسته می‌شود. رنگ آبی برای اتاق‌هایی که تردد زیادی دارند و یا باید در آن زمان زیادی را به انتظار بگذرانید مناسب است زیرا فشار خون را کاهش می‌دهد و ایجاد آرامش می‌کند، لازم به ذکر است رنگ آبی مناسب‌ترین رنگ برای تخت خواب می‌باشد.

روانشناسی رنگ‌های گرم: آیا می‌خواهید محیطی انگیزشی یا اشتها آور برای افراد ایجاد نمایید؟ بهترین راهکار استفاده از رنگ نارنجی و زرد است و به همین دلیل است که رستوران‌ها بشدت از این

<p>قرمز</p> <p>عشق رومانتیک گرمی راضی انرژی جریان زندگی هیجان</p>	<p>نارنجی</p> <p>شادی انرژی بخش هیجان اشتیاق گرمی ثروت تغییر پیشقدمی انگیزش</p>	<p>زرد</p> <p>شادی خنده گرم گرمسنگ خشم جلب توجه</p>	<p>سبز</p> <p>طبیعی خنکی رشد پول سلامت حسادت آرامش همدلی</p>	<p>آبی</p> <p>آرامش متانت سردی عقل وفاداری صداقت غیراشتهاآور</p>
<p>صورتی</p> <p>رومانتیک بودن عشق ملایم آرامش دهنده تضریک کننده</p>	<p>بنفش</p> <p>سلطنتی ثروت پیشقدمی عقل معنوی احترام رازآلودگی</p>	<p>قهوه ای</p> <p>قابل اعتماد پایداری رفاقت ناراحتی گرمی راحتی ارگانیک برخی فرهنگ‌ها عزاداری</p>	<p>مشکی</p> <p>قدرت مقاومت شیطانی هوش نازک به چشم آمدن مرگ و سوگواری</p>	<p>سفید</p> <p>خلوص معصومیت پاکیزگی بزرگ شدن فضا خنثی بودن</p>

دو رنگ استفاده می‌نمایند. مراقب باشید که رنگ‌های زرد و قرمز در چه مکانی به کار می‌روند زیرا باعث آسیب به چشم در طولانی مدت می‌شوند از این رو این رنگ‌ها برای اتاق پذیرایی مناسب نیستند البته لازم به ذکر است استفاده افراطی از رنگ‌های گرم باعث چاق شدن شما می‌گردد.

فصل سوم: توسعه بی فرهنگی

ریشه بسیاری از فقرها در جهان، بی فرهنگی است. فرهنگ نباید سطحی باشد، فرهنگ باید مثل درختی استوار در برابر ناملايمات و تهاجمات ايستادگي کند؛ فرهنگ باید از دل مردم برآید و بر دل مردم بنشیند، فرهنگ باید برای هر قوم و مليتی باشد و در آخر این فرهنگ است که دليل همبستگی و اتحاد می شود. ایران کشوری با فرهنگ و با قدمتی چند هزار ساله است، ایران در برابر اقوام مختلفی که در تلاش برای نابودی فرهنگ دیرینه اش بوده اند مقاومت کرده است و سختی های بسیاری را متحمل شده است. جهان امروز با نگاهی دقیق تر در حال تغییر استراتژی جنگ است و آن این است که بی فرهنگی را در غالب بهره مندی از فناوری های روز دنیا به مردم تقدیم کند و از طرفی بهایش را با فرهنگ از آنها بازپس گیرد، این راحت ترین راه شکست هر ملتی است. تمام جنگ های تاریخ یا به دليل بی فرهنگی بوده یا برای حفظ فرهنگ.

فرهنگ، دليل بسیاری از رشادت ها و از خود گذشتگی هاست، يك انسان بی فرهنگ توان ايستادگی در برابر مشکلات را ندارد. دليل اینکه امروز جوانان ما توان تحمل سختی و مقاومت در برابر حمله های بيگانگان را ندارند و تحويل کشور به دشمن را آسان ترین راه برای پیروزی می دانند همین فرهنگ ناکجا آبادی است؛ اما جوان با فرهنگ دیروز، به روی مین می رفت، اما حاضر به تسليم شدن نبود. نمی خواهم بگویم جوان امروزی بی فرهنگ است، زیرا از همین جوان ها کسانی مانند حججی ها و فخری زاده ها پدید می آیند.

تفکر بهترین نعمت است، انسان با فرهنگ فکر می کند تا درست انتخاب کند، انسان با فرهنگ تفاوت حق و باطل را تشخیص می دهد و در نهایت انسان با فرهنگ کارهای خوبش بیشتر از بدی هایش است و می توان بدی هایش را بخشید. وقتی پای فرهنگ به میان بیاید دیگر شمشیرها قلاف می شوند، ظلم هیچگاه پابرجا نمی ماند و این فرهنگ مثل کنه به جان بی فرهنگی می افتد و آن را به جنون می کشد. چرا دشمنان ایران در ایران پاگیر نشدند؟ دليلش فرهنگ دیرینه ما بوده است، اگر می بینیم که بعضی ظالمان بیش از يك قرن در کشور حضور داشتند باید بدانیم دليلش توانایی آنها در گرفتن فرهنگ از

مردم (مخصوصاً) جوانان بوده تا با این کار بتوانند بر آنها حکومت کنند. دانشگاه و مکتبخانه مهم است اما نهبه اندازه آموزش فرهنگ؛ چه بسیار بی سوادانی که شعورشان می شود مدال گردنشان و چه بسیار مدرک گرفته‌هایی که با آب ریختن در آسیاب بی فرهنگی می‌خواهند فرهنگ‌سازی کنند، این نکته‌ها بسیار مهم است زیرا هر جا فرهنگ بود ظلم ریشه کن خواهد شد. به کمک همین فرهنگ می‌توان خانه ساخت، مدرسه ساخت، چرخ صنعت را راه انداخت، دشمن را به عقب نشینی واداشت و حتی اقتصاد را سر و سامان داد.

صحبت من این نیست که از غار بیرون نیایم و در جهل و خرافات بمانیم، صحبتم فرهنگ است و تمام تلاشم در این کتاب بحث درباره چستی و چرایی فرهنگ بوده است تا به یکی از کتب معتبر فارسی در خصوص فرهنگ ایرانی بدل شود؛ ما تمام منابع مان شده تکه کلام‌های اندیشمندان غرب، آنقدر جمله از بریان تریسی داریم که دیگر کسی دکتر قمشه ای را نمی‌شناسد، شاهنامه خوانی جایش را داده به خوانش کامنت‌های بد و بی راه در فضای مجازی. قدیم ترها همه سعی در زنده نگه داشتن فرهنگشان بودند، ترک و لر و کرد و جنوبی و... همه با لحجه خودشان صحبت می‌کردند زیرا می‌دانستند این مدل گویش بسته به آب و هوا، غذا و آناتومی بدنشان شکل گرفته است و اصلاً زشت نیست اما حالا یک زبان من در آوردی به نام "فارسی نا کجا آبادی" شده اوج فرهنگی، اگر کمی «جِجِ» بزند دیگر دهاتی حساب می‌شود، البته که دهاتی بودن افتخار است و نه دلیل تمسخر. زبان هر قوم، بسته به محل و نوع زندگی اش شکل می‌گرفت پس دلیل اینکه گفتارمان را بخاطر دیگران تغییر دهیم بی فرهنگی است. قدیم ترها دم پختک و آب دوغ خیار غذای فرهنگی بود و امروز بیف استراگانوف شده غذای فرهنگی ما، پس اگر معنای فرهنگ را نشناسیم می‌شویم بی فرهنگ‌های غربی ای که خود را اندیشمند و امروزی می‌دانند و ما می‌شویم بیچارگان وابسته ای که جز "الکل"، هیچ دستاوردی در طول تاریخ به ناممان ثبت نشده است، اما نمی‌دانیم از دوربین عکاسی گرفته تا نخ بخیه^{۱۲۲}، همه و همه پیشینه ای ایرانی داشته اند.

^{۱۲۲} نخ بخیه اولین بار از روده گربه توسط ابوالقاسم الزهراوی اختراع شده است.

اگر فرهنگ درست نشود باید منتظر جنگ‌های داخلی (مثل حضور داعش در سوریه یا طالبان در افغانستان) و به وجود آمدن جنگ‌های خارجی (مثل حضور آمریکا در عراق برای استعمار) باشیم. بی فرهنگی اولین جرقه‌های بی هویتی را تبدیل به آتشی دامن گیر می‌کند که شهرها را یک به یک در آتش جهل می‌سازند و از کشوری چندهزار ساله چیزی نمی‌ماند جز اسمی (که آن هم شاید نماند). جنگ امروز دنیا، با جنگ‌های دیروز فرق دارد، اگر قبلاً توپ و تفنگ و شمشیر بود امروز دیگر جهان توانسته با یک ویروس کوچک بیشتر از جنگ جهانی قربانی بگیرد و با به راه انداختن بازی بی فرهنگی مردم را از درون تهی کند تا با بتواند با کوچک‌ترین تلنگری آنها را از بین ببرد.

بازیگر ما نباید سیاسی شود، سیاست مدار ما نباید فوتبالیست شود، دانشگاه باید محلی برای تحقیق و توسعه باشد و افرادی بتوانند به آن راه پیدا کنند که بخواهند بیشتر از دیگران بدانند و محلی باشد برای یافتن هرچه که دوست دارید یاد بگیرید. آموزش و پرورش باید ابتدا به فرهنگ سیاستمداران، صنعتگران، اقتصاد دانان فردا پردازد و بعد باید فکری به حال آموزش بی هدف به آنها بکند. بچه‌های ما فردا روز می‌شوند همین نمایندگان مجلس، بچه‌های ما می‌شوند همین شهردار و معلم و مغازه دار و رفتگر، پس اگر امروز می‌خواهید با اختلاسگران مبارزه کنید دیگر دیر شده، شما باید به کودکان پیاموزید تا اختلاس گر بار نیابند.

ما اگر به دنبال راهکار هستیم باید به کشورهایی که اکنون به اندازه یکی از استان‌های ایران است، اما دارد دنیا را کنترل می‌کند توجه کنیم. بعد از جنگ جهانی دوم، یهودی‌ها با مظلوم‌نمایی سعی در جلب توجه مردم جهان به سمت خودشان کردند، آنها با همبستگی و پشتکاری که داشتند در حوزه‌های تخصصی شان وارد شدند و سعی در گسترش فرهنگشان کردند. اندک انیمیشنی است که معروف شده باشد اما به دست اندیشمندان یهودی تولید نشده باشد؛ تمام انیمیشن‌های مطرح دنیا را که با ذهنی باز نگاه کنید در هسته مرکزی آن اندیشه‌های یهود را می‌بینید (بحث ما فارغ از قضاوت درباره خوب یا بد بودنش است، بحث ما نحوه گسترش فرهنگشان است) یا کمتر کتابی است که گیشه را جارو کرده باشد

اما شخصیت قهرمان آن یا نویسنده اش یهودی نباشند، کتاب‌های معروفی همچون "ملت عشق" و یا "انسان خردمند" که در دوره من خوب طرفدار جذب کرده اند.

بحث ما این است که این گروه اندک با شناخت فرهنگ و قابلیت‌های خود، آنچه را که داشتند عرضه کردند و خوب هم عرضه کردند، دزدی نکردند، کپی نکردند، از خلاقیت‌هایشان استفاده کردند تا اینکه توانستند به یک برند تبدیل شوند. کمتر کسی است که "چارلی چاپلین" را نشناسد - هنرمندی که سینمای کمدی مدیون اوست - او هم یک یهودی موفق بوده که با فکر و پشت کار توانسته کار جدیدی ارائه دهد که در دنیا بی نظیر بوده است، یهودیان دیگر هم پشت او در آمدند و از او حمایت کردند، از طرفی این را نیز باید بدانیم که هیچ انسانی نمی‌تواند یهودی بشود مگر از مادری یهودی متولد شود، به همین دلیل آنها بچه‌های بیشتری به دنیا آوردند تا جمعیت جوانشان افزایش پیدا کند، اینها همه در آینده آن قوم تاثیرگذار است. اگر به شهرهایشان خوب نگاه کنید هنوز مانند اجدادشان زندگی می‌کنند و به شدت پایبند فرهنگشان هستند، اما در فیلم‌ها، انیمیشن‌ها، کتاب‌ها، خوراکی‌ها و... همه آنها شما را به تجددگرایی و دور ریختن تفکرات قدیمی و پانهادن از غار سنت به دنیای تجدد و رد شدن از مرز بندی‌ها و پرچین‌های امن خود دعوت می‌کنند، اما شما تا همینجایش را دنبال می‌کنید، آخر قصه اما اینطور تمام می‌شود که همان سنتی که از آن فرار می‌کردند، عامل پیروزی شان می‌شود، این مطلب را آنقدر در سایه و گذرا نشان می‌دهند که اصلاً متوجه آن هم نخواهید شد. یهودیان سعی کردند دوباره از صفر شروع کنند، آنها درها را بستند و شروع به خوب فکر کردن و کمک به یکدیگر کردند. آنها بهترین‌های خودشان را روی میز گذاشتند و به کمک دروغ‌های عامه فریب توجه جامعه جهانی را به خود جلب کردند (درست مثل تام و جری) و این‌گونه بود که امروز بدون کوچک‌ترین اسمی در حال استعمار در سایه هستند، کودکان را از طرفی با انیمیشن‌های زیبا و روانشناختی پای سفره فرهنگشان می‌نشانند و از آن طرف کودک همسایه را با موشک تکه تکه می‌کنند، اما شما چون هیپنوتیزم این جعبه جادویی شدید محال است باور کنید چنین فرهنگ غنی و زیبایی، کودک کُش باشد! حقیقت این است که رسانه و مدیای امروز در دستان آنهاست و تلاششان برای تسخیر کل جهان و گسترش فرهنگشان است تا شما را به عروسک‌های خیمه شب بازی تبدیل کنند به طوری که هرچه می‌گویند را باور کنید.

کمتر کودکی است که در کشور ما داستان شاهنامه بداند اما اکثر همان‌ها شخصیت‌های ساختگی و ابر قهرمانی را (که ریشه در کتب مقدس دارد) در غالب کارکترهای منفی اما جذاب می‌شناسند؛ کارکترهایی که دزدی می‌کنند اما چون به فقرا می‌دهند خوب هستند، انسان‌هایی که قانون را زیر پا می‌گذارند اما چون کمک می‌کنند خوب هستند و در این میان ما چه کار می‌کنیم؟ هیچ ... فقط چهارتا عروسک پارچه‌ای زشت می‌سازیم که حتی بزرگسالان هم حاضر به تماشای آن نیستند و انتظار داریم به کمک آن فرهنگ بسازیم. "بتمن" آنها شده الگوی کودک ما که فردا روز قرار است در خیابان رانندگی کند و ما از او انتظار داریم درست رانندگی کند! اما او بی‌خبر از اینکه آنور آبی‌ها بهتر یادش داده اند می‌گوید: «من حق دارم چون قرار است به دیگری کمک کنم!»، اما آیا خود آنور آبی‌ها موافق قانون و قانونمندی نیستند؟

بحث اصلی این است که به یاد داشته باشیم فرهنگ ما چیست و بدانیم ما ارزش‌هایی را در این مملکت داریم که خیلی بهتر و جذاب است و کودک من می‌تواند با آن حالش خوب شود، اما به دلیل اینکه حس و حال کار فرهنگی را نداشته ایم با یک کلیک برای کودکان انیمیشن آنور آبی پخش می‌کنیم و یادش نمی‌دهیم که «بین، اما کمی هم بهش فکر کن».

مردم کشور ما کشاورز و ماهی گیر و دامدار بودند، آنها با توجه به اقلیم کشورمان کوچ نشین بودند. یکجا نشینی و کارمندی ما را بیچاره کرد. چرا بعضی‌ها فکر می‌کنیم کشورهای خارجی همه شان با فرهنگ و پیشرفته اند و ما بی فرهنگ و عقب مانده؟ سنگ محک این افراد چیست؟ مردم هر منطقه متفاوت با منطقه دیگر هستند و باید بسته به نوع زندگی‌شان پیشرفت کنند و این پیشرفت باید مرحله به مرحله باشد، اینکه صرفاً ما از یک فناوری بهره مند شویم چون کشورهای دیگر دارند، توجیهی کودکانه است. من می‌دانم که دنیا به سرعت در حال پیشرفت است اما اینکه ما در این سیل همراه شویم کاری کور کورانه است که نهایی جز مرگ و نابودی ندارد و می‌شود همین وضع امروز ما، اما عاقل ترها قایقی می‌سازند و بر سیل سوار می‌شوند، یعنی آنها سعی می‌کنند ابتدا ارزیابی کنند که مردمشان چه می‌خواهند، سپس افرادی را جهت بررسی و یادگیری آن فناوری‌ها به کشورهای دارای آن فناوری

می‌فرستند، سپس مجلات و کتب مختلف را مطالعه و در سمینارها، همایش‌ها و نمایشگاه‌هایشان شرکت می‌کنند، سپس با قراردادهای انتقال فناوری، آن فناوری خاص را وارد کرده، سپس آنرا بومی‌سازی می‌کنند و در جهت توسعه آن گام بر می‌دارند؛ اینها همه اتفاق نمی‌افتد مگر با دانش کافی از فرهنگ آب و خاکمان. به گفته آیت الله خامنه‌ای (رهبر بزرگ جمهوری اسلامی ایران): “همه بدانند! علاج همه مشکلات در داخل کشور است.”^{۱۱۳} این یک حقیقت انکارناپذیر است، زیرا همیشه در طول تاریخ کشور ایران هیچ مشکلی ریشه‌کن نشد، مگر به کمک همین مردم. نه خارجی‌ها دلشان به حال ما می‌سوزد و نه جایی حضور پیدا می‌کنند که منافعی آنها نباشد! همین خارجی‌ها کارمندی و برده‌کشی را به ایرانیان در غالب با فرهنگی یاد دادند و تنها خودشان سودشان را بردند. مردم دیگر حالی برای فکر کردن ندارند، همه در حال تلاش هستند، تلاشی بی‌فایده. پول هست اما برکت از مال مردم رفته است. برکت به معنای این نیست که ۲ هزار تومن شما بشود ۴ هزار تومن، بلکه برکت یعنی از ۲ هزار تومان به اندازه ۲ هزار تومن واقعی لذت خواهید برد. زمانی که اروپایی‌ها آفریقایی‌ها را مستعمره خود می‌کردند به آنها وعده بهترین امکانات را می‌دادند، به آنها وعده غذای بیشتر و در نهایت امید به یک مدینه فاضله را می‌دادند اما نه تنها پیشرفت نکردند بلکه پس از باز کردن دروازه‌های شهرهایشان تنها گرسنگی و فقر را برای آیندگان به یادگار گذاشتند.

قصد من از تألیف چنین کتابی این بود که نشان دهم مشکلات اقتصادی ممکن است روزی حل شود و مردم به یک ثبات اقتصادی در دخل و خرج برسند اما مسئله فرهنگ هیچگاه حل نخواهد شد مگر با فرهنگ‌سازی آگاهی‌رسانی جمعی. کشور ایران، کشوری است با هزاران سال قدمت که دارای فرهنگی با ریشه‌های در هم تنیده است و با قطع شاخ و برگ‌هایش توسط مهاجمین و مستعمران باز هم می‌تواند خود را مانند ققنوسی که از درون خاکستر خود زنده می‌کند، دست روی زانوهای خود گذاشته و دوباره در آسمان بی‌کران فرهنگ به پرواز در بیاید. فرهنگ ایران سالیان دراز است که دستخوش آسیب‌های جدی شده است و جبرانش شاید سال‌ها زمان ببرد اما پاشنه آشیل آن رسانه‌های دروغین و

^{۱۱۳} بخشی از سخنان فرمانده کل قوای جمهوری اسلامی ایران، مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در ارتباط با مراسم مشترک دانش‌آموختگان دانشجویان دانشگاه‌های افسری نیروهای مسلح، ۱۳۹۹/۰۷/۲۱

نمایش بی فرهنگی در غالب فرهنگ است. رسانه‌هایی که با بمباران خبری ما را دچار یاس فرهنگی و ناامیدی می‌کنند. وقتی فرزندان ما دغدغه شان بجای بازی با عروسک‌ها بشود نگرانی از قیمت تخم مرغ، دیگر زمان تغییر است. این بدان معنا نیست که مشکلات را نادیده بگیریم اما منظور من شاید این باشد که ما با ناامید نشان دادن جامعه و عدم آگاهی مردم از اخبار خوشی که هر روز در اطرافمان در حال رخ دادن است مردم را به سمت پرتگاه ناامیدی می‌کشانیم. مگر نه اینکه در دوران قبل هم مشکلات وجود داشت، پس چرا مردم خوشحال و راضی بودند؟ آیا دلیل آن، این نیست که هر روز زیر بمباران اخبار قرار نمی‌گرفتند و رسانه هاشان چیزی نبود جز محدود به چند همسایه و چند فامیل در شهرستان که فقط بسنده می‌شد به یک برگ نامه که آنهم ماه به ماه می‌رسید و یا تلفن‌هایی که برای اتصالش باید طعم شیرین انتظار را می‌کشیدند. من به عنوان کسی که در حوزه فناوری تحصیل کرده‌ام می‌خواهم این را به مخاطبم بگویم که ما تلفن‌ها را زیاد کردم اما حرف‌ها را از مردم گرفتیم؛ ما مسیرها را کوتاه‌تر کردیم اما لذت سفر را گرفتیم و در آخر ما فرهنگ جهان را با یک بسته بندی زیبا به درب خانه‌ها ارسال کردیم اما بهایش را با قیمت گزاف مرگ فرهنگ داخلی گرفتیم. مشکل امروز بشر نه غذاست و نه اقتصاد بلکه فرهنگ است؛ اگر فرهنگ ما درست باشد، غذایمان را با هم تقسیم می‌کنیم. اگر فرهنگ باشد عدالت هست و هیچ کس به خودش اجازه نمی‌دهد حق دیگری را بخورد زیرا می‌داند حقوق هر کس سرچایش است و اختلاسگری فردا صبح از خواب بیدار نمی‌شود و تمام حسابش را خالی کند. فرهنگ یک اصل است که در بطن همه ما انسان‌ها از بدو تولد گذارده شده است، اما به ما یاد دادند که چراغ آنرا خاموش کنیم.

سیلاب فرهنگ‌هایی که با اقلیم و خوراک و آب و هوای ما نمی‌سازد انسان‌ها را مریض و دل آشوب می‌کند. شاید این مثال را شنیده باشید که کلاغی خواست راه رفتن پرندگان دیگر را امتحان کند اما راه رفتن خودش را هم از یاد برد و این نقل حال امروز ماست. هیچ ایرانی و یا بهتر بگویم هیچ قومیتی نیست که حالش با فرهنگ‌های باستانی اش بد بشود. اگر امروز برای یک کاسه شله مشهدی یا کلم پلوی شیرازی یا کوفته تبریزی آب می‌شود دلیلش این است که این غذاها ریشه در باور و فرهنگ اقلیم ما دارد و با حفظ و حراست از آن باعث می‌شود که با بلع آن نه فقط یک غذا بلکه پیشینه تاریخی آن

را نیز ببلعیم و این فرهنگ در سلول‌های وجود شما متبلور خواهد شد و حس شادمانی و رضایت را ایجاد خواهد کرد. باور کنید که این حرف‌ها تحمیل نیست و یک حقیقت است که بی فرهنگی آنرا انکار خواهد کرد و فرهنگ مهر تایید بر آن خواهد گذاشت. همه ما می‌خواهیم به اصل خود بازگردیم و این اصالت هم از گذشته و پیشینه ما می‌آید و دلیل آن این است که انسان همیشه برای داشته‌های از دست رفته اش حسرت و طمع دارد. گذشته ما را گرفته‌اند، این یک واقعیت تلخ انکارناپذیر است، فرهنگ ما دستخوش بازی‌های بی فرهنگی شده است تا اعتماد از بین برود و زمانی که اعتماد از بین رفت انسانیت کشته خواهد شد و زندگی می‌شود همین شب را به‌روز و شنبه را به چهار شنبه رساندن.

انسانی که گشنه است را با غذا سیر می‌کنند نه با گندآب، این چشم و گوش ما نیز نیاز به غذا دارد، ذهن هم هینطور است، ما نیاز داریم تا کارهای فرهنگی ای مناسب با فرهنگ ما صورت بگیرد. نیاز داریم به علی‌های حاتمی که برایمان دوباره "مادر" بسازند، برومندهایی که "شهر موش‌ها" بنا کنند و به محله‌هایی نیاز داریم که برو و بیا داشته باشد. بن تین و بتمن شاید چشم و گوش من را پر کند اما من "همتی" دارم و "صیادی" که دل هر کسی را صید می‌کند. فرهنگ که گرفته شود می‌شویم "جولی" هایی که دغدغه مان بیمه کردن هرچه بدتر مان است. وقتی گشنگی فرهنگی در جامعه فوران کند شما هر چه بهش بدهید می‌خورد، اتفاقاً با لذت هم می‌خورد، چون فکر می‌کند قحطی آمده و همین را هم نعمتی ماند. اگر انقلابی هم صورت گرفت برای همین بود، خوب است که کمی از بزرگترهای نسل ۴۰ و ۵۰ که هنوز زنده اند پرسید که شما چرا ناراضی بودید؟ مگر بهترین ماشین‌ها را سوار نمی‌شدید؟ مگر قیمت یک بسته کبریت چندین سال یک قیمت ثابت نبود؟ پس چرا مغزهای فرهنگی نسل تان شروع به پس زدن این فرهنگ تحمیل شده کردند؟ شریعتی‌ها و مطهری‌ها مگر برای همین ایران خودمان نبودند، پس چرا باید با آسایششان مخالفت کنند؟ مگر نه اینکه هر چیزی می‌خریدید اصلی و برند بود و هیچوقت خراب نمی‌شد پس چرا مثل بچه ای که غذای سنگین را استفراغ می‌کند یک حکومت چند هزار ساله شاهنشاهی را پس زدید؟ مشکل من این است که کسی نمی‌پرسد چرا فرهنگی که مال ما نیست وقتی به مردم داده شود مردم را پریشان و بدحال می‌کند؟ مگر جشن‌های هنر شیراز و جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی خوب و جذاب نبود و اوج فرهنگی و همزیستی با فرهنگ ملل پیشرفته دنیا نبود پس چرا

بازاری‌های شیراز، تاتر بی ناموسی که راه انداخته بودند را پس زدند؟ کدامشان بی فرهنگی بود و کدامشان فرهنگ؟ آیا به این فکر نکردید که شما را با زیبا کردن یک بی فرهنگی عظیم به اسم فرهنگ گول زدند؟

مشکل ما همین است، از بس خوراکِ ناجور به ما دادند چاق و فربه شدیم و توان نداریم برویم سر کمدمان و لباس‌های شیک‌کی که قدیم به تن فرهنگمان می‌خورد و امروز بخاطر بد ریختیمان دیگر اندازه مان نیست را تن بزیم تا شاید با رژیم و رعایت و تمرین سخت فرهنگی دوباره بتوانیم روی پای خودمان بایستیم. بچه اگر شیر مادر بخورد خوب رشد می‌کند، نمی‌گویم اگر شیر خشک خورد رشد نمی‌کند، نه منظورم این است که شیر مادر خیلی بهتر از شیر خشک است، درست مثل فرهنگ مادری سرزمینمان که به ذائقه ما بیشتر خوش می‌آید تا شیر خشک بیگانه. گاهی مخالفت چیز بدی نیست اما قلدر بازی بد است. اگر بگوییم مدرسه نمی‌رویم و خومان می‌آموزیم این عین حماقت است، اما اگر بگوییم می‌رویم مدرسه و خوب درس می‌خوانیم و می‌شویم مهندس و برای روستایمان پل‌هایی می‌سازیم که در جهان نظیر ندارد این خوب است. این مثال نمادی از ارتباط با دنیاست، اگر آنها علمی دارند ما باید بیاموزیمشان اما با قهر با دنیا نمی‌توان کاری از پیش برد، اما اینکه بنشینیم تا آنها قاشق قاشق به ما بدهند این اشتباه است. انتقال فناوری باید بر اساس نیاز جامعه باشد و گرنه اگر به شما بیشتر از ظرفیتتان غذا بدهند هم حالتان بد خواهد شد.

ساخت فرهنگ زمان بر است و نیاز به انسان‌های خلاق دارد، با خوب نگاه کردن و تحقیق می‌توان توسعه ایجاد کرد. اولین راه برای ترمیم این فرهنگ شکسته و وصله پینه خورده خوب نگاه کردن به نحوه شروع کارهای فرهنگی غربی هاست، سپس تلاش برای ارزیابی پتانسیل‌های موجود و جمع کردن نیروهای پای کار است. سپس تشکیل اتاق فکری که بتوان مشکلات را سبک و سنگین کرد و از آن یک محصول نهایی خارج کرد. با خدمات به‌جایی نمی‌رسیم باید محصول محور شویم و آنرا بومی‌سازی کنیم، اگر "دارا و سارا" می‌سازیم باید ببینیم چرا بچه من "باربی" را بیشتر از آن دوست دارد؟ پس از یافتن دلیل باید خوب تبلیغات کنیم. رمز موفقیت غربی‌ها همین است. آنها یک فیلم

می‌سازند - آنهم با چند سال فکر و پشتکار - بعد محصولات و اکسسوری‌های آن فیلم را به وفور وارد بازار مصرف می‌کنند. یادم هست چندین سال ما از سینی برای چای استفاده می‌کردیم که عکس خانم "یانگ" رویش چاپ شده بود، چندین سال است که کیف پسرها "اسپایدرمن" است و کیف دخترانمان "فروزن". حال شما بیا و به این بچه یک کارتون بدون لحظه ای فکر نشان بده که رستم با لباسی از پوست ببری که شکار کرده و با دمپایی اژدهایی را شکار می‌کند در مقابل غرب هری پاتری می‌سازد که با سال‌ها فکر و بهترین انیماتورها با اژدهای جام آتش می‌جنگد؛ بچه شما کدام را می‌بیند؟! چرا می‌بیند؟ جواب بسیار ساده است و آن این است که پشت آن فیلم یک تیم روانشناسی و تاریخ‌شناسی نشسته است و دلیل دیگر اینکه کشوری مثل انگلیس معدن فرهنگ‌های جادوگری است و نصف دنیا تحت استعمار فرهنگی اش است پس وقتی فیلمی طبق فرهنگ خودش - اصلاً با خوب و بدش کاری ندارم - می‌سازد، همه پای آن فیلم می‌نشینند و چون بعد از فیلم بازار مصرف را مملو از لوازم آن فیلم می‌کند و اخبار پوشش تبلیغاتی خوبی رویش پیدا می‌کنند کار به اینجا می‌رسد که بچه من نمی‌داند رستم کیست اما آقای هری پاتر را با شماره شناسنامه اش جلوی جمع معرفی می‌کند در حالی که لیوانی با عکس آنرا در دست و عینکی مثل او را در چشم دارد. حال بیا و دارا و سارا بساز، بچه شما قبول می‌کند؟ قطعاً خیر و تهاجم و استعمار فرهنگی یعنی همین. کدام جنگ بهتر از اینکه بدون شلیک یک گلوله و مردن یک انسان پیروز میدان شوی. اگر امروز ما داد فرهنگیمان بلند است بخاطر همین مسائل پیش پا افتاده است، البته پیش پا افتاده از دید خیلی‌ها.

خوراک فرهنگی ما باید کتاب باشد، باید فیلم باشد، باید انیمیشن باشد، باید بیلبرد و تبلیغات محیطی باشد، باید پوشاک باشد، باید خوراک باشد، نه اینکه امروز بگوییم "تبلت" فردا بگوییم "رایانک مالشی" امروز فردوسی عصر ما فیلم‌ها خوبی است که از دفاع مقدس ساخته شود، نه اینکه فقط چون اسمش دفاع مقدس است به خودمان اجازه دهیم هر خوراک آلوده و بی مصرفی را وارد معده ذهن مخاطب کنیم. پاستیل شیرین است اما فایده اش چیست؟

موسیقی و رنگ تماس مستقیمی با حال ما انسان‌ها دارد، اگر کمی مطالعه کنید به این نکته خواهید رسید که انسان‌ها در صبح به یک مدل موسیقی، در ظهر، در عصر و در شب به یک نوع موسیقی نیاز دارند، حالا گوینده رادیو ما بیاید و صبح را ب صبح بخیر ایرانی شروع کند که پس زمینه اش موسیقی فیلم “دزدان دریایی کارائیب است” بعد من هم می‌پیچم جلوی ماشین پشت سری و تصادف می‌شود و قص الا هذا ... این همان مسئله ایست که در این کتاب بدان پرداخته ایم، اگر ساختمان می‌سازیم باید مطابق با فرهنگمان باشد تا حالمان خوب باشد، اگر موسیقی می‌سازیم باید از درون ریشه‌های فرهنگیمان بجوشد تا وقتی پخش می‌شود بی اختیار بلند شوم و دستم را روی سینه بگذارم، البته اینکار را بدون نگاه کردن به بغل دستیم انجام دهم نه اینکه خجالت بکشم از اینکه او پا نشده پس من هم نشوم یا برای چاپلوسی اینکار را بکنم، باید به جایی برسیم که فرهنگ کشورمان دغدغه ما بشود. این درست مشابه همان کاری است که هر آمریکایی وقتی به خانه ای نقل مکان می‌کند اول پرچم کشورش را آویزان می‌کند چون به آن افتخار می‌کند. پس با این توضیحات باید اینرا درک کنیم که فرهنگ همان چیزی است که در درون صندوقچه دلمان نهفته شده و با باز کردن آن در تمام شریان‌های روحمان جاری می‌شود و دیگر نیازی به چیز دیگری پیدا نمی‌کند. این خوراک هر روز نیاز به بروزرسانی دارد، مثل آبی که اگر تازه نشود و بماند می‌گندد. این یعنی هدف و استراتژی باید یکی باشد اما الگوریتم‌ها باید به‌روزرسانی شود، اگر تا دیروز با وانت توی کوچه‌ها “آهنگران” پخش می‌کردیم، امروز باید ابزار جدید خلق کنیم. دانش ما باید به‌روز شود، ابزار ما هم همینطور با انبر دست شاید میخی به دیوار کوبید اما چکش بهتر این کار را انجام خواهد داد پس برای هر کاری از ابزار مخصوص به آن استفاده کنید و به یاد داشته باشید پا فشاری در هر کاری که فکر می‌کنید درست است، غلط‌ترین کار ممکن است، پس باید جمع شوید و فکرها را روی هم بگذارید تا بتوانید درست انتخاب کنید و درست عمل کنید. ارزیابی جامعه و شناخت انواع مختلف بشر به شما کمک می‌کند یک خوراک را به او ندهید، شاید به آن حساسیت داشته باشد، همه مریض‌ها با یک نسخه خوب نمی‌شوند، پس بجای تجویز کور کورانه، خوب مطالعه کنید تا بتوانید میکروب بی فرهنگی را با واکسن فرهنگ بومی سازی شده شکست دهد.

نکته آخر اینکه هیچوقت به غریبه‌ها اعتماد نکنید اما از آنها نهایت استفاده و کمک را ببرید، شاید آنها دوست شما نباشند اما خیلی وقت‌ها دشمن دشمن شما دوست شما خواهد شد و به کمک آن می‌تونید دشمن بزرگ‌تر را شکست دهید، پس درهای ذهن خود را باز بگذارید تا پذیرای مهمانان جدید کلام و تفکر بتوانند در گوشه ذهن شما راحت بنشینند و شما میزبانان خوبی برای آنها باشید تا به وقتش از هنرشان استفاده کنید. به امید روزی که فرهنگ ایرانی برای ایرانی دوباره زنده شود و حال مردمان سرزمینم مثل همیشه عالی باشد.